

بن نبشتها (اسناد و مدارک)

ایران کهن

هوشنگ طالع



وضعیت فهرست‌نویسی :	سرشناسه: طالع ، هوشنگ ۱۳۱۲
موضوع :	عنوان و نام پدیدآورنده: بن نبشت‌های ایران کهن
رده‌بندی کنگره:	/هوشنگ طالع
رده‌بندی دیویی :	مشخصات نشر: لنگرود - سمرقند، ۱۳۹۰
شماره کتاب‌شناسی ملی :	مشخصات ظاهری: ۲۷۰ صفحه
	شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۷۵-۶۱-۸



انتشارات سمرقند

بن نبشت‌های ایران کهن

هوشنگ طالع

چاپ نخست - ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰

طرح روی جلد و صفحه آرای:

مریم‌السادات موسویان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۷۵-۶۱-۸

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

نشانی: لنگرود - خیابان شهید جمشیدی - بن‌بست آرمان - شماره ۲۴۵

تلفن و نمابر: ۵۲۲۳۹۴۴ - ۰۱۴۲

samarghandpub@yahoo.com



فهرست نوشته‌ها

درآمد ۷

پیش‌گفتار ۸

دیدنی نو، بر علم تاریخ ۸

دیدگاهی نوین برای شناخت رویدادها ۱۰

دیباچه ۱۳

ایران کهن، ایران باستان، ایران نو ۱۳

از اسطوره به تاریخ ۱۴

فلات ایران ۱۹

دفتر نخست: ایران کهن ۲۱

یکم-هنگام‌شناسی تاریخ ایران کهن ۲۱

دوره‌ها یا هزاره‌های دوازده‌گانه ۲۱

دوم-ایران ویج ۲۷

سوم-کوچ ایرانی‌ها (ایرها) ۳۲

چهارم-بنیان‌گذاری نخستین دولت فراگیر ملی بر پهنه‌ی فلات ایران ۳۹

پنجم-خاندان‌های شاهنشاهی ایران در دوران کهن ۴۴

ششم-خیزش کاوه-فریدون ۴۵

بازسازی دولت فراگیر ملی ۴۵



هفتم-نبردهای ایرانیان و تورانیان در دوران کهن ۴۸

دوره نخست ۴۸

الف-بخش کردن جهان از سوی فریدون ۵۰

نخستین مرزبندی ۵۰

ب-نخستین قراردادهای مرز ۵۷

پ-پذیرش دوباره‌ی مرزبندی از سوی تورانیان ۵۹

دوره دوم ۶۲

گسل دولت فراگیر ملی ۶۹

گفتار دوم ۸۱

بن نبشت‌های (اسناد و مأخذ) ایران کهن ۸۱

دفتر یکم-اوستای کهن ۸۱

دفتر دوم-اوستای نو ۸۸

بخش یکم-گاهان ۹۱

بخش دوم-یسنه ۹۴

بخش سوم-یشت‌ها ۹۶

یکم-آبان یشت ۹۸

دوم-تیر یشت ۱۰۵

سوم-کوش یشت ۱۰۶

چهارم-مهر یشت ۱۰۹

پنجم-رشن یشت ۱۱۲

ششم-فروردین یشت ۱۱۶

هفتم-بهرام یشت ۱۱۸

هشتم-رام یشت ۱۱۹



نهم - اربث ۱۲۳

دهم اشتهاد ۱۲۵

۱۲۶ یازدهم - زامیاد ۱۲۶

بخش چهارم - ویسپرد ۱۳۴

بخش پنجم - خرده اوستا ۱۳۵

بخش ششم - ون دی داد ۱۳۶

گفتار سوم - چیترا دات ۱۴۴

گفتار چهارم - بن نبشت های دیگر ۱۴۹

یکم - یادگار زریر ۱۴۹

دوم - کتاب سکی سران ۱۵۵

سوم - کتاب بن کش (پیکار) ۱۵۶

چهارم - داستان رستم و اسفندیار ۱۵۷

پنجم - داستان پیران ویسه ۱۵۸

ششم - لهراسب نامه ۱۵۸

گفتار پنجم - دگر بن نبشت ها ۱۵۹

در رابطه با تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران کهن ۱۵۹

یکم - دین کرت (دین کرد) ۱۵۹

دوم - بن دهش (بن دهشن) ۱۶۱

سوم - شهرستان های ایران ۱۶۴

چهارم - مینوی خرد ۱۶۴

پنجم - روایت پهلوی ۱۶۵



پیوست: ۱۹۶

دست‌کاری در تاریخ ایران ۱۶۹

یکم - تداوم بخشیدن به آیین زرتشتی چونان یک دین فراگیر ۱۷۳

دوم کاستن از عمر جهان ۱۸۲

کتاب‌نامه ۱۸۵

نقشه‌ها: ۱۸۸

نقشه شماره یک: کوچ ایرها (ایرانی‌ها ۱۸۹

نقشه شماره دو: محور اورال - ایران - ماداگاسکار ۱۹۰

نقشه شماره سه: شاهنشاهی پیش‌دادیان (کیومرث) ۱۹۱

نقشه شماره چهار: شاهنشاهی پیش‌دادیان (جمشید جم) ۱۹۲

نقشه شماره پنج: شاهنشاهی فریدونیان (منوچهر) ۱۹۳

نقشه شماره شش: شاهنشاهی کیانیان (کی کاووس) ۱۹۴

نقشه شماره هفت: شاهنشاهی لهراسپیان (گشتاسب) ۱۹۵



درآمد

بن نبشت های ملت ما ، به ویژه در دوران کهن ، بارها مورد دست برد و چپاول و نابودی قرار گرفته اند ؛ به گونه ای که از انبوه بن نبشت های آن دوران ، تنها اسناد و مدارک اندکی به دست ما رسیده اند .

آگاهی بر این بن نبشت ها ، برای آشنایی با دورانی از تاریخ میهن ما که میان سال های ۱۰۷۶۲ تا ۱۴۳۸ پیش از میلاد مسیح / ۱۱۳۸۳ تا ۲۰۵۹ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه یا به گفته ی دیگر از استقرار ایرها (ایرانی ها) در ایران ویج تا فروپاشی نخستین دین - دولت زرتشی را در بر می گیرد ، از حساسیت ویژه ای برخوردار است .

با خواندن این بن نبشت ها و رمزگشایی از آن ها ، دریچه ی نوینی به روی ما ، برای بازشناسی بخش بزرگی از تاریخ میهن مان ، گشوده می شود .

امید چنان است که با انجام پژوهش های بیش تر و ژرف تر بر روی این بخش از تاریخ ایران زمین ، ژرفای تاریخی کهن سال ترین ملت جهان و نیز بزرگی و عظمت این فرهنگ و تمدن درخشان را بهتر و گسترده تر به هم میهنان و جهانیان بازشناسانیم . ایدون باد

۲۹ بهمن ماه ۱۳۹۴ (روز مهر ایرانی) - هوشنگ





پیشگفتار

دیدِ نو، بر علم تاریخ

موری بر تنه‌ی درختی لانه داشت. آوندی از آن درخت، چونان جویباری از کنار آن لانه می‌گذشت و همواره بر مور، زمزمه می‌کرد.

روزی آن مور به پی‌جویی برخاست و با سنگینی خود، روی به پایین نهاد. هم‌راه آوند برفت، تا به ریشه‌های درخت رسید. هم‌راه آن ریشه‌ها، ژرفای زمین را کاوید و با دانش بسیار به لانه بازگشت.

او می‌دانست که «آوند» آن همه آب و خوراک را چگونه از دل خاک برمی‌گیرد.

مور دانشمند، روزی شاهین تیزبینی را از دانش خود باخبر ساخت.

شاهین گفت: راست است، چنین می‌آورند؛ اما می‌دانی به کجا می‌برند؟ و میدانی اگر برای آن «بردن» نبود، هرگز نمی‌آوردند؟

(آژیر: ناسیونالیسم چون یک علم)

بیش‌تر مردم، درس تاریخ را شرح‌رخ داده‌ای گذشته می‌دانند. با این برداشت،

تاریخ به صورت درسی زاید و حدیثی بر مردگان جلوه‌گر می‌شود. گاه نیز به

طعنه می‌گویند: تاریخ مربوط به گذشته‌هاست، بهتر است از مسایل امروز

سخن بگوییم.

باید دانست که تاریخ، تنها شرح حوادث گذشته نیست؛ بلکه تاریخ، علمی

است برای توجیه هستی‌ها و رویدادهای امروز، در راستای شناخت سب

مطلوب جهان فردا.



با این نگرش، علم تاریخ به معنای نوین آن، علمی است که استعداد‌های یک ملت را که واقعیت‌های جهان فردا خواهند بود، به ما می‌شناساند.

درست است که در بررسی‌های تاریخی، سروکارمان با گذشته است؛ اما این بدان منظور نیست که گذشته را تنها در قالب گذشته بشناسیم.

پی‌جویی درباره‌ی علل موجودیت‌های کنونی، گاه ما را به زمان‌های نزدیک و گاه، به زمان‌های بسیار دور می‌کشاند. برآیند همین بررسی‌هاست که استعداد‌های یک ملت را برای حرکت به سوی آینده نشان می‌دهد و تاثیر سامان‌های گوناگون فکری را بر پیکره‌ی ملت‌ها، آشکار می‌کند.

سرانجام همین بررسی‌هاست که خمیرمایه‌هایی را که در آینده قابل به کارگیری خواهند بود، به ما می‌نمایاند. باید بدانیم که علم تاریخ و بررسی‌های تاریخی است که اراده‌ی ملت‌ها را در آینده‌ی آن‌ها، موثر می‌سازد؛ زیرا:

واقعیت‌های جهان فردا، در قالب استعداد‌های جامعه‌ی امروز وجود دارد.

مردم می‌توانند با توجه به استعداد‌های موجود، به پرورش جنبه‌ی ویژه‌ای از آن پرداخته و جامعه را به سوی گزینه‌ای که استعداد آن را دارد، به حرکت آورند. البته این سخن، بدان معنا نیست که اجتماع می‌تواند هر تحولی را که دل‌خواه اوست، از قوه به فعل درآورد؛ بلکه جامعه، تنها توان پیاده کردن برنامه‌هایی را دارد که موجبات آن در نهاد جامعه، وجود داشته باشد.

در این برداشت از مساله، جامعه چنان شخصیتی است که می‌تواند، استعدادی را بر استعداد دیگری ترجیح داده و در این فرآیند، به آینده شکل ویژه



عامل گزینش نیز خود از پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی است؛ اما اثر آن، معطوف به آینده است. به گفته‌ی دیگر: اثری که گذشته و حال، بر آینده می‌گذارند، موجب پدید آمدن نیرویی می‌گردد که کشش آن بر زمان حال، احساس می‌شود.

هنگامی که ساختمانی برپاست، می‌توان تاریخ ساخت آن را در قالب شرحی از حوادث گذشته، بررسی کرد. یعنی: می‌توان مشخص کرد که «پی» ساختمان در چه زمانی کنده شده، چه زمانی دیوارهای آن را ساخته‌اند و چه زمانی، درهای آن را نصب کرده‌اند و ...

اما ساختمانی که هنوز ساخته نشده است، با کشش خود، برنامه‌ی کار را نشان می‌دهد. در اصطلاح می‌گویند: ساختمان به این شمار «آجر»، به این شمار «در» و ...، نیاز دارد.

گذشته‌ها، تنها امروز را نساخته‌اند؛ بلکه فردا را نیز خواهند ساخت.

تاریخ به ما نشان می‌دهد که با چه استعدادی، امروز پدید آمده است و با استعدادهای موجود، چگونه فردایی پدید خواهد آمد. سرانجام، تاریخ به ما می‌نماید که کدام یک از حرکت‌هایی که امروز وجود دارد، ناشی از کشش جهان فرداست.

خواسته‌های یک ملت، عبارت است از کشش‌هایی که جهان فردای آن ملت، بر مردم امروز تحمیل می‌کند، تحمیلی دل‌پذیر که امروز با هزاران وسیله، موجبات آن را فراهم می‌سازیم.



دیدگاهی نوین برای شناخت رویدادها

چون از فراز می‌نگریستم، دو هیولا بر کوه «گذشته» و «آینده» با هم به گفتگو بودند، گاه نرم و شیرین، گاه تند و تلخ.

چون فرود آمدم، دیگر از آن دو هیولا، هیچ دیده نمی‌شد. دشت «امروز» پر از مردمان بود که هر یک بهر خود می‌کوشیدند. پیکر جداسازشان، چون پرده، رازشان می‌پوشید. و چون پرده را برداشتم، دو هیولای «گذشته» و «آینده» را دیدم که هر یک به هزارها پارچه، بخش شده و در میان آدمیان به همان گفتگو سرگرم بودند که از فراز دیده بودم.

(آزیر: ناسیونالیسم چون یک علم)

چنین دریافتی از تاریخ، با برداشت رایج از آن، به عنوان شرح حوادث گذشته تفاوت بسیار دارد. ظرفیت اجتماع «آن چه که اجتماع در قوه دارد» و آینده آن را به «فعل» «در خواهد آورد، با آن چیزی که هم اکنون اجتماع «بالفعل» در اختیار دارد و در گذشته «ظرفیت اجتماع» را تشکیل می‌داده، دارای ارتباطی ناگسستنی است. کوتاه سخن این که:

حوادث گذشته با موجودیت‌های کنونی، دارای پیوند گسست ناپذیری‌اند. در حالی که در تاریخ نویسی ساده، تنها به توضیح حوادث اکتفا می‌گردد و از توضیح رشته‌هایی که حوادث را به هم پیوند داده است، غفلت می‌شود.

درک ملت‌گرایانه از تاریخ، عبارت است از شناخت حوادث و رویداد



باتوجه به رشته‌های پیوند آنان با یکدیگر. این رشته‌ها، بر بعد زمان جای گرفته و هم‌چنان که از گذشته به حال کشیده شده است، از حال نیز در گذشته و به آینده می‌پیوندد. بر پایه‌ی این آگاهی، می‌توان بستر حوادث آینده و یا به گفته‌ی دیگر، ظرفیت‌های «امروز» را شناخت.

شناخت گذشته، امروز و آینده، چنان دانه‌های تسبیح است. در بررسی‌های تاریخی به روش سنتی، تنها به شرح ساده‌ای از هر یک از دانه‌های تسبیح پرداخته می‌شود و از رشته‌ای که آنان را به هم می‌پیوندد و بخش بزرگی از آن، زیر دانه‌ها پنهان است، غافل می‌مانند.

در حالی که برای شناخت مسیر دانه‌ها، آگاهی به شکل رشته‌ی پیوند دهنده‌ی آن‌ها، از دانستن شکل یکایک دانه‌ها، ضروری‌تر است.





دبیاچه

ایران کهن، ایران باستان، ایران نو

تاریخ پر فراز و نشیب و بسیار دراز ایران را می‌توان سه بخش کرد که عبارتند از:

ایران کهن، ایران باستان و ایران نو.

ایران کهن که درباره‌ی آن، پژوهش‌های تاریخی، تمدنی و فرهنگی اندکی به عمل آمده است، درازترین بخش تاریخ تمدن و فرهنگ این سرزمین را در بر می‌گیرد.

تاریخ ایران کهن از استقرار ایرانی‌ها در ایران ویج یعنی از سال ۱۰۷۶۲ پیش از میلاد مسیح (۸۹۹۴ پیش از میلاد زرتشت / ۱۱۳۸۳ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه) تا پایان کار دین - دولت باورمند به آیین زرتشت در خاور ایران در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد مسیح (۳۳۰ میلاد زرتشت / ۲۰۵۹ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه) را در بر می‌گردد.

ایران باستان، فاصله فروپاشی نخستین دین - دولت باورمند به آیین زرتشت



در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد (۳۳۰ میلاد زرتشت / ۲۰۵۹ پیش از هجرت) تا فروپاشی دومین دین - دولت باورمند به همان آیین، در اثر یورش عربان در سال ۳۰ خورشیدی (۲۴۱۹ م ز / ۶۵۱ م م) می‌پاید و پس از آن، دوره‌ای در تاریخ ایران آغاز می‌گردد که می‌توان از آن به عنوان ایران نو (یا به گفته‌ی پاره‌ای تاریخ‌نویسان، دوران اسلامی) نام برد.

در برابر عنوان کهن و باستان، عنوان ایران نو، نام‌گذاری درستی است؛ زیرا اشاره به «دین حاکم» در یک دوره، تاریخ دراز ما را با بخش‌بندی‌های نادرستی مانند: دوران مزدایی، دوران زرتشتی، دوران تساهل و تسامح دینی، دوران مهرآیینی و دوباره، دوران زرتشتی و ...، روبرو می‌سازد.



از اسطوره، به تاریخ

برخلاف بسیار چیزهایی که در تعریف «اسطوره» گفته‌اند و نوشته‌اند، باید گفت که ره به جایی نبرده‌اند.

گاه این گفتارها و نوشتارها، به چندین و چند رویه کشیده می‌شود و گاه، دفتر و کتابی و یا حتی چند دفتر و کتاب را در برمی‌گیرد؛ اما از آن جا که در تعریف ساده‌ی آن عاجز مانده‌اند، نتوانسته‌اند به نتیجه‌ای قابل پذیرش همگان برسند.

هیچ کدام از این گویندگان و نویسندگان، نتوانسته‌اند بر سر یک مساله‌ی مشخص، با عنوان مشخص و با درون مایه‌ی مشخص، تعریفی را پیشنهاد کنند که همگان آن را بپذیرند و...

در حالی که اسطوره، در یک تعریف ساده و افزون بر آن، جامع و مانع، عبارت است از تاریخی که زمان رخداد یا رخ داده‌های آن، مشخص نمی‌باشد. یعنی دارای هنگام‌شناسی نیست. اگر هم برای آن، هنگامی گفته می‌شود، بر پایه‌ی گمان و پندار است، نه بر پایه‌ی «مه و سال».

حال هرگاه بتوان بر پایه‌ی گاه‌شماری، هنگام رخ داده‌های یک اسطوره



دست آورد، در آن صورت، اسطوره بدل به تاریخ می‌گردد و این کاری است که نویسنده‌ی کتاب ایران کهن درباره‌ی تاریخی که تا دیروز از آن به نام «عصر اساطیر» نام می‌بردند، انجام داده است.^۱

بدین سان، با آگاهی بر هنگام‌شناسی تاریخ ایران کهن (از زمان استقرار ایرانی‌ها در ایران و بیج تا فروپاشی نخستین دین - دولت باورمند به آیین زرتشت (دیگر از این دوران نباید به عنوان عصر اساطیر نام برد؛ بلکه باید از این دوره به عنوان «دوران کهن» و از تاریخ آن، به نام «تاریخ ایران کهن» یاد کرد.

ره‌گشای این کار، محاسبات استاد ذبیح بهروز بر پایه‌ی رصد زرتشت و از این راه، محاسبه‌ی سال زایش اشو زرتشت بود که بر آغاز هزاره‌ی دهم از گاه شمار دوازده هزار سالی ایرانیان قرار دارد.^۲

استاد بهروز کار را در همین حد انجام داد و نتیجه‌گیری را واگذار کرد که نویسنده‌ی کتاب تاریخ ایران کهن با بهره‌گیری از کار بزرگ استاد، آن را به پایان برد.

درازی این دوران (ایران کهن) بیش از ۹۳۰۰ سال است. این دوران، در برگیرنده‌ی استقرار ایرانی‌ها در ایران و بیج، دوران ورنشینی، کوچ‌های سه‌گانه و نیز فرمان‌روایی زنجیره‌ی پادشاهی و شاهنشاهی پیش‌دادیان، فریدونیان، کیانیان و لهراسبیان است.

بر پایه‌ی داده‌های تاریخی، سلسله‌ی کیانیان با پایان کار کی‌خسرو، یا با، می‌گیرد و سلسله‌ی تازه‌ای که باید آن را لهراسبیان نامید آغاز می‌شو



اساطیر کهن با کی خسرو و رفتن او به آسمان، به سر می رسیده است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بوده است، بنا به اساطیر در پایان جهان باز خواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان خواهد رسید.

اما بعدها، در دوران ساسانیان^۴:

کوشش شد تا لهراسپیان را به کیانیان بچسبانند و بدین سان «گشتاسب شاه پایان جهان شد که سلطنت را از کی خسرو تحویل خواهد گرفت. ولی افسانه‌هایی که در میان مردم وجود داشته است و در شاه‌نامه نیز منعکس است، نشان می‌دهد که مردم برعکس روحانیان زرتشتی، از گشتاسب راضی نبوده‌اند و هم‌چنان اسطوره‌ی سلطنت جاودانه‌ی کی خسرو را که پر از عدل و داد بوده است، پذیرفته و حفظ کرده‌اند.

به نوشته‌ی کتاب‌های دینی زرتشتیان، کی خسرو پیش از زرتشت به آیین مزدی‌سنا آگاه است. کی خسرو ناپدید می‌شود؛ اما نمی‌میرد. خویش‌کاری ویژه‌ی او آن است که گرشاسب پهلوان را در زمان ظهور سوشیانس بیدار کند و در برگزیدن آیین زرتشتی، او را راهنما باشد و از او بخواهد که ضحاک را که در هزاره‌ی اوشیدر ماه، بند خود را خواهد گسست، بکشد.^۵

کی خسرو، در هزاره‌ی سوشیانس، سوار بر ایزدوای (ویو) به پیش‌باز سوشیانس می‌آید و کارهای نیک خود را به او باز می‌گوید. سوشیانس از کی خسرو می‌خواهد که دین بهی را بپذیرد. بدین سان پس از پذیرش دین بهی، کی خسرو فرمان روا می‌شود و سوشیانس، موبدان موبد دوران می‌گردد.

با این جایگاه کی خسرو در آیین زرتشت، باید پذیرفت که به عمد لهراسب را که از خاندان دیگری است به خاندان کیانیان پیوند زده‌اند تا گشتاسب به عنوان اولین فرمان‌روای ایرانی که دین می‌آورد، در این سلسله قرار گیرد. در حالی

پایان کار کی خسرو، کار سلسله‌ی کیانیان نیز به پایان رسید.



برپایه‌ی شاه‌نامه، لهراسبیان با کیانیان، شباهتی ندارند. زشت‌ترین سنتی که در میان آنان به چشم می‌خورد، طلب کردن تاج و تخت پدر از سوی فرزند می‌باشد. این امر، در درازای تاریخ ایران زمین تا آن زمان سابقه نداشته است. گشت‌اسب و پسرش اسفندیار، هر دو در زندگی و تندرستی پدر، تاج و تختش را طلب می‌کنند. گشت‌اسب با کارهای ناروایی که انجام می‌دهد، سرانجام پدر را مجبور به وا گذاشتن تاج و تخت می‌کند. اسفندیار فرزند وی نیز به شیوه‌ی پدر، از گشت‌اسب طلب تخت و تاج می‌کند؛ اما وی در راه دست‌یابی به تخت و تاج، بر اثر توطئه‌ی پدرجان می‌بازد و ... ترکیب سلسله‌های فرمان‌روا در ایران کهن (برپایه‌ی شاه‌نامه)، به شرح زیر است.

پیش‌دادیان	فریدونیان	کیانیان	لهراسبیان
کیومرث	فریدون	کی‌قباد	لهراسب
هوشنگ	ایرج	کی‌کاووس	گشت‌اسب
تهمورث	منوچهر	کی‌خسرو	بهمن
جم‌جم یا جم‌شید	نودر	همای	
	زوتهماسب	داراب	
	گرشاسب	دارا	

ضحاک

در آغاز تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، «انسانی» آغازگر هزاره و یا انسان برتر هزاره، نماد هزاره است و هزاره نام او را بر خود دارد. البته این مس‌اشکانیان نیز می‌بینیم که همه‌ی آنان به احترام و برای بزرگداشت



(اشک)، بنیان‌گذار زنجیره فرمان‌روایان اشکانی، نام ارشک (اشک) را بر خود دارند.

بدین‌سان، همه‌ی کارهایی که در زمینه‌ی پیش‌رفت تمدن و فرهنگ در آن هزاره انجام گرفته است، به نام اوست. هزاره‌های کیومرث (اسد یا شیر)، هوشنگ (سنبله یا خوشک)، جم‌جم یا جم‌شید (میزان یا ترازو) و ضحاک (عقرب یا کژدم)، از این دست‌اند.

البته از راه اسناد و مدارکی که در شاه‌نامه بازتاب داده شده‌اند، می‌دانیم که در هزاره‌ی هوشنگ، شخصیتِ برتر دیگری نیز مانند تهمورث، حضور داشته است. در هزاره‌ی فریدون، تاریخ شکل دقیق‌تر می‌گیرد. در این هزاره، در کنار فریدون، ایر(ج)، منوچهر، نوذر، زوتهماسب (زوتهماسب)، گرشاسب (گرشاسب)، کی‌قباد، کی‌کاووس، کی‌خسرو، لهراسب و گشتاسب نیز حضور دارند.

بدین‌سان، تاریخ کهن ایران که تا این مرحله، بیش‌تر موضوعی است، «شخصیتی - موضوعی» می‌شود. یعنی همه‌ی آن‌چه که در عرض هزار سال در این سرزمین انجام شده، از پیش‌رفت در زمینه‌ی تمدن و فرهنگ گرفته تا نبردها و ...، تنها زیر نام فردِ شاخص یا نماد هزاره ثبت و ربط نشده است؛ بلکه دقیق‌تر شده و با نزدیک‌تر شدن به زمان زرتشت، کارها بر پایه‌ی «شخصیت - موضوع» گزارش گردیده است.

با توجه به زایش زرتشت که در پایان این هزاره و آغاز هزاره‌ی دهم اسـ



می‌توان زمان زندگی شخصیت‌های هزاره‌ی نهم (هزاره‌ی فریدون) را تعیین کرد.

از آن‌جا که کوشش بایسته و شایسته، در زمینه‌ی تعیین «زمان» تاریخ کهن به عمل نیامده است، برای آسانی کار، این بخش از تاریخ که از نظر درازای مدت، بیش‌ترین بخش تاریخ سرزمین‌مان را در برمی‌گیرد، تحت عنوان «عصر اساطیر» رده‌بندی کرده‌اند. در حالی که این بخش از تاریخ ایران، از مهم‌ترین و شاید بتوان گفت، از پربارترین دوران‌های تاریخی ملت ایران است.

برپایه‌ی اسناد و مآخذی که امروزه در دست ما می‌باشند، تاریخ کهن ایران، بیش از ۹۳۰۰ سال یعنی از استقرار ایرانی‌ها در ایران‌ویج (هزاره‌ی ایران‌ویج) تا ظهور زرتشت و «پیوند دین و دولت» و سرانجام، فروپاشی نخستین دین - دولت زرتشتی را در برمی‌گیرد.

چنان‌که گفته شد، راه‌گشای این کار، شادروان استاد ذبیح بهروز بودند. ایشان با دانش ژرف و گسترده‌ای که در رشته‌های گوناگون علم و به ویژه اخترشناسی داشت، با توجه به رصد زرتشت و مرتب کردن کیبسه‌ها از سوی وی، تاریخ این رصد و در نتیجه، تاریخ زایش، برگزیده شدن به پیامبری و مرگ اشوزرتشت را تعیین کردند.

استاد احمد بیرشک بر این باوراند که این «رصد» از سوی اخترشناسان پایگاه اخترشناسی «بلخ» انجام شده است که در اصل مساله تغییری نمی‌دهد.

ایرانیان کهن بر این باور بودند که عمر زمین، دوازده هزار سال است



زایش زرتشت در آغاز هزاره‌ی دهم قرار دارد، استاد ذبیح بهروز با توجه به این امر، اولین روز آغاز و پایان کار جهان را بر پایه‌ی هزاره‌های دوازده‌گانه محاسبه کردند. محاسبات استاد ذبیح بهروز، راه را بر زمان‌گذاری بر تاریخ کهن ایران گشود؛ اما به تنهایی برای انجام این مهم، کافی نیست.

با بررسی و پژوهش بر روی آب و هوای فلات ایران در دوران کهن و باستان و نیز کندوکاو دوره‌های گوناگون تمدن بشر، مانند دوره‌ی مس، مفرغ و ...، تطبیق اسناد و مدارک به جای مانده، با دوره‌های دوازده هزار سالی و نیز دوره‌های گوناگون تمدن بشری و ... نویسنده‌ی تاریخ ایران کهن این کار بزرگ را به پایان برد.





دفتر نخست - ایران کهن

یکم - هنگام‌شناسی تاریخ ایران کهن

دوره‌ها یا هزاره‌های دوازده‌گانه

در دوران باستان، آغاز و پایان جهان را دوازده هزار سال می‌پنداشتند که چهار دوره‌ی سه هزار ساله را دربر می‌گرفت. در بن‌دهش، در سالمر تازیگان به دوازده هزار سال آمده است:^۱

... که سه هزار سال هستی مینوی بود که آفرینش بی‌اندیشه و بی‌جنبش و نابسودنی بود [که] هزاره‌ی خدایی بره، گاو و دو پیکر بود.

سه هزار سال کیومرث را با گاو هستی بی‌پتیاره بود [که] هزاره‌ی خدایی خرچنگ و شیر و خوشه بود که [روی هم] شش هزار سال بود.

چون هزاره‌ی خدایی به ترازو آمد، اهریمن در تاخت. کیومرث در [دوران] تازش، سی سال زیست. پس [از] چهل سال، مشی و مشیانه فراز رُستند و پنجاه سال آن بود که ایشان را ز ناشویی نبود. نود و سه سال و شش ماه با هم زن و شوی بودند تا آن که هوشنگ به برنایی آمد.

هوشنگ چهل سال، تهمورث سی سال، جم - تافره از او بشد - شش صد و شانزده سال و شش ماه.^۲ پس از آن یک صد سال در گریز بود [که] هفت صد و شانزده سال و شش ماه بود. پس، هزاره‌ی خدایی به کزدم آمد. ضحاک یک هزار سال شاهی کرد.

پس هزاره‌ی خدایی به نیمسبب آمد. فریدون پانصد سال شاهی کرد. در همین



پانصد سال فریدون، ایرج دوازده سال [شاهی کرد، پس]، منوچهر یک‌صد و بیست سال [شاهی کرد]. در این شاهی منوچهر، هنگامی که به پتشخوارگر بود، افراسیاب دوازده سال [شاهی کرد]. زاب پسر تهماسب سه سال، کی قباد پانزده سال شاهی [کردند]. سام در آن [زمانه‌ی] زاب و قباد و منوچهر بود. کی کاوس تارفتن به آسمان هفتاد و پنج سال و پس از آن، هفتاد و پنج سال و روی هم یک‌صد و پنجاه سال، کی خسرو شصت سال، کی لهراسب یک‌صد و بیست سال، کی گشتاسب تا آمدن دین سی سال [شاهی کردند]؛ شمار یک‌هزار سال است.

پس هزاره‌ی خدایی به بز آمد. زردشت اسپیتمان به پیامبری از دادار هر مزد به گشتاسب شاه آمد. گشتاسب شاه، پس [از] پذیرفتن دین، نود سال، بهمن پسر اسفندیار، یک‌صد و دوازده سال، همای بهمن - دخت، سی سال، دارای چهار - آزادان که بهمن است، دوازده سال، دارای دارایان چهارده سال، اسکندر رومی چهارده سال، اشکانیان [که] به شاهی پرهیزگاران نام دارند، دویست و اندی سال؛ اردشیر بابکان و ساسانیان [به] آمار، چهار صد و شصت سال [شاهی کردند]، تا تازیان هنوشگ به سال چهار صد و چهل و هفت پارسی، جای [ایشان] گرفتند. اکنون پنج [صد] و بیست و هفت پارسی است.

هزاره‌های دوازده‌گانه (یا چهار هزاره‌ی سه هزار ساله)، از هزاره‌های اول تا دوازدهم، نام برج‌های دوازده‌گانه را دارند. نام هزاره‌ی اول، حمل (بره) است و نام هزاره‌ی دوازدهم، حوت (ماهی).

این هزاره‌ها، از هزاره‌ی پنجم که اسد (شیر) است، لقب‌های زیر را دارند: کیومرث، هوشنگ، جم، ضحاک، فریدون، زرتشت، اخشیتاره و اخشیتاره ماه. ۳



شماره‌ی هزاره	نام هزاره	لقب هزاره
۱	حمل (بره)	-
۲	ثور (گاو)	-
۳	جوزا (دو پیکر)	-
۴	سرطان (کرز مک)	-
۵	اسد (شیر)	کیومرث
۶	سنبله (خوشک)	هوشنگ
۷	میزان (ترازو)	جم
۸	عقرب (کژدم)	ضحاک
۹	قوس (نیم اسب)	فریدون
۱۰	جدی (وهیک)	زرتشت
۱۱	دلو (آورنده‌ی آب)	اخشیت‌اره
۱۲	حوت (ماهی)	اخشیت‌اره‌ماه

با آگاهی‌هایی که امروزه به دست آورده‌ایم، لقب هزاره‌ی نخست تا هزاره

چهارم، به ترتیب عبارتند از:

ایران ویج، جم‌وی‌ونگهان، کوچ (مهاجرت) و کوچ (مهاجرت).

بر پایه‌ی محاسبات استاد ذبیح بهروز^۴:

... اشوزرتشت روز دوشنبه ۲۰ ربیع‌الاول مطابق خرداد روز، ششم فروردین ۲۴۰۰ سال پیش از تاریخ یزدگردی به جهان آمده است. روز ولادت اشوزرتشت، روز جشن نوسده می‌باشد. جشن نوسده، روز پنجاه و پنجم پیش از نوروز است. اشوزرتشت هنگامی که شاه گشتاسب را به دین خواند، سی سال داشت.



اشوزرتشت پس از آن که چهل و دو سال و پنجاه و چهار روز از عمرش گذشته بود، شالوده‌ی رصد تازه‌ای را استوار کرد و کبیسه را ایجاد نمود و تاریخ‌های قدیم را تصحیح و منظم کرد.

اشوزرتشت، سه‌شنبه خورشید روز، یازدهم دی ماه خورشیدی، شب چهارشنبه هشتم رجب مطابق [با] شب اول فروردین یزدگردی در سال ۳۵۰ رص، جهان را به درود گفت. در این هنگام، هفتاد و هفت سال یزدگردی پنج روز کم از عمرش گذشته بود که ۲۸۱۰۰ روز می‌باشد.

از این قرار، اشوزرتشت، دوشنبه خرداد روز فروردین ماه یزدگردی، اول هزاره‌ی دهم به جهان آمده و سه‌شنبه خورشید روز دی ماه خورشیدی، جهان را به درود گفته است. امسال که سال ۱۳۳۱ هجری خورشیدی و ۱۹۵۲ میلادی است، ۳۶۷۷ سال از تاریخ رصد اشوزرتشت و ۳۷۲۰ سال از تاریخ ولادت او می‌گذرد.

بدین سان، برپایه‌ی محاسبات استاد ذبیح بهروز، روز اول هزاره‌ی دهم، برابر است با «دوشنبه، خردادروز، ششم فروردین ۲۴۰۰ سال پیش از تاریخ یزدگردی». این تاریخ برابر است با ۲۷ مارس ۱۷۶۸ پیش از میلاد مسیح و ششم فروردین ۲۳۸۹ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه.^۵



هم‌چنین استاد ذبیح بهروز، روزهای نخست هزاره‌ها را محاسبه کرده‌اند که در جدول زیر نشان داده شده‌اند:

شماره‌ی هزاره	نام هزاره	لقب هزاره	روز اول هزاره
۱	حمل (بره)	[ایران و بیج]	آدینه
۲	ثور (گاو)	[جم‌وی و نگ‌هان]	پنج‌شنبه
۳	جوزا (دوپیکر)	[کوچ]	چهارشنبه
۴	سرطان (کرزمک)	[کوچ]	سه‌شنبه
۵	اسد (شیر)	کیومرث	دوشنبه
۶	سنبله (خوشک)	هوشنگ	یک‌شنبه
۷	میزان (ترازو)	جم	شنبه
۸	عقرب (کژدم)	ضحاک	آدینه
۹	قوس (نیم‌اسب)	فریدون	پنج‌شنبه
۱۰	جدی (وهیک)	زرتشت	چهارشنبه
۱۱	دلو (آورنده‌ی آب)	اخشیتاره	سه‌شنبه
۱۲	حوت (ماهی)	اخشیتاره ماه	دوشنبه

تقویم و تاریخ در ایران - ۸۶

در جدولی که استاد ذبیح بهروز، از هزاره‌های دوازده‌گانه به دست داده‌اند، هر نام‌ماه‌های دوازده‌گانه‌ی سال را دارند و از هزاره‌ی پنجم، دارای لقب هم‌می‌باش



در جدول زیر با توجه به محاسبات استاد ذبیح بهروز، سال آغاز هزاره‌ها به دو گاه شمار میلادی و هجری خورشیدی و نیز نام و لقب هزاره‌ها، نشان داده شده‌اند:

هزاره	نام هزاره	لقب هزاره	آغاز هزاره	
			میلادی (پ م)	خورشیدی (پ ه)
یکم	حمل (بره)		۱۰۷۶۲	۱۱۳۸۳
دوم	ثور (گاو)		۹۷۶۳	۱۰۳۸۴
سوم	جوزا (دوپیکر)		۸۷۶۳	۹۳۸۴
چهارم	سرطان (کرزmk)		۷۷۶۴	۸۳۸۵
پنجم	اسد (شیر)	کیومرث	۶۷۶۵	۷۳۸۶
ششم	سنبله (خوشک)	هوشنگ	۵۷۶۵	۶۳۸۶
هفتم	میزان (ترازو)	جم	۴۷۶۶	۵۳۸۷
هشتم	عقرب (کژدم)	ضحاک	۳۷۶۷	۴۳۸۸
نهم	قوس (نیم اسب)	فریدون	۲۷۶۷	۳۳۸۸
دهم	جدی (وهیک)	زرتشت	۱۷۶۸	۲۳۸۹
یازدهم	دلو (آورنده‌ی آب)	اخشیتاره	۷۶۹	۱۳۹۰
دوازدهم	حوت (ماهی)	اخشیتاره ماهی	۲۳۱ (میلادی)	۳۹۰

۱۲۰۰۰ سال یزدگردی، سال ۳۶۵ روزی است و برابر است با ۴,۳۸۰,۰۰۰ روز

که برابر است با ۱۱۹۹۳ سال خورشیدی.

با توجه به جدول بالا، پایان هزاره‌ی دوازدهم که رستاخیز می‌با

برابر است با سال ۱۲۳۲ میلادی یا ۶۱۰ خورشیدی.



برپایه‌ی همان محاسبات، در سال ۱۷۳۸ پ م (۲۳۵۹ پ ه) وحی بر زرتشت نازل می‌شود. و سپس وی در سال ۱۷۲۸ پ م (۲۳۴۹ پ ه) پیامبری آشکار می‌کند.

برپایه‌ی همان محاسبات، می‌بایست هوشیدر در سال ۷۹۹ پ م زاده می‌شد و در سال ۷۶۹ پ م یا ۱۳۹۰ پ ه، خورشید به مدت ده شبانه‌روز به نشانه‌ی بشارت ظهور وی، از جنبش می‌ایستاد. به همین ترتیب، می‌بایست زایش هوشیدر ماه، در سال ۲۰۰ میلادی (۴۲۱ پ ه) می‌بوده و در سال ۲۳۰ میلادی یا ۳۹۱ پ ه، می‌بایست خورشید به نشانه‌ی بشارت ظهور وی و پایان هزاره‌ی هوشیدر، از جنبش بازمی‌ماند.

هم‌چنین، می‌بایست زایش استوت ارت در سال ۱۲۰۱ میلادی یا ۵۸۰ خورشیدی، به وقوع می‌پیوست و چنان که گفته شد، در ژانویه سال ۱۲۳۲ میلادی یا بهمن ماه ۶۱۰ خورشیدی می‌بایست کار جهان به پایان می‌رسید و رستاخیز آغاز می‌شد.

چنان که گفته شد، با حساب استاد ذبیح بهروز، دوره‌ی هزاره‌های دوازده‌گانه برابر با ۱۱۹۹۳ سال خورشیدی بوده است.

با آگاهی‌هایی که در دست داریم، می‌توان لقب هزاره‌های یکم تا چهارم را نیز تعیین کرد که عبارتند از: ایران‌ویج، جم‌وی‌ونگ‌هان، کوچ (مهاجرت) و کوچ (مهاجرت) که در جدول رویه بعد نشان داده شده است:



هزاره	لقب هزاره	آغاز هزاره	
		میلادی (پ م)	خورشیدی (پ ه)
یکم	ایران ویج	۱۰۷۶۲	۱۱۳۸۳
دوم	جم‌وی ونگ‌هان	۹۷۶۳	۱۰۳۸۴
سوم	کوچ (مهاجرت)	۸۷۶۳	۹۳۸۴
چهارم	کوچ (مهاجرت)	۷۷۶۴	۸۳۸۵
پنجم	کیومرث	۶۷۶۵	۷۳۸۶
ششم	هوشنگ	۵۷۶۵	۶۳۸۶
هفتم	جمشید	۴۷۶۶	۵۳۸۷
هشتم	ضحاک	۳۷۶۷	۴۳۸۸
نهم	فریدون	۲۷۶۷	۳۳۸۸
دهم	زرتشت	۱۷۶۸	۲۳۸۹
یازدهم	اخشیتاره	۷۶۹	۱۳۹۰
دوازدهم	اخشیتاره‌ماهی	۲۳۱ (میلادی)	۳۹۰

تاریخ ایران کهن - ر ۱۷۹



دوم - ایران ویج

بنگاه ایرانیان یا ایران ویج، در کنار رود دایی تیای نیک قرار داشت که به باور ایرانیان، نخستین سرزمین نیکی بود که اهورامزدا آن را آفریده بود.^۶

ایران ویج (در اوستا «ایرین ویج» یا «ایرین ویجنگه») به معنای سرزمین ایرانیان و بنگاه ایرانیان است.^۷ شادروان استاد دکتر محمد مقدم، از آن به عنوان «بیضه‌ی ایران» یا مهد فرهنگ ایرانی، نام می‌برد.^۸ در فردگرد یکم وندی داد، آمده است:

نخستین کشوری که من [اهورامزدا] آفریدم، ایران ویج نامی بود، بر کرانه‌ی
روددایی تیای نیک

استقرار ایرانی‌ها در ایران ویج که از آن به عنوان آفرینش «نخستین کشور» از سوی اهورامزدا یاد شده است، در سال ۱۰۷۶۲ پیش از میلاد مسیح یا ۱۱۳۸۳ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه و نیز ۸۹۹۴ سال پیش از میلاد زرتشت، می‌بوده است.

سال ۱۰۷۶۲ پیش از میلاد مسیح، برابر است با نخستین سال از گاه‌دوازده هزار سالی ایرانیان. بر پایه‌ی محاسبات استاد ذبیح بهروز:^۹



... اولین روز هزاره‌ی اول، روز آدینه اول فروردین سال موش ۹۰۳۶ سال خورشیدی و ۷۰ روز پیش از رصد [رصد زرتشت ۱۸۲۵ پ.م] است. در این سال، فاصله‌ی اول فروردین از اول بهار، ۷۰ روز است و مبداء دوره‌ی ۱۲ هزار سالی، در این فاصله‌ی از بهار می‌باشد.

در باره‌ی جای ایران ویج، بسیار گفته و نوشته‌اند؛ اما شاید بتوان گفت که ره، به جایی نبرده‌اند. پاره‌ای از پژوهشگران، رود دایی‌تیای نیک را بارود ارس یا رود زرافشان، یکی دانسته‌اند. در حالی که در دوران ساسانیان، رود سند را به این نام می‌نامیدند.

در این باره «کریستین سن» بر این باور است که:^{۱۰}

ایران ویج، نام قدیمی میهن ابتدایی ایرانیان که در کتاب‌های دینی مشهور است، طی زمان برای نامیدن نواحی مختلف، مهم‌ترین مرکزیت را داشت.

دکتر جلیل دوست‌خواه، آن را در جایی در آسیای میانه می‌داند:^{۱۱}

چنان که از کاربرد کلی این نام در اوستای نو (به ویژه در فرگردهای یکم و دوم ون دی داد) و پژوهش‌های بسیاری از دانشوران و ایران‌شناسان و دست‌آوردهای باستان‌شناسی برمی‌آید، این سرزمین جایی در آسیای میانه، در حد خوارزم (خیوه) بوده است.

اما باید گفت که ایران ویج در عرض‌های بالای شمالی قرار داشته است. زیرا در پایان دوران آخرین یخبندان (هزاره‌ی دهم - نهم پیش از میلاد) که برای فرجامین بار، یخچال‌ها گسترش پیدا کرد، یخچال‌ها تا عرض ۳۳ درجه‌ی شمالی را نیز در بر گرفت.

از سوی دیگر، ایرانی‌ها، در مرحله‌ی نخست مهاجرت به سوی نیم‌روز (جنوب)، در جلگه‌ی «سغد» استقرار پیدا کردند، در حالی که هر

می‌بودند، نیازی به مهاجرت نبود.^{۱۲}



هم چنین باید به یاد داشته باشیم که همیشه مهاجران نام سرزمین های خود را با خود به دور دست ها می برند، ایرانی ها نیز «ایران ویج» را با خود همراه برده اند و به گفته ی کریستین سن: ^{۱۳}

طی زمان برای نامیدن نواحی گوناگون ایران به کار می رفته است.

با مهاجرت ایرانی ها (ایرها) از شمال به جنوب، آن ها: ^{۱۴}

ایران ویج را به گونه ی نمادین با خود می کوچانند. گرچه همیشه ایران ویج، در کنار رود دایی تی نیک قرار دارد؛ اما دیگر سخن از یخ بندان و سرمای «دیوآفریده» نیست.

به سخن درست، ایرانی ها پس از مهاجرت، رفته رفته پهنه ی فلات ایران را ایران ویج قرار دارند. رود دایی تیبای نیک نیز رفته رفته، شکل آمودریا و سیردریا، دجله و فرات و اروند، هیرمند و کارون، کورش و ارس، هلیل رود و ... را به خود گرفت.

در پایان دوره ی چهارم یخ بندان دوران حاضر زمین شناسی، یعنی در هزاره های دهم و نهم پیش از میلاد، رخ داد تازه ای، ایران ویج را تحت تاثیر خود قرار می دهد: ^{۱۵}

به نظر می رسد در این دوره [هزاره ی دهم و نهم پیش از میلاد مسیح]، یخچال های «ورم» که در حال ناپدید شدن بودند، برای آخرین بار گسترش می یابند. گسترش یخچال ها، تا عرض ۳۳ درجه ی شمالی را نیز در بر گرفت و باعث سرد شدن هوای فلات ایران گردید.

با گسترش یخچال ها، ایران ویج یا نخستین بنگاه ایرانیان، دچار سرما و یخ بندان شد. به گونه ای که در آن جا، ده ماه زمستان بود و آن دو ماه نیز، برای و خاک و درختان سرد بود. در فرگرد نخست وندی داد، در پیوند با این م



می‌خوانیم: ۱۶

نخستین کشوری که من [اهورامزدا] آفریدم، ایران ویج بود، بر کرانه‌ی رود دای تیبای نیک. پس آن گاه اهریمن همه تن مرگ بیامد به پتیارگی، ازدها در رود دای تیبای بیافرید و زمستان دیو آفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید... در آن جا [ایران ویج]، ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز هوا برای آب و درختان سرد است.

ایرانیان برای در امان ماندن از سرما، به زیر زمین (ور) پناه بردند. این فراگشت شگرف، این گونه ثبت اسناد کهن ما گردیده و پس از گذشت هزاره‌های بسیار، این گونه در قالب فرگرد نخست وندی داد، به دست ما رسیده است: ۱۷

۲۱

دادار اهوره مزدا بر [کرانه‌ی] رود دای تیبای نیک در ایران ویج نامی، با ایزدان مینوی، انجمن فراز برد.
جمشید خوب رمه [فرزند وی و نگ هان] بر کرانه‌ی رود دای تیبای نیک در ایران ویج نامی، با برترین مردمان انجمن فراز برد.
داردار اهوره مزدا بر [کرانه‌ی] رود دای تیبای نیک در ایران ویج نامی، با ایزدان مینوی بدان انجمن درآمد.
جمشید خوب رمه بر [کرانه‌ی] رود دای تیبای نیک در ایران ویج نامی، همگام با مردمان گران مایه، بدان انجمن درآمد.

۲۲

آنگاه اهورامزدا، به جم گفت:

ای جم هور چهر، پسر وی و نگ هان! ۱۸
بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که زمستانی سخت مرگ آور است.
آن بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که پر برف است.
برف‌ها بارد بر بلندترین کوه‌ها، به بلندای اردوی. ۱۹

۲۳

ای جم!

از سه [جای] ایدر گوسپندان برسند: آنها که در بیم گین ترین جاهایند، آن
برفراز کوه‌هایند و آن‌ها که در ژرفای روستاهایند، بدان کنده‌مان‌ها



ای جم!

پیش از [آن] زمستان، در پی تازش آب، این سرزمین ها بارآور گیاهان باشند. [اما در پی زمستان و] از آن پیش که برف ها بگدازند، اگر ایدر جای پای رمة در جهان استومند دیده شود، شگفتی انگیزد.

پس [تو-ای جم!] آن ور را بساز، هر یک از چهار برش به درازای اسپریس^{۲۰}، برای زیست گاه مردمان. هر یک از چهار برش به اندازه ی اسپریس، برای استبل گاوان و گوسفندان

... و بدان جا، آب ها فرا تازان، در ابراهه هایی به درازای یک هاسر^{۲۱}
... و بدان جای مرغ ها پرویان، همیشه سبز و خرم، همیشه خوردنی و نکاستنی
... و بدان جا خانه برپای دار، خانه ی فراز اشکوب، فروار و پیرامون فروار.

... و بدان جا، بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه های نربنه گان و مادینه گان روی زمین، را فراز بر.
... و بدان جا، بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه های چهارپایان گوناگون روی زمین، را فراز بر.

... و بدان جا، تخم همه ی رستنی هایی را که بر این زمین، بلندترین و خوش بوترین اند، فرا بر.
... و بدان جای، تخمه ی همه ی خوردنی هایی را که بر این زمین، خوردنی ترین و خوش بوترین اند، فرا بر.
... و [آن ها را] برای ایشان جفت جفت کن و از میان نارفتنی، برای ایشان که مردمان ماندگار در آن «ور» اند ...

بدان فراز ترین جای، نه گذرگاه کن. بدان میانه، شش و بدان فرودین، سه.
هزار تخمه ی نربنه گان و مادینه گان را به گذرگاه های فراز ترین جای، ششصد تا را بدان میانه و سیصد تا را بدان فرودین، فراز بر. آن ها را به «سوورای» زرین^{۲۲}
بدان و بران و بدان ور، دری و روزنی «خودروشن»^{۲۳} از درون بنشان.



۳۳

آنگاه جم [آن] ور را بساخت. هر یک از چهار برش به درازای اسپریسی و تخم‌ی
رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان^{۲۴} را بدان
فرو برد.

آن‌گاه جم [آن] ور را بساخت. هر یک از چهار برش، به درازای اسپریسی برای
زیست‌گاه مردمان؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپریسی برای استبل‌گاوان
و گوسفندان.

۳۴

پس بدان جا، آب‌ها فرا تازاند در آب راهه‌هایی به درازای یک‌ها سر.
... و بدان جا، مَرغ‌ها بروی‌انید، همیشه سبز و خرم، همیشه خوردنی و نکاستنی.
... و بدان جا، خانه [ها] بر پای داشت. خانه [هایی] فراز اشکوب، فروار و پیرامون
فروار.

۳۵

... و بدان جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینه‌گان و مادینه
گان روی زمین را فراز برد.
... و بدان جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایان گوناگون
روی زمین را فراز برد.

۳۶

... و بدان جای، تخم‌همه‌ی رستنی‌ها را که بر این زمین، خوردنی‌ترین و خوش
بوترین‌اند، فراز برد.
... و [آن‌ها را] برای ایشان جفت جفت کرد و از میان نارفتنی، برای ایشان که
مردمان ماندگار در [آن] «ور» اند...

۳۸

بدان فراز‌ترین جای، نه‌گذرگاه کرد. بدان میانه، شش و بدان فرودین، سه.
هزار تخم‌ی نرینه‌گان و مادینه‌گان را به‌گذرگاه‌های فراز‌ترین جای، ششصد را
بدان میانه و سیصد تا را بدان فروردین، فراز برد.
آن‌ها را به «سورا»ی زرین، بدان ور براند و بدان ور، دری و روزنی خود رو
درون بنشاند.



۳۹

... پس آن روشنی ها از چه اند ای اهورامزداى اشون كه چنين در آن خانه
هاى ورجم كرد، پر تو مى افشانند؟

۴۰

... [بدان جا] پديدار و پنهان شدن ستارگان و ماه و خور [شيد]، يك بار [در سال]
ديده مى شود...^{۳۰}



سوم - کوچ ایرانی‌ها (ایرها)

پس از پایان این یخبندان و برف، «ایرانی‌ها» با انفجار جمعیت روبرو می‌گردند و در این فرآیند، سه بار به پیشوایی جم‌وی ونگ‌هان (یا دیگری و یا دیگران) از شمال (اپاختر) به سوی جنوب (نیم‌روز) و عرض‌های متوسط شمالی، سرازیر می‌شوند (نگ: به نقشه‌های کوچ).

چنان‌که گفته شد، در اثر افزایش جمعیت ایرها و در این راستا، افزایش دام‌ها و تنگ شدن چراگاه‌ها، زمین بر آنان تنگ می‌شود. جم‌وی ونگ‌هان، سه بار آن‌ها را به سوی نیم‌روز (جنوب) حرکت می‌دهد و در هر حرکت، یک بهره از سه بهره‌ی زمین را، به روی آنان می‌گشاید. در فرگرد دوم ون‌دی داد می‌خوانیم:^{۲۶}

۸

آن‌گاه به شهریاری جم، سیصد زمستان سرآمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. ورمه‌ها و ستوران و مردمان، بر این زمین جای نیافتند...

۱۰

آن‌گاه جم به روشنی، به سوی نیم‌روز [جنوب] به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به سوورای زرین بر سفت و به اُسترا^{۲۷} بشت...

۱۱

پس جم این زمین را یک سوم بیش از آن چه پیشتر بود، فراخی بخشید.



جای، رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش. چونان که کام هر کس بود.

۱۲

آن گاه به شهریاری جم، ششصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان، و رمه‌ها و ستوران و مردمان، بر این [زمین] جای نیافتند.

۱۴

آن گاه جم به [سوی] روشنی، به سوی نیم روز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورا»ی زرین بر سفت و به «آسترا» بشفت...

۱۵

پس جم این زمین را دو سوم بیشتر از آن چه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا، رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند و به خواست و کام خویش. چونان که کام هر کس بود.

۱۶

آن گاه به شهریاری جم، نهصد زمستان سر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان بر این [زمین] جای نیافتند.

۱۸

آن گاه جم به [سوی] روشنی، به سوی نیم روز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورا»ی زرین بر سفت و به «آسترا» بشفت...

۱۹

پس جم، این زمین را سه سوم بیش از آن چه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا، رمه‌ها و ستوران و مردمان فرا رفتند. به خواست و کام خویش، چونان که کام هر کس بود.

بدین سان، در درازای ۱۸۰۰ سال (۳۰۰ + ۶۰۰ + ۹۰۰ زمستان) سه بار ایرها

(ایرانی‌ها) به پیشوایی جم وی ونگ هان (یا زیرنام این نماد)، به سوی

کوچ کردند. در هر کوچ، یک بهره بر پهنه‌ی جغرافیایی سرزمین آنان افزودند



بدین سان، در پایان آخرین کوچ، سرزمین ایرها، افزون بر «ایران ویج» به اندازه ی سه بهره‌ی دیگر یا شش دانگ کامل، فراخی یافت.

در فرگرد نخست ون دی داد، سخن از «آفرینش» سرزمین هاست. بدون دو دلی این سرزمین‌ها، ارتباط تنگاتنگ با گشودن زمین به روی مردمان از سوی جم وی ونگ‌هان دارد. از سوی دیگر، این سرزمین‌ها، همان سرزمین‌هایی اند که در جای جای «یشت»‌ها از آن‌ها به عنوان سرزمین‌های هفت گانه نام برده می‌شوند:^{۲۸}

مهر توانا، بر آرزهی، سوهی، فرددفشو، ویددفشو، و اوروبرشتی، و اوروجرشتی و بر این کشور خونیرث درخشان - پناهگاه بی‌گزند و آرام گاه ستوران - بنگرد بر این کشور درخشان خونیرث بگذرد.

هم چنین در رشن یشت می‌خوانیم:^{۲۹}

ای رشن اشون!
... اگر تو در کشور ارزهی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.
... اگر تو در کشور سوهی هم باشی...
... اگر تو در کشور فرددفشو هم باشی...
... اگر تو در کشور ویددفشو هم باشی...
... اگر تو در کشور واوروبرشتی هم باشی...
... اگر تو در کشور واوروجرشتی هم باشی...
... اگر تو در کشور درخشان خونیرث هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

باید به یاد داشته باشیم که در یشت‌ها، این نام‌ها بسیار کهن است و میان ایرانیان، تورانیان، سرمت‌ها و سندیان (هندیان) مشترک است.

در فرگرد نخست، «ون دی داد» با نام‌های سرزمین‌های ایرانی برخورد می‌کنیم که نام‌های تازه تری است، گرچه در این جا، سخن از ایران ویج است بر کرانه‌ی رود دایی‌تی‌یای نیک.

داستان را از زبان اصلی آن بشنویم. با وجودی که گفته بسیار کهن است



از نام‌ها، به گوش‌های ما آشنایند. بدون دودلی، این نام‌ها، در دوران‌های بعد، جای گزین نام‌های کهن شده‌اند.

چنان که گفته شد، بنگاه ایرانیان، ایران ویج یا ایران ویژه بود که دچار گسترش یخ‌زار در پایان دوره ی یخبندان چهارم شد و قابلیت زندگی را برای ایرها از دست داد. از این رو، ایرها (ایرانی‌ها) در اثر انفجار جمعیت که رفته رفته از پهنه‌ی آن کاسته می‌شد، سه بار رو به نیم روز (جنوب) می‌آوردند و هر بار، یک بهره از زمین را می‌گشایند. در فرگرد یکم، سخن از سرزمین‌های مزدا آفریده است که بدون در نظر گرفتن ایران ویج که در اثر سرما و یخبندان، قابلیت زندگی را از دست داده بود، پانزده سرزمین اند که نشان دهنده ی سه بهره ی از زمین اند که جم‌وی ونگ‌هان (نماد مهاجرت) در کوچ سه گانه، ایرانی‌ها را به سوی این سرزمین‌ها، راهبری می‌کند و در هر دور از مهاجرت، یک بهره (پنج سرزمین) به روی آنان گشوده می‌شود. سخن را از زبان فرگرد نخست ون دی داد، بشنویم: ^{۳۰}

۵

دومین سرزمین نیک و کشور نیکی که من اهوره‌مزدا آفریدم، جلگه ی «سغد» بود...

۶

سومین سرزمین و کشور نیکی که من اهوره‌مزدا آفریدم، «مرو» نیرومند و پاک بود...

۷

چهارمین سرزمین و کشور نیکی که من اهوره‌مزدا آفریدم، «بلخ» زیبای افراشته درفش بود...

۸

پنجمین سرزمین و کشور نیکی که من اهوره‌مزدا آفریدم، «نسیاه» در میان بلخ و



مرو بود... ۳۱

۹

ششمین سرزمین و کشور نیکی که من «اهوره مزدا» آفریدم، «هرات» و دریاچه
اش بود... ۳۲

۱۰

هفتمین سرزمین و کشور نیکی که من «اهوره مزدا» آفریدم، «ویِه کرتَه»... بود... ۳۳

۱۱

هشتمین سرزمین و کشور نیکی که من «اهوره مزدا» آفریدم، «اورو»ی دارای
چراگاه‌های سرشار بود... ۳۴

۱۲

نهمین سرزمین و کشور نیکی که من «اهوره مزدا» آفریدم، «خِنتت» در گرگان
بود...

۱۳

دهمین سرزمینی و کشور نیکی که من «اهوره مزدا» آفریدم، «هَره‌ویتی» زیبا
بود... ۳۵

۱۴

یازدهمین سرزمین و کشور نیکی که من «اهوره مزدا» آفریدم، «هیرمند» رایومند
فره مند بود... ۳۶

۱۶

دوازدهمین سرزمین و کشور نیکی که من «اهوره مزدا» آفریدم، «ری» بود که سه
رد در آن فرمان روای اند... ۳۷

۱۷

سیزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من «اهوره مزدا» آفریدم، «چَخر» نیرومند و پاک
بود... ۳۸

۱۸

چهاردهمین سرزمین و کشور نیکی که من «اهوره مزدا» آفریدم، «وَرِن»
گوشه بود که فریدون «فرو کوبنده‌ی آژی دهاک» در آن زاده شد... ۳۹



پانزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من «اهورامزدا» آفریدم، «هفت رود» بود...^{۴۰}

شانزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من - اهورامزدا - آفریدم، سرزمین گرداگرد رود «رنگها» بود...^{۴۱}

به سوی «جلگه ی سغد»، «مرو نیرومند»، «بلخ زیبای افراشته درفش»، «نسایه در میان بلخ و مرو»، «هرات و دریاچه اش»، «ویه کرته»، «اوروی» دارای چراگاه‌های بسیار، «خِنت در گِریان»، «هَره‌ویتی زیبا»، «هیرمند رایبومند»، «ری»، «چخر نیرومند و پاک»، ورن چهار گوشه که در آن فریدون فرو کوبیده ی ضحاک زاده شد، هفت رود و سرانجام، سرزمین گرداگرد رود رنگ‌ها.

با توجه به یخبندان و سرماییی که در دوران جم‌وی ونگ هان حادث شد، به طوری که آب و هوای ایران ویج چنان سرد شد که «ده ماه زمستان بود و دوماه دیگر سال هم، هوا برای آب و درختان سرد بود» می‌بایست زمان جم‌وی ونگ هان، مربوط به مراحل پایانی یخبندان «ورم» بوده باشد. زیرا همانگونه که اشاره شد، در هزاره ی دهم - نهم پیش از میلاد مسیح:^{۴۲}

یخچال‌های «ورم» که در حال ناپدید شدن بودند، برای آخرین بار گسترش پیدا کردند. گسترش یخچال‌ها تا عرض ۳۳ درجه شمالی رانیز در بر گرفته...

از سوی دیگر، ایران ویج نامی بر کرانه ی رود دایی‌تیا، یا نخستین سرزمینی که اهورامزدا آفرید و اهریمن، به پتیارگی اژدها را در رود دای‌تیا بیافرید و زمستان، دبه آفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید می‌بایست خیلی شمالی تر از عرض



درجه‌ی شمالی، می‌بوده باشد.

البته باید توجه داشت که اگر فاصله‌ی زیادی با حد جنوبی یخبندان نداشت. در آن صورت ایرانی‌ها (ایرها) می‌توانستند رو به جنوب نهاده و خود را از سرما و یخبندان در امان دارند و شاید هم پاره‌ای از آن‌ها همین کار را کردند و پیش از مهاجرت‌های سه گانه، در فلات ایران مستقر شدند. از این رو، می‌بایست ایران ویج در نقطه‌ای در عرض‌های شمالی کمابیش ۵۰ درجه قرار می‌داشت.

بدین‌سان، با پایان دوره‌ی یخبندان مزبور و انفجار جمعیت در ایران ویج، ایرانی‌ها، آغاز به مهاجرت وسیع کردند و بر پایه‌ی «ون دی داد»، در سه نوبت از شمال به سوی جنوب (نیم‌روز) به حرکت درآمدند.

از سوی دیگر، می‌توان پذیرفت که کشورهای که اهورامزدا از آفرینش آن‌ها سخن می‌گوید، باید خط سیر مهاجران بوده باشد. این سرزمین‌ها بدون ایران ویج، پانزده سرزمین اند.

بر پایه‌ی اسناد به‌جامانده، مهاجرت آریاییان در سه بار انجام گرفته است: بار نخست، سصد زمستان (سال) بار دوم ششصد زمستان (سال) و بار سوم نهصد زمستان (سال) به‌دراز کشیده است.

از آن‌جا که ایرها از سوی شمال مورد تهاجم یخبندان قرار گرفته بودند و به گفته‌ی ون دی داد: ۴۳

دیو همه تن مرگ به پتیارگی، اژدها در رود دایی تپای نیک بیافرید و زمستان دیو
آفریده را بر جهان هستی جهان [آیرها]، چیرگی بخشید.

و در اثر آن، آب و هوای ایران ویج یا نخستین کشوری که اهورامز



برای زندگی غیرقابل تحمل شد و در این راستا، «پاختر» یا «شمال» از نظر ایرها، جایگاه اهریمن و دیوان به شمار آمد. برای مثال، در و ن دی داد می خوانیم: ۴۴
 اهریمن مرگ آفرین، سالار دیوان از سرزمین اپاختر از سرزمین های اپاختر، پیش
 تاخت...

گرچه فاصله ی زمانی میان تنظیم یا «تنظیم دوباره» فرگرد نخست و دوم و ن دی داد به خوبی آشکار نیست؛ اما می بایست در اوستای کهن که به حق از آن به نام دانشنامه ی ایران نام برده می شود، بخش دوم فرگرد دوم، یعنی از بند ۲۱ تا آخر فرگرد، در آغاز فرگرد جای داشتند (البته با نام های کهن تر) و یا شاید، خود فرگرد مستقل می بوده است.

ایرانی ها (ایرها) از نخستین کشور مزدا آفریده یعنی ایران ویج که در عرض های شمالی تر قرار داشت و بر اثر پیشرفت یخچال ها، ده ماه آن زمستان بود و دو ماه تابستان و آن نیز برای آب و خاک و درختان سرد بود، به سوی سرزمین هایی که به ترتیب در و ن دی داد آمده است یعنی از اپاختر (شمال) به سوی نیم روز (جنوب) و یا به گفته ی دیگر، به سوی گرما و نور، به حرکت در آمده اند:

اما پاره ای از ایرانی ها، از هجوم یخ‌بندان، به سوی «نیم روز» (جنوب) گریختند. دیگری که از یخبندان با اقامت در زیرزمین (ور) جان سالم بدر برده بودند و سپس در اثر انفجار جمعیت، جای برایشان تنگ شده بود، راه جنوب یا نیم روز را در پیش گرفتند.

از این رو، جنوب یا نیم روز، برای ایرها، حکم منبع نور و روشنایی و زندگی را پیدا کرد. این مفاهیم به آموزه های دینی زرتشتی نیز راه یا



بدین‌سان، شمال را مامن و مکمن دیوان و اهرمنان دانسته و نیم روز یا جنوب را سرزمین اهورایی، گرما و زندگی به شمار آوردند.

بدین‌سان، ایرها، به دنبال پایان یخبندان و پس از گذشت سیصد سال (سیصد زمستان) بر اثر افزایش جمعیت، پهنه‌ی زندگی بر آنان تنگ شده بود، چنان که:^{۴۸}
 رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان ... بر این
 [زمین]، جای نیافتند.

بر اثر این رخ داد، ایرها ناچار از مهاجرت شدند و بدین‌سان، نخستین مرحله‌ی
 مهاجرت ایرانی‌ها (ایرها) به سوی جنوب (نیم‌روز)، آغاز شد:^{۴۹}
 آن‌گاه ... [به سوی] روشنی، به سوی نیم‌روز، به راه خورشید فراز [رفتند].

در این مرحله، یا مرحله‌ی نخست مهاجرت، ایرها (ایرانی‌ها) در جلگه‌ی سغد،
 مرو، بلخ، نسایه (اشک آباد، عشق آباد) و هرات، جای گیر شدند.
 بر اثر کاسته شدن از رشد جمعیت، این بار پس از گذشت ششصد سال (ششصد
 زمستان) دوباره بر اثر افزایش جمعیت، پهنه زندگی بر ایرانی‌ها (ایرها) تنگ شد و
 دگر بار:^{۵۰}

رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان ... بر این
 [زمین]، جای نیافتند.

بدین‌سان، دومین مرحله از مراحل سه‌گانه مهاجرت اصلی ایرها آغاز شد و
 برای بار دوم:^{۵۱}

[به سوی] روشنی، به سوی نیم‌روز، به راه خورشید فراز [رفتند].

در این مرحله، مهاجران در سرزمین‌های ویه کرته (کابل)،
 چراگاه‌های سرشار (غزنه)، خنت در گرگان، هرهویتی زیبا (قندهار



هیرمند یا سیستان، آرام گرفتند.

برای بار سوم، ایرانی‌ها ناگزیر از مهاجرت شدند. بر اثر کاهش رشد جمعیت، این بار پس از گذشت نهصد سال، برای بار سوم، پهنه‌ی زندگی برای باشندگان تنگ شد. دوباره سرزمین آن‌ها:^{۵۲}

پر شد از رمة‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان آتشان سرخ

سوزان.

از این رو، برای بار سوم ایرها به جنبش درآمدند و:^{۵۳}

به [سوی] روشنی، به سوی نیم‌روز، به راه خورشید فراز [رفتند].

این‌بار، بیش‌تر به سوی جنوب و باختر نفوذ کردند. در فرجامین مرحله‌ی مهاجرت، ایرانی‌ها (ایرها) در سرزمین‌های «ری»، «چخر» نیرومند و پاک (شاه‌رود)، «ورن» چهارگوشه (گیلان)، هفت‌رود (شاید پنجاب) و سرزمین گردگرد رود رنگ‌ها (شاید هلیل رود) آرام گرفتند.

این کوچ از ایران‌ویج به سوی نیم‌روز (به سوی روشنایی و نور) بر روی محوری که بر پایه‌ی تحقیقات سال‌های اخیر، آن را محور اورال و ایران و ماداگاسکار می‌نامند یا مناطقی که در آن مغناطیس زمین وضع طبیعی ندارد، انجام گرفت.

برای آگاهی بیش‌تر، نگ:

۱- تاریخ ایران کهن- هوشنگ طالع- انتشارات سمرقند- چاپ سوم- تهران، تابستان ۱۳۹۴

۲- زمین‌شناسی فلات ایران (ایران، افغانستان و بلوچستان)- تألیف رمون فورون- ترجمه عبدالکریم قریب-

انتشارات دانش‌سرای عالی شماره ۳۷- تهران، خرداد ماه ۱۳۵۰



چهارم- فلات ایران

در درازای تاریخ این سرزمین یعنی از چند هزار سال پیش تا کمابیش دو سده‌ی اخیر، قلمرو فرمان‌روایی «دولت فراگیر ملی ایران» پهنه‌ی «فلات ایران» بود.

فلات یا پشته (نجد) ایران، یک واحد شناخته شده‌ی جغرافیایی در سطح جهانی است. مرزهای فلات ایران، در شمال عبارتند از دامنه‌های شمالی کوه‌های قفقاز و رودخانه‌ی سیردریا (سیحون) و از خاوران، فلات پامیر و رود سند. از جنوب، اقیانوس هند و خلیج فارس و کرانه‌های جنوبی آن و از باختر، رودخانه‌ی فرات.

چنان که گفته شد، این سرزمین پهناور با بیش از چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت، در درازای چندین هزار سال، قلمرو دولت ایران بود. البته در زمان‌های بسیار، این قلمرو از پهنه‌ی فلات ایران فراتر رفته است و در زمان‌هایی نیز چندین حکومت ایرانی (در آرامش و یا جنگ و ستیز) در کنار هم در این پهنه فرمان‌روایی داشته‌اند.



پنجم - بنیان‌گذاری نخستین دولت فراگیر ملی بر پهنه‌ی فلات ایران

به دنبال استقرار ایرانی‌ها در فلات ایران، آنان به پیشوایی کیومرث در سال ۶۷۶۵ پیش از میلاد مسیح (۷۳۸۶ پیش از هجرت پیامبر و ۴۹۹۷ سال پیش از میلاد زرتشت) نخستین دولت فراگیر ایرانی را بر پهنه‌ی فلات ایران، پایه‌گذاری کردند و بدین‌سان این تاریخ، با زایش نهاد دولت در پهنه‌ی جهان نیز یکی است:

ملت، هم‌پسته‌ای است از دو آخشبیج (عنصر) «خون و خاک». واژه‌ی «خاک»، اشاره به سرزمینی است که یک ملت بر آن زندگی می‌کند.

عنصر خون، اشاره به موجودیت انسانی «ملت» است.

زایش ملت ایران، یعنی پیوند مردمان ایرانی نژاد با خاک سرزمین فلات ایران که هم‌زمان است با ایجاد دولت فراگیر ملی بر پهنه فلات ایران، در بند هشتم فروردین یشت، به روشنی تمام به چشم می‌خورد:^{۵۴}

فروشی کیومرث اشون را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزش
اهورامزدا گوش فرا داد و از او، خانواده‌ی سرزمین‌های ایرانی [خاک] و نژاد ایرانی
[خون]، پدید آمد.

هریک از دو عامل «خاک» و «خون» بایدهایی را پدید می‌آورند که مجموعه‌ی این «بایدها» راه آینده‌ی ملت را مشخص می‌کند و رسالت آن ملت را نشان می‌دهد:^{۵۵}



عنصر خون، خود مرکب از دو عامل مادی [استومند] و معنوی است. این دو عامل، عبار‌تند از عامل جمعیت (استومند) و عامل فرهنگ (معنوی).
نسبت عامل جمعیت به عامل فرهنگ، نسبت «تن» است، به «روان»

از سوی دیگر:^{۵۶}

هر خاکی با توجه به شرایط جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک) آن، تکلیف‌هایی برای آن ملت ایجاد می‌کند. عامل «خون» نیز بایدها و الزام‌هایی را بر ملت تحمیل می‌کند.

در زمینه‌ی یگانه‌سازی سرزمین‌های ایرانی‌نشین، در راستای برپایی دولت فراگیر ملی، طبری نیز بر پایه‌ی گفته‌ی ثعالبی اشاره‌ی بسیار گویایی دارد. او می‌گوید:^{۵۷}

کیومرث، دیگران را از دخالت در سرزمین‌هایی که به حیطه‌ی دخالت خود درآورده بود، بازداشت و شهرها و دژها را بنیاد نهاد و ...

در این زمینه، ثعالبی می‌نویسد:^{۵۸}

اما تاریخ سلاطین ایران، روشن‌تر و محقق‌تر از تاریخ سایر سلاطین است: زیرا قوم دیگری که دارای حکومتی بدین دوام و بقا بوده و فرمان‌روایشان بدین ثبات و نظم مانند هیئت متحدی مجتمع و موقوف باشد، کسی به یاد ندارد.

کیومرث (دراوستا «گیه مرتن» و در پهلوی «گیومرد») به معنای «زنده‌ی میرا» یا «جان نیستی‌پذیر» است. این از آن روست که او کار سترگ «پدید آوردن خانواده‌ی سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانی» را بر پهنه‌ی فلات ایران، به فرجام برده است و نخستین دولت فراگیر ایرانی را در پهنه‌ی تاریخ، بنیان گذارده است. از این‌رو، نام او «زنده‌ی میرا» است. در حالی که چنان همه‌ی زندگان، میراست؛ اما زنده و نمیرا است. فردوسی این مفهوم را به روشنی به ما بازگو می‌کند:

نمیرم از این پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام



کیومرث نیز پس از آن که توانست این کار بزرگ را در تاریخ ایران به سرانجام برساند «نامیرا» شد. زیرا بنیان نخستین دولت فراگیر ایرانی را در پهنه فلات ایران گذارده بود. بدین سان، کیومرث «زنده ماندنی» و «نیستی ناپذیر» شد؛ گرچه هزاره‌هاست که کالبد او با خاک این سرزمین، در هم آمیخته است.

کار کیومرث در یگانه‌سازی همه‌ی مردمان ایرانی تبار در پیوند با همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین در پهنه فلات ایران، چنان بزرگ و شگرف است که از او در تاریخ کهن میهن ما و سپس تر، با عنوان‌های «فرا انسان»، یاد می‌شود. راستی را که کیومرث توانسته بود با یگانه‌سازی همه‌ی مردمان ایرانی تبار و همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین به شکل‌گیری پایانی ملت ایران در پهنه فلات ایران تحقق بخشد و در نتیجه، دولت فراگیر ملی (یا شاهنشاهی ایران) را نیز به وجود آورد.

بدین سان، شکل‌گیری پایانی ملت ایران بر پهنه‌ی فلات ایران با برپایی دولت فراگیر ملی، هم‌زمان بود. این گونه است که کیومرث، نخستین انسان یا «آدم ابوالبشر» می‌گردد:^{۵۹}

کیومرث، نخستین کسی است که اندیشه و آموزش و منش اهوره مزدا را دریافت و از این رو، با صفت «نخست اندیش»، از وی یاد شده است. اهوره مزدا، مردمان جهان را از تبار او پدید آورد. «مشی» و «مشیان» (نخستین مرد و زن جهان)، از تخمه‌ی بازمانده‌ی کیومرث، به شکل دو شاخه‌ی ریواس (ریواس)، از زمین سربر آوردند و سپس، پیکر آدمی پذیرفتند.

در اوستای نو، هنگام درود فرستادن به فروشی مردمان، همواره از کیومرث (نخستین آفریده‌ی اهورا مزدا) تا سوشیانت (واپسین موعود مزداپرست)



فرجامین آفریده‌ی اهورامزدا) یاد می‌گردد.^{۶۰}

کیومرث نخستین بشر را اهوره مزدا بیافرید ... در هنگام مرگ از صُلب او نطفه‌ای خارج شده، به واسطه‌ی اشعه‌ی خورشید، تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند.

پس از ۴۰ سال آن نطفه، گیاهی به شکل دو شاخه‌ی ریاس به هم پیچیده در مهرماه و مهر روز، از زمین بروییدند و پس از آن، از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند ... یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه ... کلیه‌ی نژادهای مختلف هفت کشور، از پشت آنان است ...

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه درباره‌ی «مردم آغاز خلقت» می‌نویسد:^{۶۱}

... مشی و مشیانه که ایشان را مادر پسران و دختران می‌دانند و در نزد ایرانیان، به منزله‌ی آدم و حوا هستند.

مسعودی در التنبیه و الاشراف، در ذکر طبقه‌ی اول از ملوک ایران قدیم

می‌نویسد:^{۶۲}

اول آن‌ها، کیومرث گل شاه بود که معنی آن پادشاه گل است و نسب ایران، بدو می‌رسد و به نزد ایشان [ایرانیان] کیومرث، آدم ابوالبشر و مبداء نژاد است ...

وی هم‌چنین در مروج الذهب، نوشته است که ایرانیان:^{۶۳}

به اتفاق گویند که سر پادشاهان، کیومرث بود؛ اما درباره‌ی او اختلاف کرده‌اند. بعضی پنداشته‌اند که او پسر آدم و فرزند بزرگ‌تر او بود و بعضی دیگر که به شمار کم‌تراند، پنداشته‌اند که اصل نژاد و سرچشمه‌ی مخلوق، از او بود ...

طبری در تاریخ الرسل و الملوک، درباره‌ی کیومرث می‌گوید:^{۶۴}

بیش‌تر دانشمندان ایران، بر آن‌اند که کیومرث همان آدم ابوالبشر بوده و برخی پنداشته‌اند که وی پسر آدم از بطن همسرش، حوا می‌باشد ... کیومرث، دیگران را از دخالت در سرزمین‌هایی که به حیطة‌ی اختیار خود درآورده بود، بازداشت و شهرها و دژها را بنیاد نمود و آنان را مرمت کرد. وی نخستین کسی است که اسلحه را ابتکار نمود و اسب‌ها را جهت سواری به کار برد و در پایان عمر مغرور شد و خویشتن را آدم نامید ...

پسرش ماری و دخترش ماریانه [مشی و مشیانه / مهری و مهریانه / ملهی و و ...] مورد پسند و اعجاب او واقع گشتند. لذا آن‌ها را برتری داد و پادشاه



نسل آنان، به وجود آمدند ...

مسعودی در جای دیگر می نویسد:^{۶۵}

ایرانیان با وجود اختلاف عقاید [دین و مذهب] و دوری وطن‌ها [گسترده‌گی

سرزمین] و پراکندگی شهرها و با وجود عللی که به حفظ انسایشان مجبورشان کرده که می باید حاضر از گذشته و کوچک از بزرگ نقل کند، به اتفاق گویند که سر پادشاهان کیومرث بود...

... کیومرث، بزرگ مردم عصر و پیشوای ایشان بود و به پندار [باور] ایرانیان، نخستین شاهی بود که در روی زمین منصوب شد.

و در جای دیگر می گوید:^{۶۶}

... و او؛ اول کس از مردم زمین بود که تاج بر سر نهاد.

ثعالبی می نویسد:^{۶۷}

بنا به قول ایرانیان قدیم، چون کیومرث جان به جان آفرین تسلیم کرد، جن و انس بر او ندبه کردند و از همه جای زمین، فریاد و فغان بلند شد و عالمی بر حسن صورت و سیرت او، تأسف خوردند ...

بیرونی در جای دیگر می نویسد: به عقیده‌ی ایرانیان، کیومرث:^{۶۸}

نخستین کسی است که تمدن [شهرنشینی / شازوندی] را به ایرانیان آموخت.

اما در شاهنامه، کیومرث همان گونه نشان داده شده است که در فروردین یشت از وی نام برده شده است. در شاهنامه، کیومرث نه نخستین انسان است و نه کسی که «مردمان جهان از تبار او پدید آمدند؛ بلکه نخستین کسی است که در میان ایرانی‌ها به فرمان‌روایی دولت فراگیر ملی بر پهنه‌ی فلات ایران می‌رسد در شاهنامه‌ی فردوسی می‌خوانیم:

که تاج بزرگی به گیتی، که جست
ندارد کس از روزگاران، به یاد
بگویند ترا، یک‌به‌یک از پدر
کرا بود از آن بر تران، مایه بیش

سخن‌گوی دهقان چه گوید، نخست
که بود آن که دیهیم بر سر نهاد
مگر کز پدر، یاد دارد پسر
که نام بزرگی، که آورد پیش



که از پهلوانان، زند داستان
کیومرث آوردو، او بود شاه...
نخستین به کوه اندرون، ساخت جای
پلنگینه پوشید، خود با گروه
که پوشیدنی نبود و، نو خورش...
به خوبی، چو خورشید بر گاه بود
چو ماه دو هفته، ز سرو سهی

پژوهنده‌ی نامه‌ی باستان
چنین گفت، گآیین تخت و کلاه
کیومرث شد، بر جهان کدخدای
سر تخت و بختش، برآمد ز کوه
از او، اندر آمد، همی پرورش
به گیتی در او، سال سی، شاه بود
همی تافت زو، فر شاهنشهی

بر پایه‌ی بن نبشت‌هایی که تا امروز در اختیار ماست، این فراگشت آغاز تاریخ دولت‌مداری، اجتماع، تمدن و فرهنگ ایران بر پهنه‌ی فلات ایران است. کیومرث توانسته است نخستین دولت فراگیر ملی را بر پهنه‌ی فلات ایران شکل دهد و یا به گفته‌ی بهتر، وی تیره‌های «ایرانی» را یگانه ساخته و قلمرو آنان را روشن کرده است. به دیگر سخن، او توانسته بود دولت فراگیر ملی بر پهنه‌ی فلات ایران را قوام و دوام بخشیده و استوار کند. سخن از پادشاهی، دیهیم بر سر نهادن یعنی پایه‌گذاری «دولت» است. کیومرث هم‌زمان، نماگر یک دوره‌ی تاریخی نیز هست.

بر پایه‌ی تقسیمات عمر جهان به دوازده هزار سال، هزاره‌ی پنجم به نام اوست. آغاز تاریخ دولت‌مداری، اجتماع، تمدن و فرهنگ ملت ایران با نام کیومرث است که آغاز آن برابر است با سال ۶۷۶۵ پیش از میلاد مسیح (۷۳۸۶ سال پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه و ۴۹۹۷ سال پیش از زایش اشوزرتشت).

در آغاز هزاره‌ای که به نام کیومرث یا شاخص‌ترین فرد آن هزاره ۱۰ هـ -
شده، دولت فراگیر ایرانی‌ها بر پهنه‌ی فلات ایران شکل گرفته است



دیگر تیره‌های ایرانی بر پهنه‌ی فلات ایران به رهبری مردی به نام کیومرث، با یکدیگر متحد شده و در پناه این یگانگی، توانسته‌اند قلمرو خود را مشخص کنند. با آغاز دوره‌ی کیومرث، برای نخستین بار در تاریخ اجتماع، تمدن و فرهنگ تیره‌های ایرانی (ایرها) بر پهنه‌ی فلات ایران، مساله‌ی سازمان‌دهی یا تشکیل دولت فراگیر پیش می‌آید و کیومرث (به عنوان یک شخص مشخص و یا نامشخص) به جای گاه پادشاهی «کدخدایی» [شاهنشاهی] یعنی به مقام حل و فصل امور، برگزیده می‌شود.

در اثر «کوچ» می‌بایست ایرها پاره‌ای از اندوخته‌ی دانش و شگردشناسی (تکنولوژی) را از دست داده بودند، زیرا در دوران کیومرث دیگر سخن از آن سازه‌های شگرف نیست. زندگی شبانی است و پس از هزاره‌ای، دوباره سخن از خانه و دیوار به میان می‌آید.



ششم - خاندان‌های شاهنشاهی ایران در دوران کهن

پیش‌دادیان (از: ۶۷۶۵ تا ۳۷۶۷ پ م م / ۷۳۸۶ تا ۴۳۸۸ پ ه پ / ۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰ پ م ز)

کیومرث، هوتسنگ و جمشید : گسل دولت فراگیر ملی

ضحاک (از: ۳۷۶۷ تا ۲۷۶۷ پ م م / ۴۳۸۸ تا ۳۳۸۸ پ ه پ / ۱۹۹۹ تا ۹۹۹ پ م ز)

فریدونیان (از: ۲۷۸۶ تا کمابیش ۲۰۶۸ پ م م / ۳۴۰۷ تا ۲۷۰۷ پ ه پ / ۱۰۰۰ تا ۳۱۸ پ

م ز)

فریدون، ایرج، منوچهر، زوتهم اسب (تهماسب) و گرش اسب
(گرشاسب)

کیانیان (از: ۲۰۶۷ تا ۷۸۸ پ م م / ۳۵۱۶ تا ۲۴۰۹ پ ه پ / ۲۹۹ تا ۲۰ پ م ز)

کی قباد، کی کاووس و کی خسرو

لهراسییان (از: کمابیش ۱۷۸۷ تا ۱۴۲۸ پ م م / ۲۴۱۰ تا ۲۰۴۹ پ ه پ / ۱۹ پ م ز تا ۳۴۰ م

ز)

لهراسب، گشت اسب، بهمن، همای، داراب و دارا



هفتم - خیزش کاوه - فریدون بازسازی دولت فراگیر ملی

با به بند کشیدن اژی‌دهاک، دوران ضحاک یا نماد دروغ اهریمنی و سلطه‌ی شیطانی پایان می‌گیرد و دوران فریدون که دوران چیرگی داد بر بی‌داد و راستی بر کثری و دروغ است، آغاز می‌شود.

مردم که با اجتماع برای وحدت، صاحب فریا «فره‌مند» شده بودند؛ فریا فره‌ی ایزدی را برای اداره‌ی امور به فریدون تفویض می‌کنند. این بدان معناست که هرگاه برگزیده‌ی مردم (در این مورد فریدون) از راه مردم برگردد، مردم «فر» را از وی پس گرفته و او را تنبیه می‌کنند.

بدین سان، می‌توان خیزش مردم علیه ضحاک، فروکشیدن وی و دیگر عمال حکومتش را از آریکه‌ی قدرت و برگزیدن فریدون و یا تفویض فریا فره‌ی ایزدی از سوی مردم به وی رانختن شکل‌گیری سامان «مردم‌سالاری» با مفاهیم امروزی در جهان و پایه‌ریزی اندیشه‌ی والای آن دانست.

اما مهم‌ترین مساله در خیزش ایرانیان به پیشوایی کاوه بر علیه ضحاک، این است که برای نخستین بار در تاریخ جهان در ۲۷۶۷ سال پیش از میلاد مسیح (۳۳۸۸ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه و ۹۹۹ سال پیش از میلاد زرتشت



مردم با رای مستقیم خود فرمان‌روا و در این مورد، فریدون را برمی‌گزینند.

باید از این رخ‌داد، به عنوان نخستین «جمهوریت» در تاریخ جهان نام برد. بدان معنا که جمهور مردم، فرمان‌روا را با رای سرراست (مستقیم) برگزیدند و «فر» یا «فره‌ی ایزدی» را به او تفویض کردند.

دوران فریدون پانصد سال به درازا کشید. این دوران، افزون بر بستن راه بر بی‌دادگران و سلطه‌جویان، از ویژگی اصلاحات ژرف و سپردن کار به دست کاردانان بهره‌مند بود. در شاه‌نامه می‌خوانیم:

سه دیگر که گیتی، ز نابخرادان بیالود و، بستد ز دست بدان

آن چه به نام کیانیان در تاریخ کهن ایران جای گیر شده است، حاصل اغتشاشی است که در دوران ساسانیان در تاریخ این سرزمین به وجود آمده است و شاید پاره‌ای هم، زاییده‌ی عدم توجه و دقت باشد.

پس از پایان هزاره ضحاک، فریدون به فرمان‌روایی ایران می‌رسد. فریدون، ارتباطی با پیش‌دادیان ندارد و به کیانیان نیز وابسته نیست.

در هزاره‌ی فریدون یا هزاره‌ی نهم از گاه‌شمار دوازده هزار ساله ایرانیان، دو خاندان فرمان‌روای دیگر نیز حضور دارند. این دو خاندان با فریدونیان ارتباطی ندارند و از یک‌دیگر نیز جدا هستند. این خاندان‌های فرمان‌روا که یکی پس از دیگری در هزاره‌ی نهم بر ایران فرمان‌راندند، عبارت بودند از:



فریدونیان	کیانیان	لهراسییان
فریدون ایرج منوچهر نوذر زوتهماسب گرشاسب	کی قباد کی کاووس کی خسرو	لهراسب گشتاسب

فرمان‌روایی گشتاسب در هزاره‌ی دهم یا در هزاره‌ی زرتشت نیز ادامه دارد. جدول زیر، اختلاف میان شاه‌نامه و بن‌دهش را درباره‌ی فرمان‌روایان هزاره‌ها، نشان می‌دهد:

نام هزاره	آغاز هزاره		فرمان‌روایان	
	بیش از میلاد	پیش از هجرت (خورشیدی)	بن‌دهش	شاه‌نامه
اسد	۶۷۶۵	۷۳۸۶		کیومرث
سنبله	۵۷۶۵	۶۳۸۶		هوشنگ و تهمورث
میزان	۴۷۶۶	۵۳۸۷	کیومرث، مهری، مهریانه هوشنگ، تهمورث و جم	جم‌شید
عقرب	۳۷۶۷	۴۳۸۸	دهاک	ضحاک
قوس	۲۷۶۷	۳۳۸۸	فریدون، ایرج، منوچهر، افراسیاب، زوتهماسبان، کی قباد، سام، کی کاووس کی خسرو، کی لهراسب و کی گشتاسب	فریدون، ایرج، منوچهر، نوذر، زوتهماسب، گرشاسب، کی قباد، کی کاووس، کی خسرو، لهراسب و گشتاسب
جدی	۱۷۶۸	۲۳۸۹		گشتاسب، بهمن، همای، داراب و دارا

برخلاف هزاره‌های پیشین که در آن‌ها تنها فرد شاخص یا فرد نماد هزاره به چشم می‌خورد، هزاره‌ی فریدون را می‌توان آغاز هزاره‌ی فرمان‌روایان دانست. این بدان سبب است جای یک خاندان، سه خاندان به فرمان‌روایی ایران زمین می‌رسند.



هشتم - نبردهای ایرانیان و تورانیان در دوران کهن

دوره‌ی نخست

با پیدایش حکومت‌های دیگر در کنار مرزهای ایرانیان و به ویژه حکومت ایرانیان برونی (تورانیان)، جنگ‌های درازمدتی میان آنان و ایرانیان درمی‌گیرد. پیش از شکل‌گیری حکومت تورانیان که ایرانیان آن سرزمین را «ایران برونی» می‌دانستند، درگیری میان ایرانیان برونی با ایرانیان درونی وجود نداشت. با شکل‌گیری حکومت در ایران برونی که از آن در اسناد کهن ما، در قالب بخش کردن سرزمین از سوی فریدون میان ایرج و سلم و تور یاد می‌شود، نبردهایی درازمدت به دنبال تجاوز پیاپی تورانیان (ایرانیان برونی) به ایران شهر (ایران درونی)، آغاز می‌گردد.

ایران شهر، سرزمینی بود آباد و مردم آن «یک جانشین» بودند. در حالی که تورانیان (ایرانیان برونی)، زندگی شبانی داشتند و کوچ‌رو بودند.

از این رو، هنگامی که تورانیان توانستند برای خود نوعی حکومت ایجاد کنند، دست تجاوز و غارت به سوی سرزمین‌های آباد همسایه (ایران شهر)، گشودند و همین امر یعنی زیادخواهی‌های ایرانیان برونی و پدافند ایرانیان درونی از دست آوردهای تمدن خود، انگیزه‌ی اصلی این نبردها بود.



درباره‌ی این دوره از نبردهای تورانیان بر علیه ایرانیان (ایرانیان برونی با ایرانیان درونی)، بن‌نشت‌ها (اسناد) با ریزه‌کاری و با گستردگی از گونه‌ی آرایش سپاه، نظم حاکم بر ارتش، شیوه‌های شبیخون، کمین و ...، سخن به میان می‌آمده است.

جالب توجه این جاست که ایرانیان در درازای هزاره‌ها، تا پیش از دستیابی به جنگ‌افزار آتشین، از همان شیوه‌ی نبرد در دوران «منوچهر» پیروی می‌کردند. برپایه‌ی شاه‌نامه، دوران نخست نبردهای درازمدت ایرها و تورها یا ایرانیان

درونی با ایرانیان برونی (خارجی)، چند صدسال را در برمی‌گیرد:

نوذر ۷ سال، زوتهم اسب ۵ سال، گرش اسب ۹ سال، کی قباد ۱۰۰ سال،

کی کاووس ۱۵۰ سال، کی خسرو ۶۰ سال.

این جنگ‌ها، به حساب شاه‌نامه، ۳۳۱ سال را پوشش می‌دهد؛ اما شاید درازمدت‌تر بوده است.



الف - بخش کردن جهان از سوی فریدون

نخستین مرزبندی

شاخه‌های اصلی نژاد ایرانی یا تیره‌های اصلی ایرانی، عبارتند از: ایرها، تورها، سیریم‌ها (سلم‌ها «سلمان» یا سرم‌ها یا سارامات‌ها)، سائیتی‌ها و داهی‌ها. در فروردین یشت، به روشنی از این پنج تیره نام برده شده است و فره‌وشی‌های آشون زنان و مردان سرزمین‌های مزبور، ستوده شده‌اند:^{۶۴}

فروشی‌های آشون مردان سرزمین‌های ایرانی را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشون زنان سرزمین‌های ایرانی را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشون مردان سرزمین‌های تورانی را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشون زنان سرزمین‌های تورانی را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشون مردان سرزمین‌های سیریم را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشون زنان سرزمین‌های سیریم را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشون مردان سرزمین‌های سائینی را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشون زنان سرزمین‌های سائینی را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشون مردان سرزمین‌های داهی را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشون زنان سرزمین‌های داهی را می‌ستاییم.

در این جا، از پنج تیره و سرزمین خویشاوند و هم‌تبار، نام برده می‌شود که سرزمین نخست (فلات ایران)، سرزمینی است که در میانه‌های ده، ا. ف. ده، مورد تجاوز تورانیان و سیریم‌ها قرار می‌گیرد.



سرزمین توران در آن سوی سیردریا (سیحون) قرار داشته است و چنان که گفته شد، تورها (تورانیان) با ایرها (ایرانیان) از یک ریشه و دارای تبار مشترک اند.

در اوستا، تورانی‌ها «تویریه» خوانده می‌شوند. از این رو، در بسیاری از بن‌نیشتهای (منابع و مأخذ) ایران کهن، از فرمان‌روایان و بزرگان تورانی مانند: افراسیاب، اغریث، گرسیوز، شیده، پیران و فرزندان وی و نیز ارجاسب (ارجاسب) یوایش و ... نام برده شده است.

هم‌چنین در بن‌نیشتهای ایران کهن، از خاندان‌های تورانی، چونان: دانو، خیون، فریان، ویسه و ... نیز کده‌ها، جای‌ها، رود و کوه‌های آن سرزمین مانند: گذرگاه خستروسوک، کوه کنگ، کوه خوانونت و ...، سخن به میان آمده است.

تورانی‌ها، مردمانی کوچ‌رو بودند. از این رو، زندگی آنان کران‌مند (محدود) و سخت بود. در نتیجه، هرگاه فرصت به دست می‌آوردند، به سرزمین‌های هم‌تباران ایرانی خود که از مرحله‌ی شبانی، کشاورزی و ... گذشته و پا به مرحله‌ی شهرنشینی گذارده بودند، یورش می‌آوردند و دست‌رنج آنان را غارت می‌کردند. بار تولد خاورشناس روس نیز در این زمینه می‌نویسد:^{۷۰}

نام توران، در اوستا آمده است. چنین به نظر می‌رسد که تورانیان، شاخه‌ای از آریاها [ایری‌ها / ایرها] بودند که از فرهنگ کم‌تری برخوردار شدند.

چنان که گفته شد، ایرانیان (ایر - ایرج - ایرگ - ایرک) بسیار زود شهرنشین شدند. در این راستا، از زندگی بهتر، آسایش و دارایی بیش‌تری بهره‌مند گرد. همین امر باعث گردید که تورانیان (تور - تورج - تورگ - تورک)، سرزمین



ایرانی‌نشین را مورد هجوم و چپاول قرار دهند. به ویژه که آنان (چنان که گفته شد) در دوران شاهنشاهی فریدون، با تشکیل گونه‌ای حکومت و در نتیجه نیرو گرفتن بیش‌تر، دست‌اندر کار تجاوزِ سازمان یافته به سرزمین‌های ایرانی شدند. مارکورات خاورشناس آلمانی نیز:^{۷۱}

تورانیان را مردمی ایرانی‌نژاد دانسته که چادرنشین و بیابان‌گرد و از حیث تمدن، از ایرانیان شهرنشین و کشاورز، پست‌تر بودند و همواره به ایرانیان، دست‌برد می‌زدند و به غارت و یغما می‌پرداختند.

دیاکانف، اقوام تور را سکایی و سرزمین توران را «ایران شرقی» می‌داند.^{۷۲} استاد ابراهیم پورداود، از بررسی نام کسان، جاها، کوه‌ها، رودها و بسیاری از واژه‌ها، به این نتیجه رسیده است که زبان تورانی با زبان‌های ایرانی، هم‌ریشه بوده و به ویژه با زبان سکاها، واژه‌های مشترک زیادی داشته بود. آباغ شرق‌شناس روس، با توجه به سنت بهره‌گیری از نام‌های قومی و نژادی، به کاربرد نام آریا [ایر] در اقوام ایرانی و تورانی - سکایی می‌نویسد:^{۷۳}

یادآوری این نکته ضروری است که بسیاری از نام‌های کسان که با ریشه‌ی نام «آریا» [ایرها] همراه است (چون اریامنه، اریوبرزن، اریارت و نام‌های سکایی آریا پیت، آریافرن و ...) از زمره‌ی نام‌هایی هستند که با نام‌های قومی مربوط‌اند. زیراریشه‌ی «آریا» [ایریا]، واژه‌ی قومی و نژادی است. سنت استفاده از نام‌های قومی و نژادی برای نام‌گذاری اشخاص، تا امروز نیز در نام‌های ایرانی رایج و متداول است.

برخلاف اشاره‌های بسیاری به توران و تورانیان در بن‌نبشت‌های کهن ایران، تنها در چند مورد از سیریمی‌ها (سلم‌ها، سلمان یا سرم‌ها و سارمات‌ها)، نام برده می‌شود.



در ادبیات پهلوی «سیرم» کهن، جای خود را به هروم (روم) داده است که از این راه، به شاه‌نامه هم راه یافته است.

هروم (روم) در نوشته‌های دوران ساسانیان، آسیای کوچک و سوریه را در بر می‌گرفته که به دوران اسلامی نیز کشیده شده است:^{۷۴}

کشور «سرم»، در اوستا «سیریم» آمده است. اقوام این سرزمین در تاریخ «سرمت» شناخته شده‌اند... سرمته‌ها، مردمی ایرانی زبان و ایرانی نژاد بودند و بنا بر نوشته‌های مورخان باستان، از سده‌ی سوم پیش از میلاد [مسیح] در دشت‌های اطراف رود دانوب، سکنی داشتند. سرمته‌ها در نخستین سده‌ی پیش از میلاد [مسیح]، سکائیان (اسکیت‌ها) را از سواحل دریای سیاه عقب راندند و رفته رفته، خود در این اراضی سکنی گزیدند. از این قوم، گروه دیگری نیز وجود داشتند که آنان را مورخان «سرمته‌های شرقی» می‌نامند. این قوم با مردم خوارزم در ارتباط بودند.

چنان که گفته شد، جنگ‌های دراز مدتی میان تورانیان و ایرانیان در گرفت. پس از پذیرش آیین زرتشت از سوی گشتاسب (گشتاسب)، عنصر مذهبی نیز به این جنگ‌ها افزوده شد.

در دوره دوم نبردهای تورانیان علیه ایرانیان، حکومت توران در دست شاخه‌ای از تورانیان به نام «خیون» (هون) قرار داشت. از خیون‌ها (هون) در دوران ساسانی با نام هفتالیان نام برده می‌شود. خیون‌ها (هون‌ها) تا مرگ آتیلار اثر بیماری در سال ۴۵۳ میلادی، بر بخش‌های بزرگی از آسیا و اروپا فرمان می‌راندند.^{۷۵}

تورانیان پس از کوچ ایرانیان به سوی نیمروز که به دنبال فوران جمعیت رخ داد، در همان سرزمین‌های شمال خاوری آسیا برجا ماندند. میان ایرانیان و تورا:



وصلت‌های خانوادگی هم به عمل آمد که در شاه‌نامه با ظرافت به این مساله اشاره رفته است. حاصل این پیوند «تورمان» ها (مانند تور) یا به گفتار امروزی «ترک‌مان» ها هستند:

بگفتا که از مام، خاتونیم [خیونی]
ز سوی پدر، آفریدونیم

و یا:

بگفتا که من خویش گرسیوزم
به شاه آفریدون کشد، پروزم

از سوی دیگر باید بدانیم که سرم‌ها (سارامات‌ها) و سیت‌ها: ^{۷۶}
هر دو طایفه [تیره]، به یک شاخه‌ی شمالی نژاد ایرانی تعلق دارند.

در این میان پاره‌ای براین باورند که سرم‌ها، خود تیره‌ای از سکاها بوده‌اند ^{۷۷}:

به تحقیق پیوسته است که سرم‌ها و آلان‌ها، خود تیره‌ای از سکاها بوده‌اند.

پاره‌ای از پژوهندگان، به نادرست بر این باوراند که «آس» ها از اقوام «سرم» می‌باشند.

امروزه، آس‌ها (اوستی‌ها) در دو سوی کوه قفقاز زندگی می‌کنند. بخش شمالی سرزمین آس‌ها به عنوان یک جمهوری خودمختار ضمیمه‌ی خاک فدراسیون روسیه است و بخش جنوبی آن نیز به عنوان یک استان خودمختار، ضمیمه‌ی خاک جمهوری گرجستان بود که در اثر نبرد اخیر میان روسیه و گرجستان، از آن جدا کرده شد. مرکز آس (شمالی و جنوبی) اوسط. شف. بدهه که امروزه به نام «ولادی قفقاز» خوانده می‌شود. ^{۷۸} مردمان آسی



سخن می‌گویند که عبارت‌اند از:^{۷۹}

«ایرونی» و «دیگوری». البته اساس زبان ادبی آس‌ها، زبان ایرونی است که اکثر آس‌ها به این گویش سخن می‌گویند.

از آن‌جا که آن‌ها سرزمین خود را «ایرون» و زبان خود را «ایرونی» می‌نامند، باید دانست که آس‌ها از تیره‌های «ایر» (ایرانی) می‌باشند. از سوی دیگر، باید توجه داشت که:^{۸۰}

زبان آسی، یکی از زبان‌های نوین ایرانی است و با زبان‌های خوارزمی و سغدی و یغناپی، نزدیکی بسیار دارد.

«داهی» نام سرزمینی بوده که گویا در کرانه‌ی سیردریا (سیحون) قرار داشت که مردمانی به نام «داهه» در آن‌جا می‌زیستند. شاید این سرزمین، همان باشد که جغرافیا نویسان از آن به نام «دهستان» یاد می‌کنند.

داهی‌ها در بازگرداندن پادشاهی به اردوان سوم (۱۲ تا ۳۹ یا ۴۰ میلادی / ۶۰۹ تا ۵۸۲ یا ۵۸۱ پیش از هجرت) نقش برجسته‌ای داشتند. کمابیش در سال ۳۶ میلادی (۵۸۵ پ ه) در دوران اشکانیان، داهی‌ها در گرگان می‌نشستند.

اما درباره‌ی مردم و سرزمین ساینی، ما آگاهی‌های لازم را نداریم. استاد پورداد بر این باور است که:^{۸۱}

تعیین سرزمین ساینی، به کل غیرممکن است.

یک تن از خاورشناسان، آن را سرزمین چین دانسته است که امروزه این نظریه جایگاهی ندارد.

در دوران باستان، ایرانیان دیگر تیره‌های ایرانی یعنی تورانی‌ها و سمرت ایرانیان برونی (ایرانیان خارجی) می‌نامیدند:^{۸۲}



هنگامی که پارس‌ها جای آشوریان، بابل‌ها و مادها را برای سیادت در آسیای

مقدم گرفتند، مشغول شدند که ایرانیان مقیم و بادیه‌نشین [یک جانشین و شهرنشین] را از تهاجمات تازه‌ی سکنه‌ی ایران خارجی، مصون و محفوظ بدارند. بنا به روایت هردودت، آخرین لشگر کشی کورش علیه ماساژت‌ها، یعنی سیت‌ها [سکایی‌ها] بود [حدود ۵۲۹ پم / ۱۱۴۰ پ ه] ... داریوش نخستین لشگر کشی بزرگ خود را علیه سیت‌های اروپا به عمل آورد. [۵۱۲-۵۱۴ پم / ۱۱۳۳-۱۱۳۵ پ ه]. وی از تراس (تراکیه) و بسارابی فعلی، وارد مرغزارها شد. صحرانوردان سیت [سکایی]، با تعقیب همان تاکتیک و راه و رسم معمول، به جای ایستادگی و قبول پیکار برابر داریوش، عقب‌نشینی اختیار نمودند و همواره داریوش را دور تر به میان صحرای خشک و بی‌آب و علف و برهنه می‌کشاندند. داریوش به فتوای عقل و دوراندیشی، به موقع از پیش‌روی صرف‌نظر نمود...

در حقیقت این اقدام برای شاهنشاه هخامنشی، اجرای یک اندیشه‌ی سیاسی بسیار طبیعی به شمار می‌رفت. یعنی، پارسی نمودن ایران خارجی و ایجاد وحدت ایران.

شاید در این باره، یعنی یگانگی ایرانیان درونی و برونی، نخستین کوشش از سوی سهراب (فرزند رستم) در سال‌های کمابیش ۲۲۰۰ پیش از میلاد مسیح (۲۸۰۰ پ هـ / ۴۰۰ پ م ز) به عمل آمد. او به روشنی می‌گوید که بر آن است که ایران و توران را یکی کند و پدرش (رستم) را بر تخت شاهنشاهی این سرزمین یگانه بگمارد. در داستان سهراب در شاه‌نامه‌ی فردوسی، در مصرعی از زبان افراسیاب گفته می‌شود:

سمنگان و ایران و توران، یکی است

که این مساله می‌تواند بسیار رمزگشا و رهنما باشد و افزون بر آن، همانندی واژه‌ی سمن در سمنگان با سلم، سرم و ...، در خور توجه است.

با توجه به انبوه بن‌نبشت‌ها و پژوهش‌ها، آشکار است که ایرانیان - ا -

، از بن یک ریشه‌اند. تورکان (تورج - تورچ - تورکان) شاخه



باشند که اندکی با اقوام اور-و-آلتیایی آمیزش پیدا کرده‌اند. پس از آن که اقوام «تورک» به درون «ایران شهر» نفوذ کردند، پاره‌ای از نویسندگان و نسخه‌برداران، این دو نام را در راستای هم به کار گرفتند.

به ویژه نسخه‌برداران شاهنامه، این کار را کردند و در جای جای شاهنامه، به جای «تور»، «تورک» و به جای «توران»، «تورکان» را به کار گرفتند. در حالی که در هر کجای شاهنامه، به جای واژه‌ی ترک، «تور» و به جای واژه‌ی ترکان، «توران» به کار گرفته شود، در صلابت شعر تاثیر نمی‌گذارد.

تا دوران فرمان‌روایی فریدون، همسایگان ایرانیان یا دیگر هم‌خانمان ایرانیان، دارای سامان حکومتی نبودند؛ اما در دوران فرمان‌روایی فریدون، ما با ظهور دو قدرت در پشت مرزهای ایران زمین که هر دو از وابستگان تباری ما هستند، روبرو می‌شویم:

نخست، ایرانیان برونی یا تورانیان. در این دوران است که آن‌ها توانستند، حکومت تشکیل دهند و در پناه سازمان‌دهی و سامان‌پذیری، توان تهاجم به سرزمین ایران درونی (ایران شهر) را در خود یافتند و این کار را انجام دادند.

دو دیگر این که «سرمت» ها، سارامات‌ها یا سلمانیان، به نوعی حکومت و سازمان‌دهی و سامان‌بندی دست می‌یابند و آن‌ها نیز به فکر تهاجم به ایران درونی و چپاول و غارت دست‌آوردهای تمدن این سرزمین می‌افتند. سرمت‌ها نیز از دید تباری با ایرانیان هم‌تباراند.

این رخداد در اسناد کهن ما، به گونه‌ی بخش کردن جهان از سوی فر؛



میان سه فرزند خود یعنی ایرج و سلم و تور، گزارش شده است.

در قالب این داستان، گفته شده است که ایرانیان و تورانیان و سلمانیان (سرمت‌ها، سارامات‌ها) با یکدیگر هم تباراند و از یک ریشه و بن که واقعیستی است تاریخی و دانسته.

دیگر آن که این گونه نموده شده است که آن‌ها، خود به تنهایی به این مهم دست نیافتند؛ بلکه فریدون این کار را کرد. او با بخش کردن بخشی از قلمروی فرمان‌روایی خود میان تور و سلم، تورانیان و سلمانیان را صاحب حکومت و سازمان و سامان کرد. باید گفت که این گونه نمی‌باشد؛ بلکه ایرانیان برونی (اعم از تورانیان و سلمانیان)، رفته رفته خود به ایجاد حکومت نایل شدند و بر اثر نیرومندی در اثر یگانگی و فرمان‌روایی یگانه، سرزمین ایرانیان را مورد یورش قرار دادند.

اما می‌توان این گونه پنداشت که داستان بخش کردن سرزمین‌های ایرانی تباران میان سه فرزند فریدون، اختلاف بر سر مرزهای پدری است. تورانی‌ها و سرم‌ها یا سرمت‌ها، مرزهای دوران کیومرث را به رسمیت نمی‌شناسند و آن را خدشه‌دار می‌کنند. بدین سان، نبردهای درازمدت ایران و توران آغاز می‌شود.

این نبردهای درازمدت، در آغاز رنگ رقابت‌های قومی و یا میان تیره‌های ایرانی یک‌جانشین و اقوام ایرانی چادرنشین (ایرانیان درونی و ایرانیان بیرونه)، را داشت؛ اما با ظهور زرتشت، شکل مذهبی به خود گرفت.



داستان بخش کردن سرزمین بزرگ میان گروه‌های قومی هم‌تبار را دیگر ایرانی‌ها با خود به دوردست‌ها بردند و می‌بینیم که در قالب بخش کردن سرزمین‌های مربوط به «یاراسلاو بزرگ» میان فرزندان خود، یعنی روس، چک و له یا لخ، در اساطیر اسلاوها نیز به چشم می‌خورد. مسعودی، درباره‌ی بخش کردن زمین میان فرزندان از سوی فریدون، می‌گوید:^{۸۳}

... وی [فریدون] زمین را میان سه فرزند خود تقسیم کرد. یکی از شاعران سلف و ایرانی زادگان بعد از اسلام در این زمینه و تذکار سه فرزند فریدون گوید

و به روزگار خودمان، ملک‌مان را
چون گوشت روی پیشخوان، تقسیم کردیم
و شام و روم را تا غروبگاه خورشید
به سلم دلاور دادیم و ترک [تور] مال اطوح [تورج] شد و
دیار ترک [تور] عموزادگان ما هستند
و ایران را، از روی قدرت،
ملک فارس دادیم و همه‌ی نعمت‌ها، از آن ما شد

هنگامی که تورانیان و سلمانیان، دست اندر کار تجاوز به سرزمین‌های ایران می‌شوند، ایرج به نمایندگی ایرانیان و برپایه‌ی خوی و منش آشتی‌جویانه‌ی ملت ایران، از در گفت‌وگو با آنان برمی‌آید. ایرج برای نشان دادن حسن نیت، با سپاهی اندک به قرارگاه نظامی سلم و تور می‌رود.

سلم و تور از کمی سپاه همراه ایرج، بهره‌ی نادرست گرفتند و او را کشتند. به دنبال آن، تجاوز را آغاز کردند و بخش‌هایی از ایران را به زیر سلطه‌ی خود درآوردند. فریدون، کهن سال است و توان نبرد و رویارویی با تورانیان و سلم



را ندارد.

اما در این میان، دختر ایرج که از شویش باردار است، فرزندی می‌زاید که نام وی منوچهر (مینوچهر) یا به زبان اوستایی «منوش چیثر» به معنای «منوش تبار» است.

با برناشدن منوچهر، فریدون او را به نبرد با تور و سلم گسیل می‌دارد. در نبرد، هر دو «خونی»ی ایرج به دست منوچهر کشته می‌شوند و او موفق می‌گردد تا دوباره، تمامیت سرزمینی ایران را تأمین کند. به پاداش این کار بزرگ، فریدون تاج شاهنشاهی ایران زمین را بدو می‌سپارد.

بدین سان، برای نخستین بار در تاریخ ایران «پادشاهی» از سوی مادر به فرزند می‌رسد و نه از راه پدر که سپس دوباره «مردسالار» می‌گردد. در اسلام شیعه نیز «سیادت» از سوی حضرت فاطمه به فرزندان منتقل می‌شود که سپس، لباس «مردسالاری» به تن می‌کند.



ب - نخستین قراردادهای مرزی

تورانیان، مرزبندی دوران فریدون را نپذیرفتند. از این رو، با تجاوز آنان به ایران، دوره‌ی نخست جنگ‌های ایران و توران آغاز شد.

چنان که می‌دانیم، با کشته شدن ایرج (ایر) به دست تور (تورج) و سلم، نبردهای درازمدت، میان توران و ایران آغاز می‌شود.

تورها و سلم‌ها یا تورانیان و سلمانیان، از سپاه منوچهر نبیره‌ی ایر (ایرج) شکست می‌خورند و با کشته شدن تور (تورج) و سلم، ارجاسب فرمان‌روای تورانیان مرزبندی دوران فریدون را می‌پذیرد.

داستان پذیرش مرزبندی دوران فریدون از سوی پشنگ، فرمان‌روای تورانیان، در اسناد و مدارک کهن ایران، این گونه شرح داده شده است:^{۸۴}

... یکی مرد بینا دلی، برگزید	به ایران فرستاد، چون آن سزید
یکی نامه بنوشت، ارتنگ وار	برو کرده، صد گونه رنگ و نگار
به نام خداوند خورشید و ماه	که او داد، بر آفرین دستگاه ...
گر از تور، بر ایر (ج) نیک بخت	بد آمد پدید، از پی تاج و تخت
بر آن بد، نمی‌راند باید سخن	نباید که پر خاش ماند، به بن ...
ز خمرگاه، تا ماورالنهر بر	که سیحون میانست، اندر گذر ^{۸۵}
برو بوم ما بود، هنگام شاه	نکرد اندر آن مرز، ایر (ج) ^{۸۶} نگاه
همان بخش ایر (ج)، بد ایران زمین	که از آفریدون، بدش آفرین.
کس از ما نبیند، سیحون به خواب	وز ایران نیاید، از این روی آب



«ارتنگ‌وار» در این جا بدان معنی است که ارجاسب نقشه‌ی مرز توران و ایران را نیز پیوست قرارداد پیشنهادی خود کرده بود.

این نخستین قرارداد مرزی در تاریخ جهان و نیز نخستین قراردادی نیز هست که نقشه‌ی مرز دو کشور، بدان پیوست بوده است.

مرزبندی دوران فریدون یا رودخانه سیحون (سیردریا) به عنوان مرز ایران توران یا مرز شمال شرقی فلات ایران تا سده‌ی نوزدهم میلادی و تجزیه‌ی سراسری دولت فراگیر ملی ایران، پابرجا بود.

با درگذشت منوچهر، تورانیان تجاوز را پی می‌گیرند و حتا در جنگ، نوذر پسر منوچهر را می‌کشند.

سرانجام در اثر شکست در دوران کی‌قباد، تورانیان مرزبندی دوران فریدون را می‌پذیرند؛ اما این کار نیز، مانع پیمان شکنی و تجاوز آنان نمی‌شود.



پ- پذیرش دوباره‌ی مرزبندی از سوی تورانیان

در پی آشتی و برای پایان دادن به مناقشه‌های مرزی، تورانیان می‌پذیرند که ایرانیان تیری بیفکنند و هر کجای که آن تیر فرود آمد، آن جای مرز ایران و توران باشد.

آرش بهترین تیرانداز ایرانی، انجام این کار را می‌پذیرد. آرش برای این که نگذارد حتا ذره‌ای از خاک ایران نصیب تورانیان گردد، همه‌ی توش و توان خود را در آن تیر می‌گذارد.

نام آرش در اوستایی، ارخش و صفت او، خشویوی ایشو (سخت کمان یا دارای تیر تیزرو) است. در پهلوی شباک تیر و در آثار الباقیه، ارش و در مجمل التواریخ و القصص، شیواتیر و در «ویس و رامین» آرش کمان گیر است.

مساله‌ی تثبیت مرزهای ایران و توران در تیر پشت، در قالب داستان زیبای «آرش»، بلورینه شده است. در تیر پشت می‌خوانیم:^{۸۷}

تشر، ستاره‌ی را یومند فرهمند را می‌ستاییم که شتابان به سوی دریای فراخ
کرت بتازد، چون آن تیر در هوا پُران که آرش تیرانداز - بهترین تیرانداز ایرانی - از
کوه ایریوخشوت به سوی کوه خواندنت بینداخت...

پس آن گاه، آفریدگار اهورامزدا، بدان دمیده پس [ایزدان] آب و گیاه و مهر فراخ
چراگاه، آن [تیر] را راهی پدید آوردند.

آن گاه، اهورامزدا بدان دمید [و امشاسپندان] و مهر فراخ چراگاه - هر دو - آن
[تیر] را راهی پدید آورد.

اشی نیک و بزرگ و «پارند» سبک گردونه، با هم از پی آن روان شدند تا هنگامی که
آن [تیر] پُران بر کوه «خوانونت» فرود آمد و در خوانونت به زمین رسید.



در این میان:^{۸۸}

مردم روستای تاشقورگان در فلات پامیر بر این باوراند که تیر آرش، بر تنه‌ی درختی در این روستا نشسته است. مردم روستای تاشقورتان، این درخت را «درخت آرش» می‌نامند.

فخرالدین اسعدگرگانی در منظومه‌ی ویس و رامین می‌سراید:^{۸۹}

اگر خوانند، آرش را کمان‌گیر که از ساری، به مرو انداخت یک تیر
تواندازی، به جان من ز گوراب همی هر ساعتی، صد تیر پرتاب
ترازید، نه آرش را سواری که صد فرسنگ بگذشتی ز ساری

بیرونی در آثار الباقیه می‌نویسد:^{۹۰}

آرش ... به قوت و نیرویی که خداوند به او داده بود، کمان را تا بناگوش کشید [و تیر را از شست‌رها کرد] ... و خداوند باد امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است، پرتاب کند و این تیر، در موقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان، از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند، از محل پرتاب تا آن جا که افتاد، هزار فرسنگ بود. منوچهر و افراسیاب، به همین مقدار از زمین با هم صلح کردند و این قضیه، در چنین روزی بود و مردم آن را عید گرفتند.

این داستان با کم یا بیش‌هایی، در تاریخ طبری و ترجمه‌ی فارسی آن (تاریخ بلعمی) و در نوروزنامه‌ی خیام و روضه الصفا نیز آمده است.

جشن تیرگان، یادآور روز تثبیت مرز ایران و توران وسیله‌ی تیر آرش است. بدون تردید، آرش این تیر را در بلندترین روز سال یعنی در سی و یکم خرداد ماه افکنده است؛ اما در دوره‌ی ساسانیان بر اثر نام‌گذاری روزهای سال، این تاریخ به روز تیرگان از ماه تیرماه (دهم تیرماه) تغییر روز داده است. بیرونی در دنباله‌ی مطلب، می‌افزاید:^{۹۱}

برخی گفته‌اند که روز پرتاب کردن تیر، این روز بوده که روز تیر می‌باشد



تیرگان کوچک است و روز چهاردهم آن که شش روز است که تیرگان بزرگ‌تر باشد و در این روز، خبر آوردند که تیر به کجا افتاده ...

بدین سان، مرز ایران و توران تعیین و تثبیت شد؛ اما تورانیان عهد شکستند و تجاوز را پی گرفتند و این نبردها، تا پایان دوره‌ی پادشاهی کی‌خسرو ادامه داشت و با کشته شدن افراسیاب یعنی پیروزی قاطع ایرها بر تورها، پایان گرفت.

در هر دو دوره، آغازگر جنگ تورانیان بودند و نبرد ایرانیان پدافندی بود. پس از شکست پشنگ از کی‌قباد، تورانیان درخواست آشتی می‌کنند. کی‌قباد می‌گوید:^{۹۲}

چنین داد پاسخ که دانی درست	که از مانبد، پیش دستی نخست
ز تور اندر آمد، نخستین ستم	که شاهی چو ایر(ج)، شد از تخت کم
بدین روز گار اندر، افراسیاب	بیامد به تیزی و، بگذاشت آب ^{۹۳}
شنیدی که باشاه نوذر چه کرد	دل دام و دد شد، پر از داغ و درد...
ز کردار بد، گریشیمان شوید	به نوی ز سر، باز پیمان شوید
مرانیست از کینه و آز، رنج	بسیچیده‌ام، در سرای سپنج
شمارا سپردم، از آن روی آب	مگر یابد، آرامش افراسیاب

چنان که اشاره شد، تورها آرام نمی‌گیرند و در پی هر مصالحه، پس از بازسازی نیروهای خود، تجاوز بر سرزمین ایرها (ایرانی‌ها) را پی می‌گیرند؛ تا در هم می‌شکنند و در نتیجه، چند سالی آرامش برقرار می‌شود.

سرانجام نخستین دوره‌ی جنگ‌های ایران و توران با پیروزی قاطع ایرانی‌ها بر تورانی‌ها، کمابیش در سال ۱۸۲۵ پیش از میلاد مسیح (۲۴۴۶ پ ه پ) با انا. می‌گیرد یعنی کمابیش ۶۰ سال پیش از آغاز هزاره‌ی دهم و زایش زرتشت.



برپایه‌ی شاه‌نامه، نبردهای درازمدت ایران و توران با گرفتار شدن افراسیاب (نماد حکومت تورانیان) و کشته شدن او و برادرش گرسیوز (نماد هیات حاکمه‌ی توران)، پایان می‌یابد؛ اما چند دهه‌ی بعد، بر اثر پذیرش آیین زرتشت از سوی ایرانیان، جنگ با یورش چند باره‌ی تورانی‌ها پی گرفته می‌شود.

به دنبال دست‌گیری افراسیاب، کیفر خواست علیه او به عنوان نماد حکومت تورانیان، خوانده می‌شود:^{۹۴}

ز خون برادرت، گویم نخست	که هرگز، بلای مهران را نجست
دگر، نوذر نامور شهریار	که از تخم ایر (ج)، بُد او یادگار
زدی گردنش را، به شمشیر تیز	برانگیختی، از جهان رستخیز
سه دیگر، سیاوش که چون او سوار	نبندد کمر، نیز یک نامدار
بریدی سرش، چون سر گوسفند	همی بر گذشتی، ز چرخ بلند...
به کردار بد، تیـز بشتافتی	مکافات آن بد، کنون یافتی

در کیفرخواست صادره، نخستین گناه افراسیاب که بدون تردید بزرگ‌ترین آن نیز هست، کشتن برادر است؛ گر چه برادر او تورانی است و نه ایرانی. حکم دادگاه علیه افراسیاب، این چنین صادر می‌شود:^{۹۵}

کنون، روز پادافره‌ی، ایزدی ست	مکافات بد را، زیردان بدی است...
ز کردار بد، بر تنش بد رسید	مجوی ای پسر، بند بد را کلید
چه جویی، ندانی که از کار بد	به فرجام، برید کنش، بدرسد
شه‌نشه که با فریزدان بود	همه خشم او، بند و زندان بود
چو خون ریز گردد، بماند نژند	مکافات یابد، ز چرخ بلند
چنین گفت موبد، به بهرام تیز	که خون سرب‌ی گناهان، مریز
نگه کن که تن، خود ابا سر چه گفت	که با مغزت ای سر، خرد باد جفت



دوره‌ی دوم

در سال ۱۷۲۸ پیش از میلاد مسیح (۲۳۴۹ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه)، ایران شاهد رخداد شگرفی است. رخدادی که در جهان بشریت بی‌همتاست. در این سال اشوزرتشت، دین آشکار می‌کند و بدین سان نخستین دین یکتاپرستی، پدیدار می‌گردد.

اشوزرتشت در سی سالگی (۱۷۳۸ پ م / ۲۳۵۹ پ هـ) مورد وحی قرار می‌گیرد و ده سال بعد، آن را بر پادشاه و مردمان آشکار می‌کند. گشتاسب (گشتاسب) شاهنشاه ایران، دین یکتاپرستی را می‌پذیرد و بدین سان، راه برای همه‌گیر شدن آن در میان ایرانیان گشاده می‌گردد.

در کتاب پنجم «دین کرد» در فراگشت گرویدن گشتاسب به آیین نو، آمده است که برای این کار:^{۹۶}

[زرتشت] بسیار چیزهای نهفته را که در اندیشه‌ی گشتاسب شاه و بسیاری دیگر بود، آشکارا بیان کرد.

هم‌چنین اشوزرتشت، به بخشی از تن جاننداری که بی‌تن (فلج) بود، دوباره جان داد.^{۹۷} پس از آن زرتشت:^{۹۸}

همه‌ی گفتار دین اورمزد را با در نظر گرفتن اندازه و با سنجش، با محاسبه‌ای



هر چه شگفت‌تر، به گشتاسب و جهانیان [حاضران و دیگران] عرضه کرد و...

با توجه به آن چه زرتشت آشکار کرد:^{۹۹}

پس رام‌شاه کی گشتاسب، با وجود بیم از خیونان [تورانیان] که دشمن دین بودند
و به دلیل این که فره وراز بزرگ را دید، رواج دین را پذیرفت.

پس از دین‌پذیری گشتاسب:^{۱۰۰}

زریر، اسفندیار، فرشوستر، جاماسب و چند تن از بلند پایگان نیکوکردار کشور،
نیکان، خواص و مردم [نیز دین آوردند].

بدین‌سان برای نخستین بار در درازای تاریخ کهن ایران، دین زرتشتی به
عنوان دین رسمی اعلام گردید. یعنی دین مورد اعتقاد و پذیرش فرمانروا، به
همگان تعمیم داده شد.

این گونه است که شالوده‌ی نخستین دین - دولت که ثبت تاریخ است،
کماییش در سال‌های ۱۷۲۴ - ۱۷۲۶ پ.م.م (۲۳۴۵ - ۲۳۴۷ پ. ه. پ)، در این
سرزمین ریخته می‌شود و شکل می‌گیرد.

چنان که گفته شد، اشوزرتشت در سال ۱۷۶۸ پیش از میلاد مسیح یا ۲۳۸۹
پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه به دنیا آمد و در سی سالگی یعنی در سال
۱۷۳۸ پ م م (۲۴۵۹ پ ه پ) وحی بر او نازل شد و ده سال بعد، دین آشکار کرد.
وی هنگامی که گشتاسب را به «دین» فرا خواند، چهل و یک یا چهل و دو ساله
بود. در شاه‌نامه فردوسی، از زبان دقیقی می‌خوانیم:^{۱۰۱}

چو یک چند سالان، بر آمد برین	درختی پدید آمد، اندر زمین
در ایوان گشتاسب، بر سوی کاخ	درختی گشن بود، بسیا
همه برگ وی پندو، بارش خرد	کسی کو خرد پرورد،
خجسته پی و نام او، زرد هشت	که اهریمن بد کنش را، به



به شاه کیان گفت، پیغمبرم
جهان‌آفرین گفت، پذیر دین
که بی خاک و آبش بر آورده‌ام
نگر، تا تواند چنین کرد، کس؟
زگوینده‌پذیر، به دین او
نگر تا چه گوید، بر آن کار کن
بیاموز آیین و، دین بهی
چو بشنید از او، شاه به، دین به

سوی تو، خرد رهنمون آورم
نگه کن بر این آسمان و، زمین
نگه کن بدو، تا که چون کرده‌ام
مگر من، که هستم جهان‌دار و بس...
بیاموز از او، راه و آیین او
خرد برگزین، این جهان خوار کن
که بی دین، ناخوب باشد مهی
پذیرفت از او، راه و آیین به...

به دنبال گرویدن گشت‌اسب (گشت‌اسب)، برادرش زریر (شاید فروشتر) و نیز پدرش یعنی لهراسب کهن سال هم، به آیین زرتشت می‌گروند.

البته باید دانست که نخستین کس که به آیین زرتشت گروید، پسرعموی زرتشت «میدیوماه» است: ۱۰۲

نبرده برادرش، فرخ زریر
چو شاهنشه پیر گشته به بلخ
سران و، بزرگان و، دانش‌وران
همه سوی شاه زمین آمدند

کجاژنده پیل آوریدی، به زیر
جهان بر دل ریش او، گشته تلخ
پزشکان و، دانا و، نام‌آوران...
بیستند کشتی، به دین آمدند

شاه‌نامه‌ی فردوسی از زبان دقیقی، اشاره‌ی روشن به کاشمر و سرو کاشمر و آتشکده‌ی مهر برزین، در خاور ایران زمین دارد: ۱۰۳

نخست آذر مهر برزین نهاد
یکی سرو آزاده بد، از بهشت
چو چندی بر آمد بر آن سالیان
چنان گشت آزاد، سرو بلند
چو بالا بر آورد، بسیار شاخ
فرستاده هر سو، به کشور پیام
زمینو فرستاده، زی من خدای
کنون هر که این پندمن، بشنوید

به کشور نگر، تا چه آیین نهاد
به پیش در آذر اندر، بکشت ...
ببالید، سرو سهی هم چنان
که برگرد او، بر نگشتی کمند
پی افکند گردش، یکی خوب کاخ...
که چون سرو کاشمر، به گیتی کدام؟
مرا گفت از این جا، به مینو برای
پیاده، سوی سرو کاشمر روید



این سرو که گفته می‌شود، به دست زردهشت نشانده شده بود، در سال ۲۴۷ ق (۸۶۱ م / ۲۴۰ خورشیدی) به دستور منصور خلیفه‌ی عباسی، بریده شد. تا در ساختمان قصر «الجعفریه» بغداد به کار گرفته شود. می‌گویند: بریده‌ی درخت را بر ۱۳۰۰ شتر بار کرده و به بغداد بردند. زکریا قزوینی از قول ثعالبی و حمدالله مستوفی، این واقعه را در «نزهت القلوب» نقل کرده است.

«ویران‌گران» برای ساختن بغداد، تیسفون را ویران کردند و مصالح ساختمانی آن را به بغداد بردند؛ اما موفق به خراب کردن «تاق کسری» نگردیدند.

در این میان، ارجاسب (ارج اسب) پادشاه تورانیان (ایرانیان برونی) از کار دین‌آوری گشتاسب آگاه می‌گردد. این کار در نظر او سخت زشت و ناپسند است. از این رو، ارجاسب به تورانیان می‌گوید: ^{۱۰۴}

بشد دانش و فره‌ی، پاک از این
به ایران، به دعوی پیغمبری
ز نزدخدای جهان، آمدم
مراین زند و اُستا، همه او نوشت
نیارستمش، گشت پیرامنا...
گران مایه فرزند لهراسب شاه
ببستش یکی، «کشتی» بر میان
سپهدار ایران و، نامش زیر
از آن پیر جادو، ستوه آمدند
جهان پر شد از راه و آیین او...

سوی آن زده سر، تازه
گرایدون که نپذیرد
یکی خوب لشگر، به ه

که گشتاسب، گشته ست ز آیین و دین
یکی پیر پیش آمدش، سرسری
همی گوید، از آسمان آمدم
خداوند را، دیدم اندر بهشت
به دوزخ درون، دیدم اهریمن
سر نام‌داران، ایران سپاه
که گشتاسب، خواندش ایرانیان
برادرش نیز، آن سوار دلیر
همه پیش آن، دین پژوه آمدند
گرفتند از او سر به سر، دین او
یکی نامه باید، نوشتن کنون
کند سوی ما، تازه روی کهن
سپاه پراکنده، باز آوریم



به ایران شویم، از پس کاراوی
برائیم از پیش و، خوارش کنیم
نترسیم از آزار و، پیکاراوی
ببندیم و، زنده به دارش کنیم

از این رو، ارجاسب پادشاه تورانیان نامه‌ای به گشتاسب می‌نویسد. این جانیز
سخن از کشتن، سوزاندن، زنده بر دار کردن، به نام دین است؛ منتهی دینی دیگر
و آیینی دیگر: ۱۰۵

شنیدم که راهی گرفتی، تباه	مرار روز روشن، بکردی سیاه
بیامد یکی، پیر مهتر فریب	ترا دل پر از بیم کرد و، نهیب
تو او را پذیرفتی و، دینش را	بیاراستی راه و، آیینش را
بیفکندی آیین، شاهان خویش	بزرگان گیتی که بودند، پیش
ز توران ترا نیز، ناید گزند	گرایدون که بپذیری، از من تو پند
زمین کشانی و توران و چین	ترا باشد این هم، چو ایران زمین
به تو بخشم، این بی کران گنج‌ها	که آورده‌ام گرد، بارنج‌ها...
ورایدون که نپذیری، این پند من	بینی گران آهنین، بند من
بیایم پس نامه، تا یک دو ماه	کنم کشورت را، سراسر تباه...
بینبازم این رود جیحون، به مشک	به مشک آب دریا کنم، پاک خشک
بسوزم، نگاریده کاخ ترا	ز بن برکنم، بیخ و شاخ ترا...
ز ایرانیان، هر که مردان پیر	...
...	زن و کودکان شان، بیارم ز پیش
کنم شان، همه بنده‌ی شهر خویش	کنم شان همه، سر زن‌ها جدا
زمین تان، همه پاک ویران کنم	ز بیخ آن درختان، همه برکنم

پیام ارجاسب تورانی را نزد گشتاسب می‌آورند. گشتاسب از خواندن نامه، بر
می‌آشوبد و بزرگان کشور را فرا خوانده و با آنان به رای زنی می‌پردازد: ۱۰۶
بدیشان نمود، آن سخن‌های زشت
چه بینید گفتا، بدین اندرون
کجاشاه توران، ۱۰۷ سوی او نوشت
چه گویید: فرجام این کار و چون
در بسیاری مواقع، هنگامی که پای آیین و دین پیش می‌آید، چشم خرد بد
دست و زبان تعصب دراز و گشاده می‌شود. از این رو، به جای چاره‌اندیشی،



خرد کور و شمشیر چهل آخته می‌گردد: ۱۰۸

همان‌گه چو گفت این سخن، شهریار	زری‌ر سپهدار و، اسفندیار
کشیدند شمشیر و، گفتند: اگر	کسی باشد اندر جهان، سربه‌سر
که نپسندد او را، به پیغمبری	سر اندر نیارد به فرمان‌بری
نیاید، به درگاه فرخنده شاه	نبندد میان، پیش رخشنده‌گاه
نگیرد از او راه و، دین‌بهی	مر این دین‌به را، نباشد رهی
به شمشیر، جان از برش برکنیم	سرش را به دار برین، برکنیم

زری‌ر از شاه در خواست می‌کند که اجازه دهد تا پاسخ «ار جاسب جادو» را بدهد. درخواست وی پذیرفته می‌شود. کار گروهی مرکب از زری‌ر، اسفندیار و جام‌اسب (جاماسب) برای آماده کردن پاسخ «توران شاه» تشکیل می‌گردد. چونان ار جاسب و تورانیان، تعصب چشم‌های گشتاسب و ایرانیان را کور کرده و راه خرد را بسته بود: ۱۰۹

نوشتند نامه به ار جاسب، زشت	هم‌اندر خور آن، کجا کونوشت
زری‌ر سپهبد، گرفتتش به دست	چنان هم گشاده بردش، نیست
بر شاه برد و بر او بر بخواند	جهان دار گشتاسب، خیره بماند...
ببست و نوشت اندر و، نام خویش	فرستادگان را، همه خواند پیش
بگیرید، گفتا: بر او برید	دگر زین سپس، راه من نسپرد...
بینداخت نامه، بگفتاروید	مر این را، سوی تور جادو برید
بگوئید، هوش از آمدست	به آب و به خاکت، نیاز آمدست...
در این ماه، ارایدون که خواهد خدای	پیوشم به رزم، آهینه قبای
به توران زمین، اندر آرم سپاه	کنم کشور گرگساران، تباه

با بازگشت فرستادگان پادشاه تورانیان، گشتاسب فرمان بسیج همگانی صادر می‌کند و به برادرش «زری‌ر» دستور می‌دهد تا به وسیله‌ی سامانه‌ی، آگاه، رسانی پرستاب، همگان را در کشور از دستور وی بیاگاهاند: ۱۱۰



برگران بشن بر فرازین چکاد [و کوه بلند، آتش فرمای کردن. کشور را آگاه کن و پیک‌ها را آگاه کن که به جز موبد که آب و آتش بهرام بستانید و پاس دارد، آن‌گاه از ده ساله تا هشتاد ساله، هیچ مرد، به خانه‌ی خویش بمپاید. ایدون کنید که دیگر ماه، بر درگاه گشتاسب شاه آید و اگر که نیاید و آن ملازمان را با خویشان نیاورد، آن‌جا [وی را] بردار فرمایم کردن.

با اعلام بسیج همگانی از سوی گشتاسب (گشتاسب):^{۱۱۱}

هر مرد را [که] از پیک آگاهی آمد، به [هنگام] هم‌سپاهی^{۱۱۲}، بر درگاه گشتاسب شاه آمد.

با دریافت دستور گشتاسب، همه‌ی مردان ده ساله تا هشتاد ساله در هنگام گهن بار ششم (از سیصد و شصت تا سیصد و شصت و پنجمین روز سال) به درگاه وی حاضر شدند.

ارجاسب تورانی پس از خواندن نامه‌ی «زشت» گشتاسب، ارجاسب تورانی با بسیج نیرو و ایران زمین را مورد آفند قرار می‌دهد. تعصب دینی، چشم‌های خرد ارجاسب را کور کرده است و در نتیجه از دایره‌ی انسانیت، بیرون شده است:^{۱۱۳}

در آورد، لشگر به ایران زمین	همه خیره و دل برآکنده کاین
بدین سان همی رفت، بازنده خشم	پراز خون شده دل، پر از آب چشم
همی کرد غارت، همی سوخت کاخ	درختان همی کند از بیخ و شاخ

بدین سان، نخستین جنگ مذهبی که ثبت تاریخ جهان شده است کمابیش در سال‌های ۱۷۰۰ پ.م (۲۳۲۰ پ.هپ) آغاز می‌گردد. بعدها دامنه‌ی «نبرد بر سر دین»، همه‌ی بشریت را فرا می‌گیرد و هنوز نیز به نام آیین و دین، خون از اندام بشریت جاری است.

با دریافت فرمان گشتاسب، ایرانیان از سرتاسر کشور در روزهای پایانی یعنی در آستانه‌ی آغاز بهار به درگاه آمدند. از این رو، می‌بایست جنگ



ایرانیان و تورانیان در اولین ماه‌های بهار، رخ داده باشد.

دو سپاه در دشتی که از پیش بر سر آن «هم‌زبان» شده بودند، صف‌آرایی می‌کنند و فرماندهان بر بلندی قرار می‌گیرند:^{۱۱۴}

پس گشتاسب شاه، بر سر کوه نشیند و با او دوازده دوازده بیور، نیرو بود.
ارجاسب هیونان شاه، بر سر کوه نشیند و او را دوازده بیور بیور، نیرو بود.

گشتاسب فرمان بسیج همگانی داده بود و همه‌ی مردان ۱۰ ساله تا ۸۰ ساله به جز دین‌دانایان را به حضور فرا خوانده بود. جمع این مردمان، «دوازده دوازده بیور» یا یک میلیون و چهار صد و چهل هزار تن بود. بدون دو دلی، ارجاسب نیز همان کار را کرده بود و در نتیجه‌ی فرمان او، یک میلیون و دویست هزار نفر یا «دوازده بیور بیور» گرد آمده بودند.

بر پایه‌ی این تعداد مردان ۱۰ تا ۸۰ ساله، جمعیت ایرانیان، کمابیش چهار میلیون و سیصد هزار (۴۳۰۰۰۰۰) تن برآورد می‌گردد. جمعیت تورانیان کم‌تر بود و کمابیش سه میلیون و ششصد هزار (۳۶۰۰۰۰۰) تن، می‌بوده است.^{۱۱۵}
در این نبرد نیز تورانیان در هم شکسته می‌شوند و ارجاسب به ناچار، سیردریا (سیحون) را به عنوان مرز میان توران و ایران، می‌شناسد:

جنگ‌های دوره‌ی دوم ایرها (ایرانی‌ها) و تورها (تورانی‌ها) کمابیش از سال ۱۷۲۰ پم، آغاز گردید و سیصد سال به درازا کشید و با فروپاشی نخستین دین - دولت زرتشتی، در پرده‌ای از ابهام به پایان رفت.

در کتاب گزیده (بخش بیست و پنجم) پس از شرح زایش و بالیدن ه مععث شدن زرتشت، درباره بازه‌ی زمانی ۳۰۰ سال یعنی از دین‌پذیری



فروپاشی نخستین دین - دولت زرتشتی، آمده است: ۱۱۶

چون ده سال از آغاز دین سپری شد [۱۷۲۸ پم]، مدیو ماه به آیین گروید. در بیست سال که از دین گذشت [۱۷۱۸ پم]، دوشیزه‌ای امیرزاده، ایمان آورد. سی سال از دین گذشت [۱۷۰۸ پم] که هیونان [خیونان، هون‌ها یا شعبه‌ای از تورانیان] به ایران زمین حمله کردند. چهل سال از دین سپری شد [۱۶۹۸ پم] که هونیم (Hunim) یا وهونیم (Vahunim) پسر اوروشتر (urvashtar) یا اوراشتر (Avarastar) زاده شد. چون چهل و هفت سال از دین بگذشت [۱۶۹۱ پم]، زرتشت بمرد که هفتاد و هفت سال و چهل روز داشت ...

شصت و سه سال پس از دین [۱۶۷۵ پم]، فرشوشر Farshushar [شاید زیر در شاه‌نامه] از جهان برود. به شصت و چهار سالگی دین [۱۶۷۴ پم] جاماسپ که پس از زرتشت، موبدان موبد بود، در گذرد. هفتاد و سه سال پس از دین [۱۶۶۵ پم] هنگ - هئوروش (Hang-Haurush) پسر جاماست بمیرد و در هشتاد سال پس از دین [۱۶۵۸ پم] اسمو - خونت (Asmo Khvant) یا (Asmok-Khanvat).

به هشتاد سال سپری شدن از دین [۱۶۵۸ پم] وِس - ویش باگ (Vas-vish bag) که به آخت (Akht) ساحر مشهور است، بکشد، شش تن از دین‌داران نام‌آور را که از آن جمله‌اند، دو دختر زرتشت به نام‌های فرین و سريت، یکی دیگر اشس توت (Ashstut یا Ahostud) پسر مدیو ماه و سه نام‌آور دیگر که اندر دین مشهوراند.

چون یک صد سال از دین بگذرد [۱۶۳۸ پم]، هونیم (وهونیم) را که در چهل سالگی [۱۶۹۸ پم] از دین زاده شده بود، پسری بیابد سین نام که در دوصد سالگی [۱۵۳۸ پم] دین بمیرد که یک صد شاگرد داشت.

به سه صد سالگی دین [۱۴۳۸ پم]، در روز، آسمان چون شب شود [خورشید گرفتگی] و در دین خلل شود و خدایی [شهریاری یا پادشاهی] بلرزد.

بدین سان، نخستین دین - دولت زرتشتی که وسیله‌ی گشت‌اسب برپا شده بود، در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد مسیح (۲۰۵۹ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه / ۳۳۰ م) به دلیل یا دلایلی که هنوز بر ما روشن نیست و شاید بر اثر یورش «خیونان» (تورانیان) فرومی‌پاشد.

با این فروپاشی، دوران ایران کهن نیز که با استقرار ایرانیان در ایران



در سال ۱۰۷۶۲ پیش از میلاد مسیح (۱۱۳۸۳ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه) آغاز شده بود، پایان می‌یابد و دوران ایران باستان آغاز می‌گردد. درازای دوران ایران ۹۳۲۴ سال است.



گسل دولت فراگیر ملی

در درازای تاریخ چندین هزار ساله ایران، چند بار دولت فراگیر ملی یا وحدت همه‌ی مردمان ایرانی تبار و همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین (شاهنشاهی ایران)، فرو پاشیده است که پس از گذشت چندین سده، دوباره ایرانیان موفق به بازسازی آن گردیده‌اند.

چنان‌که گفته شد، نخستین دولت فراگیر ملی ایرانی بر پهنه‌ی فلات ایران به مفهوم امروزی آن که به کوتاه سخن، عبارت است از داشتن سرزمین با مرزهای مشخص، سلسله مراتب فرمان‌روایی، دات (قانون) گزاری و دات‌مندی برای اداره‌ی اجتماع و کشور، شورا به عنوان ضامن میثاق نهاد فرمان‌روایی و مردم و ...، از سوی کیومرث در سال ۶۷۶۵ پیش از میلاد (۴۹۹۷ پیش از میلاد زرتشت /

۷۳۸۶ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه) بر پا گردید.

فره‌وشی کیومرث اشون می‌ستاییم که از او ... خانواده‌ی سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانی، پدید آمد.

چنان‌که می‌بینیم، در بند ۷۸ فروردین یشت، سراسر است و به روشنی و آشکارا، به دو عنصر «خون» (خانواده‌های ایرانی تبار) و «خاک» (سرزمین ایرانی‌نشین)، اشاره گردیده است. با آمیزش دو عنصر «خون» و «خاک»



ملت ایران، دولت‌مدار می‌گردد.

دولت فراگیر ملی، عبارت است از پیوستگی همه‌ی مردمان ایرانی تبار (خانواده‌های ایرانی) و همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین (شاهنشاهی ایران) که در قالب «فلات ایران» بلورینه می‌شود.

چنان که اشاره شد، این دولت (دولت فراگیر ملی، شاهنشاهی ایران) یا وحدت همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین و همه‌ی مردمان ایرانی تبار، در درازای تاریخ دیرپای ما، چندین بار از هم گسیخته می‌گردد که دوباره ملت ایران، آن را بازسازی می‌کند.

در اصطلاح امروزی از نیروی «پیش‌ران» ملت ایران در راه ایجاد و نگهداری وحدت همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین و همه‌ی مردمان ایرانی تبار که در قالب دولت فراگیر ملی یا شاهنشاهی ایران بلورینه می‌گردد، با عنوان «پان ایرانیسم» نام برده می‌شود؛ نیرویی که هنگام وحدت، دست‌اندرکار پاس‌داری آن است و هنگام فترت، در پی بازسازی آن.

البته باید به یاد داشته باشیم که اصطلاح پان ایرانیسم، اصطلاحی نوین و امروزی است، بر یک پدیده‌ی کهن. پدیده‌ای، به دیرینگی تاریخ این سرزمین. راستی را که در سرتاسر تاریخ پرفراز و نشیب و دیربود ایران، پان ایرانیسم (در مفهوم ژرف و گسترده‌ی آن)، حاکم بر سرنوشت این ملت و این سرزمین بوده است.

چنان که اشاره شد، پان ایرانیسم دارای دو سازوکار است که با و



خویش کاری (وظیفه)، در حقیقت یک واقعیت است از دو منظر، در قالب « وحدت‌داری » و « وحدت‌سازی ».

سازوکار وحدت‌داری پان ایرانیسم، ویژه‌ی دوران‌های وحدت و یگانگی است و سازوکار وحدت‌خواهی، ویژه‌ی دوران‌های تجزیه و پراکندگی.

راستی را، می‌توان گفت که نیروی راستین پیش‌ران تاریخ ایران یا به گفته‌ی پژوهندگان امروزی، « فلسفه‌ی » تاریخ ایران، « پان ایرانیسم » بوده و هست.

« آذیر » از آن، با دانش‌واژه‌ی (اصطلاح) « کشش‌های جهان فردا » نام می‌برد. نخستین گسل در تاریخ ایران، فروپاشی دولت فراگیر ملی در پایان هزاره‌ی

هفتم (۳۷۶۷ پ م م / ۱۹۹۹ پ م ز / ۴۳۸۸ پ ه پ) بر اثر خودکامه شدن جمشید جم و روی گردانی مردم از وی، رخ می‌دهد که این گسل، به مدت یک هزار سال که نماد آن حکومت ضحاک و ضحاکیان است، به درازا می‌کشد.

البته این دوره با سخت‌ترین خشک‌سالی تاریخ ایران که مفهوم آن، پیدایی تبه‌کاری، راهزنی، تجاوز، جنگ و زشت‌کاری است، هم‌زمان است. بر پایه‌ی آب و هوای باستانی فلات ایران:^{۱۱۷}

دوران خشک‌سالی [در فلات] ایران، حدود ۶ هزار سال قبل از این [کمابیش ۴۰۰۰ پیش از میلاد] به بالاترین حد رسید؛ اما [۵۵۰۰ سال قبل از این] کمابیش ۳۵۰۰ پیش از میلاد [یک تغییر فاحش در آب و هوای فلات] ایران روی داد.

در این فرآیند، سطح دریاچه‌های زیادی که در داخل کوهستان‌ها و یا در حواشی آن قرار داشتند، شروع به بالا آمدن کرد...

اما ملت ایران پس از گذشت یک هزار سال، دوباره موفق می‌شود که در ۲۷۶۷ پیش از میلاد مسیح (۹۹۹ پیش از میلاد زرتشت / ۳۳۸۸ پیش از ه



پیامبر از مکه به مدینه (، دوباره وحدت سرزمین‌های ایرانی و مردم ایرانی تبار را بازسازی کند و بدین سان دوباره دولت فراگیر ملی یا شاهنشاهی ایران را برپا دارد. چنان که گفته شد، با فروپاشی دین - دولت زرتشتی در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد مسیح (۳۳۰ م ز / ۲۰۵۹ پ ه پ)، دولت فراگیر ملی یا شاهنشاهی ایران برای بار دیگر از میان رفت.

با این فروپاشی، دوران کهن تاریخ ایران نیز به پایان رسید و دوران باستان آغاز شد. بدین سان، بار دیگر یک گسل در دولت فراگیر ملی به وجود آمد که تا برپایی دوباره‌ی این دولت در سال ۶۰۵ پیش از میلاد مسیح (۱۱۶۳ م ز / ۱۲۲۶ پ ه پ) از سوی کی اکسار (هو خستره / پادشاه نیک)، ۸۳۳ سال به درازا کشید. بار دیگر، دولت فراگیر ملی بر اثر یورش بربرها، به سرکردگی اسکندر گجستک، در سال ۳۳۰ پیش از میلاد مسیح (۱۴۳۸ م ز / ۹۵۱ پ ه پ)، از هم گسیخت؛ اما این گسل دیر نپایید.

با برپایی دولت اشکانیان (تاج‌گذاری نخستین شهریار اشکانی) در سال ۲۴۷ پیش از میلاد (۱۵۲۱ م ز / ۸۶۸ پ ه پ)، در زمان کوتاهی دوباره وحدت فلات ایران بازسازی شد و دولت فراگیر ملی، در قالب شاهنشاهی اشکانیان و سپس ساسانیان، تا سال ۳۰ خورشیدی (۶۵۱ میلادی / ۳۰ هجری) پایید.

در این سال با کشته شدن یزدگرد سوم در مرو بر اثر یورش تازیان، برای چندمین بار، دولت فراگیر ملی یا وحدت همه‌ی ایرانی تباران، و همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین (شاهنشاهی ایران)، دست‌خوش پریث



گردید؛ اما با تاج‌گذاری شاه اسماعیل صفوی در سال ۸۸۰ خورشیدی (۱۵۰۱ میلادی / ۹۰۷ م. هجری)، پس از یک گسل ۸۵۰ ساله، بار دیگر دولت فراگیر ملی برپا گردید.

با ظهور دولت عثمانی در این بخش از جهان، هجوم دولت مزبور به سرزمین‌های دولت ایران، چندین سده به درازا کشید. به دنبال فراز و فرودهای بسیار در جنگ‌های میان دو دولت، بخش‌هایی از سرزمین‌های ایران در غرب از دست رفت که مرزهای کنونی در غرب ایران زمین، حاصل آن است.

با آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی، دولت ایران مورد یورش سازمان یافته‌ی استعمارگران اروپایی یعنی امپراتوری‌های روس و انگلیس قرار گرفت.

در دوره‌ای کم‌تر از هفتاد سال، دولت ایران از سوی دو امپراتوری مزبور، تجزیه شد. بخش‌های پهناوری از آن، تحت سلطه‌ی روس‌ها و بخش‌هایی نیز زیر چنگ بریتانیا قرار گرفت.

چنان که گفته شد، با آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی فراگشت تجزیه‌ی دولت ایران در اثر یورش نظامی روسی‌ها و انگلیسی‌ها آغاز شد و در فاصله‌ی زمانی میان ۱۱۹۲ تا ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۸۱۳ تا ۱۸۸۱ میلادی) یعنی در عرض ۶۸ سال، دولت فراگیر ملی یا شاهنشاهی ایران تجزیه شد. قراردادهای منجر به تجزیه‌ی «ایران بزرگ» عبارتند از:

قرارداد گلستان (۱۸۱۳ م / ۱۱۹۲ خ): برپایه‌ی این قرارداد، بخش بزرگی از سرزمین‌های قفقاز به اشغال روس‌ها درآمد.

قرارداد ترکمان‌چای (۱۸۲۸ م / ۱۲۰۶ خ) یا قرارداد تجزیه‌ی سرتاسری قفقاز



قرارداد پاریس (۱۸۵۷ م / ۱۳۳۵ خ): برپایه‌ی این قرارداد، دیوار جدایی میان مردم ایران و افغانستان کشیده شد.

تجزیه مکران و بلوچستان (۱۸۷۱ م / ۱۳۵۰ خ)

تجزیه‌ی سیستان (۱۸۷۳ م / ۱۳۵۲ خ)

قرارداد گونه‌ی آخال (۱۸۸۱ م / ۱۳۶۰ خ): تجزیه‌ی سرتاسری سرزمین‌های خوارزم و فرارود و الحاق آن سرزمین‌ها به امپراتوری روسیه تزاری.

از آن جایی که در فراگشت تجزیه در سده‌ی سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)، پای‌تخت دولت ایران در شهر تهران قرار داشت، با هر تجزیه و جدایی، نام «ایران» برای باقی مانده‌ی آن بخش که در برگیرنده‌ی پای‌تخت یعنی «تهران» بود باقی ماند.

از این رو، در سال‌های اخیر به دلیل عدم روشن‌گری لازم، دو مفهوم «دولت ایران» از گاه کهن تا تجزیه‌ی این واحد در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) و دولت حاصل از تجزیه (به دلیلی که در بالا گفته شد)، در یک‌دیگر تداخل کرده و در نتیجه سبب ایجاد بدفهمی‌ها و کژفهمی‌های بسیاری شده است.

بدین سان، برای «بازماندگان» دولت ایران از گاه کهن تا همین سال‌های اخیر، این توهم ایجاد شده است که منظور از واژه‌ی ایران، سرزمین و دولت کنونی ایران است.

از این رو، باید که میان دو نام هم‌سان؛ اما با مفهوم ناهم‌سان



شاید راه این است که از دولت ایران، از عهد کهن تا سده‌ی سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)، به نام «ایران بزرگ» یا «ایران واحد (یگانه)» نام ببریم. اما باید دانست برگزیدن هر یک از این نام‌ها و یا هر نام دیگری که بتواند فرق میان این دو مفهوم (با نام هم‌سان ولی درون مایه‌ی ناهم‌سان، به گونه‌ای که یکی، جزیی از دیگری است و نه همه‌ی آن) را آشکار کند، دربرگیرنده‌ی انجمن همه‌ی فرزندان این پدر است.

این همان چیزی است که اهمیت آن برای تاریخ‌نگاری و بررسی پیشینه‌ی کهن مردمانی که امروزه از هم جدا افتاده‌اند و در واحدهای سیاسی گوناگون زندگی می‌کنند، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود.

با توجه به این که فرزندان این پدر، بسیارند و شاید پاره‌ای از آن‌ها، در اثر قرار گرفتن زیر سلطه‌ی بیگانه و یا تحت تبلیغات بیگانگان، از «اصل خود» دور افتاده‌اند، می‌بایست برای باز جستن «روزگار وصلی»، مراکزی فعال در خانه‌های این «فرزندان» برپا گردیده و این کارِ سترگ را به انجام برند.

فرزندان «پدر»، این مردمان‌اند و در حال حاضر، در این واحدهای سیاسی زندگی می‌کنند:

نخست - در منطقه‌ی قفقاز:

جمهوری آذربایجان (ارمن)

جمهوری ارمنستان

جمهوری گرجستان

سرزمین‌های ضمیمه‌ی خاک فدراسیون روسیه: داغستان، اوستی شمالی،
چچن‌ستان، اینگویش‌ستان، قبادرین - بالخارستان، کراچی - چرکستان،
آدیغه و ...



دوم - در خوارزم و فرارود:

جمهوری ترکمنستان

جمهوری ازبکستان

جمهوری تاجیکستان

بخش‌های ضمیمه‌ی جمهوری‌های قزاقستان و قرقیزستان

سوم - افغانستان

چهارم - ایران (کنونی)

پنجم - بخش‌هایی از مکران و بلوچستان و نیز سرزمین‌های تجزیه شده از افغانستان که ضمیمه‌ی خاک جمهوری پاکستان است و...

ششم - کردها و دیگر مردمان سرزمین‌های بخش‌های تجزیه شده از سوی دولت عثمانی در میان رودان و غرب «ایران زمین»

هفتم - بحرین (گله جزیره و بحرین کرانه‌ای احسا و قطیف)



پی‌نشت‌ها

- ۱- بن‌دهش-بخش بیست و دوم-رر-۱۵۶-۱۵۵
- ۲- در بن‌دهش هندی به جای ماه، سال داده شده است.
- ۳- تقویم و تاریخ در ایران- ر ۸۰
- ۴- همان- ر ۱۳۹
- ۵- چنان که گفته شد، استاد احمد بیرشک بر این باور است که این رصد از سوی اخترشناسان پایگاه اخترشناسی بلخ انجام گرفته است که در اصل مساله تغییری نمی‌دهد.
- ۶- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۲- ون دی داد- فرگرد یکم- بند ۳ و ۴- رر- ۶۶۰- ۶۵۹
- ۷- تاریخ ایران کهن- چاپ دوم- ر ۲۹۲
- ۸- داستان جم- ر ۹۴
- ۹- برای آگاهی بیش‌تر، نگ: تقویم و تاریخ در ایران/ تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن- چاپ دوم
- ۱۰- تقویم و تاریخ در ایران- ر ۱۳۹
- ۱۱- تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران کهن- چاپ دوم- ر ۲۹۲
- ۱۲- نمونه‌ی نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران- ج ۱- ر ۲۲۳
- ۱۳- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۲- ر ۹۳۸
- ۱۴- تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن- ر ۱۵۵
- ۱۵- نمونه‌ی نخستین انسان و...- ر ۲۲۳
- ۱۶- تاریخ ایران کهن- ر ۲۹۳
- ۱۷- در دوران چهارم زمین‌شناسی، با دورانی که هنوز ادامه دارد، چهار یخبندان بر روی زمین، رخ داده است. این دوره‌ها، با آب شدن کامل و یا نزدیک به کامل یخ‌ها از هم جدا می‌شوند. دانشمندان از این دوره‌ها، به عنوان مهم‌ترین رخ دادهای طبیعی در دوران زندگی بشر، نام می‌برند. درازای این دوران که هنوز هم ادامه دارد، بیش از دو میلیون سال برآورد می‌شود. البته این زمان در برابر دیگر عهدهای زمین‌شناسی، زمان کوتاهی است. دانشمندان این دوران را به عنوان ادامه‌ی دوران سو،^{۱۰۱} می‌کنند؛ اما به دلیل ارتباط روشن آن، با پیش از تاریخ بشر فرهنگی و رویداد چندین دوره‌ی یخ همراه با دوران‌های «میان یخبندان» که بیش‌ترین بخش این دوره را دربر می‌گیرد و آن را از



های دیگر مشخص می‌کند، به عنوان یک دوره جداگانه در نظر گرفته می‌شود. دوران چهارم زمین‌شناسی، به دو بخش پلستوسین و زمان جدید، بخش می‌شود.

پلستوسین، نام مجموع دوران‌های یخبندان و میان یخبندان‌ها است. از کمابیش ده هزار سال پیش از میلاد که فرجامین پس مانده ی یخچال‌های عظیم دوران «ورم» Worm در اسکانیدناوی از میان رفت، به نام زمان «جدید» خوانده می‌شود.

۱۸- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان (ون دی داد-فرگرد یکم-بند ۳ و ۴) ج ۲- ۶۵۹
ون دی داد (ون دی دات-قانون دیو سستیزی یا قانون ضد دیو)، یکی از فرجامین بخش‌های اوستای نو (اوستای موجود) است. با یک نگاه درمی‌یابیم که دو فرگرد نخستین و چهار فرگرد فرجامین آن، از نظر سبک نگارش و درون مایه، به کلی با دیگر فرگردها، متفاوت بوده و ارتباطی به دیگر پاره‌های این کتاب ندارند. این فرگردها، بازمانده یک نوشتار بسیار کهن ایرانی است که خوش بختانه در قالب «ون دی داد»، به دست ما رسیده است.

۱۹- ایرگان یا ورگان-ر ۳۴

سنت «ور» نشینی یا زندگی در زیر زمین، در جای جای این سرزمین و حتی در مناطق گرم تا این زمان‌های نزدیک پابرجا بود. مردمان تهران، تاگزینش این شهر به گونه‌ی پایتخت از سوی آقا محمد خان قاجار، در زیر زمین زندگی می‌کردند. این سنت، سال‌ها در بخش‌هایی از پایتخت پابرجا بود. کنت گوبینو نیز در کتاب سه سال در آسیا به «ور» نشینی (غار زیر زمینی) در مناطق شمال عثمانی هم مرز ایران، اشاره دارد.

البته باید دانست که نام جاهایی که دارای واژه‌ی «ور» هستند، مانند ورامین، راور و بسیاری جاهای دیگر، با سنت «ورنشینی» پیوستگی دارند.

۲۰- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان-ج ۲-رر ۶۷۳-۶۶۹

۲۱- جم‌فرزند وی ونگ‌هان با جم‌شاهنامه‌فرزند تهمورث، نامبردار به جم‌شید (شاید هم فرزند شید) دو شخصیت جداگانه، با اختلاف زمانی چند هزار سال هستند. برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به: تاریخ تمدن فرهنگ ایران کهن-چاپ دوم-رر ۱۷۲-۱۵۳

۲۲- اندازه است. دکتر جلیل دوست‌خواه، می‌نویسد: و یا مقصود همان رود اساطیری «اردویسور» است که مثال بلندی قرار گرفته؟ (اوستا...-ج ۲- زیر نویس-ر ۶۶۹)

۲۳- اسپ‌ریس یا اسپ‌رس، برابر با مسافتی که اسپ می‌تواند بدون ایست به تاخت بپیماید. امروز، به میدان‌های اسپ‌دوانی، اسپ‌ریس نیز می‌گویند. کمابیش یک کیلومتر و نیم می‌باشد

اسپ‌ریس، مسافتی است که اسپ می‌تواند به تاخت بپیماید. این مسافت کمابیش ۱۸-۲۱ کیلومتر و نیم است. بدین سان، زیر بنای این دو سازه (بدون در نظر گرفتن اشکوب هم‌رفته ۴۵۰۰۰۰ (چهار میلیون و پانصد هزار) مترمربع است، هر واحد آن، دارای



۲۲۵۰۰۰ (دو میلیون و دویست و پنجاه هزار) مترمربع می‌باشد. کاری بسیار بزرگ و حتا در مقیاس امروزی، بی‌همتا.

۲۴ - دکتر محمد مقدم، آن را برابر هزار قدم می‌داند - (داستان جم... - زیر نویس ۹ - ۹۶)

۲۵ - شاخ، بوق، نای، کرنای برای دمیدن. در این زمان در تبت رهبانان بودایی برای آگاهانیدن پیروان، وسیله‌ای دارند که در میان دو دست جای می‌گیرد و چون در آن می‌دمند، صدای آژیر اعلام خطر را دارد.

۲۶ - ورناما یا شفاف که نور از آن گذر کند.

۲۷ - باید نمادی از اجاق خانواده یا به گفته‌ی دیگر، یگان خانواده باشد.

۲۸ - اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲ - (ون دی داد - فرگرد دوم - بخش یکم - بندهای ۸ تا ۱۹ - ۶۶۹ - ۶۶۵)

۲۹ - شلاق. مانند شلاق رام کنندگان ددان یا اسبان که هنگام حرکت دادن، دارای صدای زیاد و بلند است. این افزار برای زدن و آزار نیست بلکه دارای صدای بلندی است - دکتر محمد مقدم نیز از آن به عنوان گوا یا شلاق نام می‌برد (داستان جم - زیرنویس ۱۶ - ۹۱)

۳۰ - اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۱ (مهریشت - کرده چهارم - بند ۱۵) ۳۶۵

۳۱ - همان (رشن یشت - بندهای ۹ تا ۱۵) ۳۹۹

۳۲ - همان (ون دی داد - فرگرد یکم - بندهای ۵ تا ۲۱) - ج ۲ - ۶۶۰ - ۶۶۴

۳۳ - نسا یا ، یا اشک آباد (بنگاه اشکانیان) عشق آباد امروزی در جمهوری نو پای ترکمنستان

۳۴ - شاید مراد از دریاچه هرات، دریاچه‌ی خوارزم باشد

۳۵ - از دید بسیاری از پژوهندگان، سرزمین کابل است

۳۶ - غزنه

۳۷ - قندهار

۳۸ - منطقه‌ی سیستان که رود هیرمند در آن روان است

۳۹ - خانه خدا، ده خدا، شهریان، در یسنا، هات ۱۹ بند ۱۸، از پنج رد، سخن گفته می‌شود: خانه

خدا، ده خدا، شهریان، شهریار و پنجمین آنان زرتشت (در سرزمین‌های دیگر جز ری زرتشتی) در ری زرتشتی، تنها چهار [تن] دارند.

۴۰ - شاهرود

۴۱ - بیش تر پژوهندگان، آن را سرزمین گیلان می‌دانند

۴۲ - سرزمین آب خور رود ایندوس، یا پنج آب کنونی (دارمستر) شاید هم نام پنج آب، یاد آ ۱۰۰

هفت رود باشد

۴۳ - در رشن یشت در بند ۱۸ و ۱۹ و در جاهای دیگر نیز از سرچشمه و دهانه‌ی رود رنگ‌ها، نا



شده است. به باور نویسنده، با توجه به تمدن گسترده‌ی کنار هلیل رود، شاید رود رنگ‌ها، همان هلیل رود امروزی است.

- ۴۴- آب و هوای باستانی ایران- ۲۵
- ۴۵ و ۴۶- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۲- ون دی داد- فرگرد یکم- بند ۳- ۶۵۹
- ۴۷- همان- فرگرد نوزدهم- بخش یکم- بند ۱- ۸۶۱
- ۴۸- همان- فرگرد دوم- بخش یکم- بند ۸- ۶۶۶
- ۴۹- همان- بند ۱۰- ۶۶۷
- ۵۰- همان- بند ۱۲
- ۵۱- همان- بند ۱۴
- ۵۲- همان- بند ۱۷
- ۵۳- همان- بند ۱۸
- ۵۴- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۱- فروردین یشت- بند ۸۷- ۴۲۳
- ۵۵- مکتب علمی ملت‌گرایی- ۲۲
- ۵۶- همان- ۱۲
- ۵۷- تاریخ الرسل والملوک- ۲۹
- ۵۸- شاه‌نامه‌ی ثعالبی- ۲
- ۵۹- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۲- ۱۰۵۰
- ۶۰- یشت‌ها- ابراهیم پورداود- ج ۲- ۴۵- ۴۴/ اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۲- ۱۰۵۰
- نام مشی و مشانه در اوستای نو (اوستای کنونی) نیست. اما به نوشته‌ی دین کرت، در «چهرداد نسک» یکی از نسک‌های گم‌شده‌ی اوستای کهن، از آن سخن به میان آمده بود.
- ۶۱- آثار الباقیه- ۱۴۵
- ۶۲- التنبیه والاشراف- ۸۱
- ۶۳- مروج الذهب...- ج ۱- ۲۱۵
- ۶۴- تاریخ الرسل والملوک- ۳۰- ۲۹
- ۶۵- مروج الذهب...- ج ۱- ۲۱۵
- ۶۶- همان- ۲۳
- ۶۷- شاه‌نامه‌ی ثعالبی- ۲
- ۶۸- آثار الباقیه- ۲۰
- ۶۹- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۱- فروردین یشت بندهای ۱۴۳ و ۴۴



70 -Bartold, v. v, Sochineniia T, 2. chast 1, izd, vo vostochni Literature,

1963 / ایران و ترکان [تورکان] در دوران ساسانیان - ر ۶۶ Moskova

71 -Marquart, Josef, Untersuchung zun Geschichte von Eran, Hett 2, Leipzig

۱۹۰۵ / ایران و ترکان [تورکان] در روزگار ساسانیان - ر ۶۴

۷۲ -تاریخ ماد

۷۳ -و.ای. آبایف - شرحی پیرامون واژه‌شناسی نام‌های خاص ایرانی - ر ۲۳۹

۷۴ -ایران و ترکان [تورکان] در روزگار ساسانیان - ر ۵۹: برگرفته از دانشنامه‌ی بزرگ شوروی ۱۹۷۵

۷۵ -آتیلا، پس از کنار زدن برادر، به تنهایی به پادشاهی خیون‌ها (هون) ها می‌رسد و دست به کشورگشایی می‌زند:

از سده‌ی ۴۴۱ [میلادی] او به امپراطوری رم شرقی اعلان جنگ داد. از روی شط دانوب گذشت از «مراوی» واقع در صربستان بالا رفت و شهر «نایسوس» (نیش امروزی) را تصرف نمود. «فیلی پوپولیس» و «تراس» را تا حدود «آرکادیوپولیس» نیز اشغال کرد. در سده‌ی ۴۴۸ [میلادی] که صلح واقع شد امپراطوری روم طوعا و کرها سرزمین‌هایی را از بلغراد فعلی تا «شیستوی» فعلی یعنی یک نواری در جنوب شط دانوب تا شهر نیش به او واگذار نمود.

در ماه ژانویه - فوریه ۴۵۱ [میلادی] پس از این که قوا و لشکریان خود را در دشت‌های مجارستان تمرکز داد، به طرف «گل» حرکت نمود و بر سر راه، قبایل ژرمن ساحل یمین شط رن را با خود همراه و دمساز کرد. پس از عبور از شط رن به آن قسمت گل حمله‌ور شد که هنوز رومی بود و «پاترلیس» رومی موسوم به «آئه‌تیوس» در آن جا حکم‌فرمایی داشت. هفتم آوریل شهر «مس» را آتش زد و شهر «اورلئان» را محاصره نمود. به تاریخ ۱۴ ژوئن بارسیدن قوای رومی بفرماندهی مان «آئه‌تیوس» و رسیدن لشکریان ویز یگوت به فرماندهی پادشاه آن‌ها «تئودوریک» شهر از حالت محاصره درآمد و آزاد شد. آتیلا به حالت عقب‌نشینی به طرف شهر «تروا» رفت. در مغرب شهر تروا (کامپوس موریاکوس) در برابر قوای روم و نیروی ویز یگوت‌ها مجبور به توقف شد و در پیکاری که بسیار سخت و سرنوشت آن نامعلوم بود بالاخره دنیای غرب به هر تقدیر از هلاک نجات یافت (آخر ژوئن ۴۵۱) آتیلا پس از این شکست تا شط دانوب عقب‌نشینی کرد و زمستان را در آن جا به سر برد. در بهاران ۴۵۲ ایتالیا را مسخر نمود ولی محاصره‌ی «آکیله» [و نیز امروز. مترجم] چون به طول می‌کشید آن شهر را ویران نمود. پس از آن شهر میلان و پawy را نیز گرفت و مصمم شد که به رم برود. امپراطور رم «والانتینین» سوم از شنیدن این خبر دهشت اثر فرار نمود. اسقف رم موسوم به «سن لئون کبیر» به ملاقات آتیلا آمد و وعده‌ی تقد و خراجی نمود و نیز وعده داد که دختر یکی از قیصره‌ی روم مسما به «هونوریا» (۶ ژوئیه ۴۵۲



حباله‌ی نکاح وی در آورد و بدین ترتیب آتیلارا از تسخیر پای تخت دنیا منصرف ساخت. آتیلارا این بار به «پانونی» رفت و در سال ۴۵۳ [میلادی] درگذشت (امپراطوری صحرا نشینان - ۱۵۲ - ۱۵۳) همانندی نام «هان» (سلسله‌ی پادشاهی چین) و (هون) قابل پژوهش است و جای پرسش.

۷۶ - امپراطوری صحرائشینان - ۱۴۶

۷۷ - درباره‌ی زبان آسی - ۱

۷۸ - سرزمین آس‌ها (شمالی و جنوبی) نیز بر پایه‌ی قرارداد گلستان، از ایران جدا کرده شدند. از فتح‌علی شاه، چند فرمان به خوانین و بیگ‌ها و ریش‌سفیدان ولایت‌های قبارتی [کاباردین]، چچنه [چچنستان] و واسطی شهر [مرکز آستان]، در دست می‌باشد. برای نمونه، نگ: چکیده‌ی تاریخ

تجزیه‌ی ایران - ۲۷۴ - ۲۷۰

۷۹ و ۸۰ - درباره‌ی زبان آسی - ۱

۸۱ - اوستا - کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان - ج ۲ - ۹۸۱ - ۹۸۰

۸۲ - امپراطوری صحرائشینان - ۳۹ - ۳۸

۸۳ - مروج الذهب و معادن الجواهر - ج ۱ - ۲۲۰

۸۴ - شاه‌نامه‌ی فردوسی - به تصحیح ژول مول - ۸۱ - ۸۰

ارتنگ یا ارژنگ، دارای نقش و نگار، بدون دودلی در این جا، مراد از «ارتنگ» (ارژنگ)، نقشه‌ی مرزی بوده که پشنگ پیوست نامه کرده بوده است و باید از این قرارداد مرزی ایران و توران، به عنوان نخستین قرارداد، دارای نقشه‌ی مناطق مرزی، نام برد.

۸۵ - در پاره‌ای از شاه‌نامه‌ها به اشتباه رود سیحون (سیر دریا) با جیحون (آمودریا) درهم تداخل کرده است و این گونه آمده است. در حالی که همیشه مرز ایران و توران رود سیر دریا (سیحون) بوده است:

ز جیحون تا ماوراءالنهر بر

که جیحون میانجی است، اندر گذر

۸۶ - این نام به گونه «ایرش»، «ایریش» یا «ایرج» یکسان است.

۸۷ - اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۱ - تیریش - کرده‌ی چهارم بند ۷ و کرده‌ی نهم،

بند ۳۸

۸۸ - تاشقورقان - مرز ایران و توران - نادره بدیعی - ماهنامه‌ی در آستانه‌ی فردا (ویژه‌ی تاریخ،

جامعه و فرهنگ) - دوره‌ی جدید - سال ششم (۱۳۸۰) - شماره ۵۵

۸۹ - ویس و رامین - ۳۷۸ - ب ۱ - ۴۱ - ۳۹

۹۰ و ۹۱ - آثار الباقیه - ۳۳۵



۹۲- شاه‌نامه‌ی فردوسی - مهدی قریب / محمدعلی بهبودی - ر ۲۳۳ - ب ۱۵۰ - ۱۴۳

۹۳- سیر دریا (سیحون)

۹۴- شاه‌نامه‌ی فردوسی - به تصحیح ژول مول - ر ۳۷۴

۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸ و ۹۹- کتاب پنجم دین کرد - ر ۳۲

۱۰۰- همان - ر ۳۴

۱۰۱- شاه‌نامه‌ی فردوسی / مهدی قریب - محمدعلی بهبودی - ج ۳ - ر ۴۳ - ب ۵۱ - ۳۹ (این بیت‌ها از دقیقی است).

۱۰۲- همان - رر ۴۴ - ۴۳ - ب ۶۰ - ۵۲

۱۰۳- شاه‌نامه‌ی فردوسی - به کوشش پرویز اتابکی - ج ۲ - رر ۱۱۳۷ - ۱۱۳۶ - ب ۸۷ - ۶۲

۱۰۴- شاه‌نامه به تصحیح ژول مول - رر ۴۰۵ - ۴۰۴

۱۰۵- همان - ر ۴۰۵

۱۰۶- همان - ر ۴۰۶

۱۰۷- در مصرع دوم بدون تردید، اشتباه و سهو نسخه‌برداران، «ترک» ثبت شده است. در جاهای دیگر نیز به جای «تور»، «ترک» ضبط گردیده است. لذا به جای «ترک»، «تور» به کار برده شد.

۱۰۸ و ۱۰۹- شاه‌نامه‌ی فردوسی - به تصحیح ژول مول - ر ۴۰۶

۱۱۰- یادگار زریران / پژوهشی در اساطیر ایران - ر ۲۶۵

۱۱۱- همان

۱۱۲- «هم سپاهی» یا هم سپه مدیم‌گاه (آفرینش مردمان) که معنای آن، حرکت همه سپاه و مربوط به آفرینش انسان، در روزهای پایانی سال است. هم سپه مدیم‌گاه، ششمین یا هفتمین گاه آفرینش است. (برای آگاهی بیش‌تر، نگ: تاریخ ایران کهن)

۱۱۳- شاه‌نامه‌ی فردوسی - به تصحیح ژول مول - ر ۴۰۷

۱۱۴- یادگار زریران / پژوهشی در اساطیر ایران - ر ۲۶۹

۱۱۵- در این برآورد، جمعیت زنان ۱۰ ساله و بیش‌تر، برابر مردان و جمعیت زیر ۱۰ سال (صفر تا ۹ سال)، برابر با ۳۳/۵ درصد کل جمعیت ده سال و بالاتر، در نظر گرفته شده است.

۱۱۶- تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی - ر ۲۳۰

۱۱۷- آب و هوای باستانی ایران - ر ۳۲





دفتر دوم

بن نبشته‌ها (اسناد و مآخذ) کهن ایران

گفتار یکم - اوستای کهن

در نوشته‌های دینی زرتشتیان و پاره‌ای از تاریخ‌نگاران دوره‌ی بعد از اسلام آمده است که «اوستا» را با خط زرین، بر پوست دباغی شده‌ی ده یا دوازده هزار گاو نوشته بودند:^۱

بدان که زرتشت به وقت پادشاهی گشتاسب بیرون آمد و دعوی پیغمبری کرد از خدای تعالی و شریعت مغان او نهاد و ملک گشتاسب او را بپذیرفت و از پادشاهی او سی سال گذشته بود که زرتشت به نزدیک وی آمد. آنکه ده سال دیگر پادشاهی کرد و این زرتشت چون به نزد وی تمکین یافت و دانست که در دل او قرار گرفت و بدو بگروید، دعوی کرد که از آسمان بدو وحی همی آید. گشتاسب دبیران را بنشانند تا آنچه زرتشت می‌گفت که از آسمان بدو وحی آمده است، می‌نشتند به آب زر و پوست‌های گاو را پیراست و از آن قرطاس کرد و مصحف‌ها ساخت و این سخنان زرتشت که می‌گفت از آسمان بر من وحی آید، در آن مصحف‌ها بفرمود تا ثبت کردند و دوازده هزار گاو را پوست بپاهیکته بود و پیراسته و آن پوست‌ها نبشته از سخنان او به آب زر و آن همه پیاموخت و خلق را بر آموختن آن تحریر کرد و از آن سخن، امروز بعضی به دست مغان اندر مانده است و بخوانند و بدانند. آنکه گشتاسب این کتاب را اندر گنج‌خانه خویش بنهاد - خانه‌ای از سنگ - و موکلان را بر آن گماشت و مردمان عامه را نسخه آن نداد، الا خواص را و امروز به



دست همه مغان اندر نیست و آن کسانی که دارند، همه تمام ندارند.

مانند این گفته در کتاب دین کرد^۲ (Dinkard) نیز هست؛ اما در آن جا، گردآوری اوستا به دارای دارایان نسبت داده شده است.

در نامه‌ی تنسر به گشنسب (گشن اسب) شاه (پادشاه تبرستان)، آمده است:^۳

... اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اصطخر. سیکی از آن، در دل‌ها مانده بود و آن نیز جمله قصص و احادیث و شرایع و احکام ندانستند و آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب ملک و حرص بر بدعت و طمع فخر، از یاد خلائق چنان فروشد که از صدق آن الفی نماند. پس لابد، چاره نیست که رای صایب صالح را احیای دین باشد.

مسعودی تاریخ‌نگار پر آوازه، در التنبیه و الاشراف می‌نویسد:^۴

ابستا، بیست و یک سوره داشت که هر سوره دویست ورق بود... ابستا را به وسیله‌ی میله‌های طلا، به زبان فارسی قدیم، بر دوازده هزار پوست گاو کنده بودند.

پولینوس (Polinus) تاریخ‌نگار نام‌آور رومی (سده‌ی نخست میلادی) از

گفته‌ی هرمیپوس (Hermippos) تاریخ‌نگار یونانی آورده است که وی برای^۵

شرح و تفسیر عقاید زرتشت از کتاب او که در بیست مجلد و هر یک حاوی یک صد هزار بیت بوده، استفاده کرد.

بدین سان، پولینوس از گفته‌ی هرمیپوس، اوستای کهن یا دانش‌نامه‌ی ایرانیان را دو میلیون بیت می‌داند.

هرگاه حجم این نوشتار (دو میلیون بیت) را در قالب کتابی به قطع وزیری (۱۶×۲۴ سانتیمتر) درآوریم، در آن صورت کتابی خواهد بود که ۸۰ هزار

رویه را دربر می‌گیرد، بدین سان درمی‌یابیم که چنین نوشتاری در دربرگیرنده‌ی مسایل دینی باشد؛ بلکه بی‌گمان باید دانش‌نامه یا



ایرانیان می‌بوده است.

از سوی دیگر، هرگاه پهنه‌ی هر پوست گاو را 33600 سانتی‌متر مربع (210×160 سانتی‌متر) در نظر گیریم، این پهنه کمابیش برابر است با سطح 5 برگ کاغذ 100×70 سانتی‌متر که امروزه از اندازه‌های رایج چاپ است. بدین سان، رویه‌ی ده هزار پوست گاو برابر است با 50 هزار برگ کاغذ 100×70 سانتی‌متر (یا به اصطلاح کاغذفروشان و اهل چاپ، یک صد بند).

بر روی یک طرف این میزان کاغذ، می‌توان 800 هزار رویه به قطع وزیری چاپ کرد. با توجه به اندازه‌ی خط (از نظر ریزی و درشتی)، کتاب مزبور دارای کمابیش 50 میلیون واژه بوده است.

برای نمایاندن بزرگی دانش‌نامه‌ی کهن ایرانیان، بهتر است آن را با دانش‌نامه‌های دیگر مقایسه کنیم:

- ۱- دانشنامه‌ی DER NEUER BROCKHAUS (۵ جلد) به زبان آلمانی. این دانش‌نامه کمابیش دارای 3500000 رویه و 5670000 واژه است.
- ۲- دانشنامه‌ی BRITANICA، این دانشنامه دارای 32 دفتر است که هر کدام کمابیش دارای 952 رویه است و روی هم رفته، 44 میلیون واژه را در بر می‌گیرد.

برپایه گزارش‌ها و اسناد موجود، اوستای روزگار ساسانیان دارای 354700 واژه و «زند» یعنی گزارش آن به پهلوی دارای 2094200 واژه بوده است.

بدین سان، باید پذیرفت که آن‌چه بر پوست ده یا دوازده هزار گاو دباغی شده نویسانده شده بود و دست کم، دو نسخه‌ی آن در دژنشت‌های پارسه و هگمتانه (همدان) و یا شیز آذربایجان نگاه‌داری می‌شد، فراتر از مجموعه‌ی مسایل

بوده است. این مجموعه عبارت بود از دایره‌المعارف یا دانش‌نامه‌ی علوم، ف



فلسفه، تاریخ، تمدن، فرهنگ و...، ایران زمین.

مهم‌تر این که نام «اوستا»، خود گواه این امر است: واژه‌ی اوستا... مرکب است از پیش‌وند «آ» و صفت مفعولی «ویسته» از مصدر «وید» یا «وید» (در پهلوی) به معنی شناختن، دانستن، یافت شدن، پدیدار آمدن که با واژه «ودا» (= وید)، نام کهن‌ترین کتاب هم‌تباران سرزمین سند (هند) نیز هم‌ریشه است. بر روی هم «اوستا» را می‌توان به معنی «آگاهی‌نامه» یا «دانش‌نامه» دانست.^۶ از سوی دیگر، شایان توجه است که واژه‌ی اوستا، در خود کتاب اوستای نو، نیامده است.

«اوستا» در عهد باستان دارای ۲۱ نسک یا ۲۱ کتاب بوده که هر نسک یا کتاب آن، درباره‌ی موضوع ویژه‌ای بوده است. در حقیقت اوستای باستان، دانش‌نامه یا دایره‌المعارف ملت ایران بوده و تنها حکم یک کتاب محدود دینی را نداشت. امروزه نیز اوستای نو، از همین ویژگی برخوردار است.

چنان که گفته شد، به نوشته‌ی تاریخ‌نگاران، اوستای کهن بر روی ۱۲ هزار پوست گاو دباغی شده، به خط زر نوشته شده بود. پلی‌نیوس (Polinus) تاریخ‌نگار معروف رومی (سده‌ی نخست میلادی) می‌گوید که هر می‌پوس (Hermippos) اوستا را دارای دو میلیون بیت می‌داند:^۷

برای شرح و تفسیر عقاید زرتشت از کتاب او که در بیست مجلد و هر یک حاوی صد هزار بیت بوده، استفاده کرد.

هر گاه هر بیت را حاوی ۱۵ تا ۲۰ واژه در نظر گیریم، در آن صورت که پلی‌نیوس از آن نام می‌برد، می‌بایست دارای ۳۰ تا ۴۰ میلیون



باشد.

هرمی پوس (Hermipouce) که در آغاز سده‌ی نخست میلادی می‌زیسته ، کتابی در چندین جلد درباره‌ی مجوس نوشته است. در این کتاب ، وی به گونه‌ی غیر مستقیم ، مطالبی از «پلی نیوس» نقل کرده است. برپایه‌ی این نقل:^۸

کتاب وی [زرتشت] ، حدود دو میلیون شعر [بیت] داشته است.

هم‌چنین وی که زبان اوستایی را خوب می‌دانست ، اوستا را به یونانی ترجمه کرده بود:^۹

به نظر می‌رسد که هرمی پوس ۲۱ نسک [کتاب] اوستا را تلخیص و ترجمه کرده بود.

از سوی دیگر:^{۱۰}
امیلیوس ، ۴۰ جلد کتاب درباره‌ی زرتشت نوشته است.

شاید بتوان این گونه پنداشت که مراد از ۴۰ جلد کتاب مزبور ، ۴۰ نسک یا ۴۰ کتاب اوستا ، یعنی دانش‌نامه‌ی ایرانیان بوده است .

از میان آثاری که پیتاگوراس در مورد زرتشت و آیین‌ها و رسوم ایرانی یاد کرده ، می‌بایستی از کتابی نام برد که در آن از شخص زرتشت و عقاید وی درباره‌ی مجردات فلسفه و مسایل ذهنی و فیزیکی افراد و اشیا بحث شده است.^{۱۱}

کتابی منسوب است به ادموس درباره‌ی تاریخ اخترشناسی (Astrologika Historia) که گفته می‌شود در این کتاب یادکردهای جالبی از زرتشت وجود داشته است .



هرمودوروس (Hermodorous) در کتابی با عنوان «درباره‌ی علم حساب» (Peri Mathemathon) از زرتشت، فلسفه و تاریخ زندگی وی، مطالبی دارد.

بدون دودلی، آن‌چه را که بر پوست ۱۲ هزار گاو نوشته بودند و به گفته‌ای حدود ۲ میلیون بیت (سطر) بوده، نمی‌توانسته تنها در برگیرنده‌ی مسایل دینی باشد؛ بلکه می‌بایست فراتر از آن و یک دایره‌المعارف و یا دانش‌نامه بوده باشد. به گونه‌ای که در آثار نویسندگان عصر باستان:^{۱۲}

هر کسی در هر زمینه‌ای چون فلسفه، ریاضی، طبیعی، پزشکی، اساطیر، تاریخ، جغرافیا، گیاه‌شناسی و گیاه‌شناسی و ... چیز نوشت، از زرتشت [اوستای کهن] و آثار و اقوال وی نیز چاشنی آن ساخت.

بدین‌سان، با توجه به این حجم نوشتار درباره‌ی شخص زرتشت، گفته‌های وی و همچنین گوناگونی دانش‌هایی که از آن نام برده شده، می‌توان یقین کرد که آن‌چه از آن به نام «اوستا» یاد شده، تنها یک کتاب دینی نبوده بلکه مجموعه‌ی دانش، فرهنگ و شگردشناسی ملت ایران بوده است.

در نوشته‌های یونانیان و رومیان، سخن از «حدود دو میلیون شعر» (هرمی‌پوس) و «۴۰ جلد کتاب» (امیلیوس) و ... می‌باشد و سخن از فلسفه، ریاضی، پزشکی، اساطیر، تاریخ، جغرافیا، گیاه‌شناسی و گیاه‌شناسی و ... است.

باقی‌مانده‌ی «اوستا» ی امروزی نیز در برگیرنده‌ی تاریخ، فلسفه، داستان‌های پهلوانی، دات‌گذاری و دانش‌های گوناگون است. تنها



مربوط به مسایل دینی است.

بدون هرگونه دودلی، هر نسک از اوستای کهن، مربوط به رشته‌ای از شاخه‌های دانش بوده است.

هنگام یورش اسکندر به ایران، افزون بر پاره‌ای از نسک‌های اوستا که در کتاب‌خانه‌ها و در دست دانشمندان و پژوهندگان بود، دو نسخه‌ی کامل از آن در «دژ نبشت» واقع در تخت جمشید یا پارسه و نسخه‌ی دیگر، به گفته‌ای در دژ نبشت هگمتانه و به قولی در گنج شیزگان (نزدیکی دریایچه‌ی ارومیه) نگاه‌داری می‌شد.

نسخه‌ی نخست، هنگام آتش کشیدن تخت جمشید از سوی اسکندر گجسته، در آتش افروخته شده از سوی «بربرها» سوخت و نسخه‌ی دوم را فاتحان به یغما بردند و بنا به گفته‌هایی که به ما رسیده است، تا آن جا که می‌توانستند، آن را به یونانی ترجمه کرده و به نام خود در جهان رواج دادند. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه می‌نویسد:^{۱۳}

اسکندر هر چه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت، همه را طعمه‌ی آتش گردانید. حتا این که مقدار زیادی کتب دینی را سوزاند و بناهای رفیع را از قییل ساختمانی که در اصطخر است و در [این] عصر به مسجد سلیمان بن داود معروف است، خراب کرد و آتش زد و می‌گویند که هنوز، اثر آتش‌سوزی در جای‌هایی از آن بنا باقی است.

مسعودی در التنبیه و الاشراف می‌نویسد:^{۱۴}

اسکندر وقتی بر ایران تسلط یافت و دارا «پسر دار» [داریوش سوم] را بکشت، آن [اوستا] را بسوخت.

طبری می‌نویسد:^{۱۵}



بعضی بر آن‌اند که اسکندر تمامی شهرها و قلاع و آتشکده‌های ایران را ویران ساخت و هیربدان را بکشت و کتاب‌های آنان و دیوان‌های دولتی «دارا» [داریوش سوم] را طعمه‌ی حریق نمود.

وی در جای دیگر می‌نویسد: ^{۱۶}

آورده‌اند که اسکندر، کتاب‌ها و علوم و حکمت‌هایی را که اختصاص به مردم ایران داشت، دستور داد به زبان سریانی و سپس رومی ترجمه و جمع‌آوری کنند تا با خود، همراه ببرد.

به دنبال بازسازی دولت فراگیر ملی، بلاش (ولاش ولخش) اشکانی (اشک بیست و دوم ۷۸-۵۱ میلادی / ۵۴۳-۵۷۰ پیش از هجرت پیامبر)، فرمان به گردآوری اوستا یا دانش‌نامه‌ی کهن ایران زمین داد.

در این فراگشت، خاندان‌های بزرگ اشکانی مانند خاندان کارن، کشوادگان و ...، کوشیدند تا تبار خود را به دوران ایران کهن بکشانند.

به باور نویسنده، این چنین بود که خاندان کارن که برتری گذاردن تاج بر سر شاهنشاهان اشکانی از آن آنان بود، تبار خود را به کاوه‌ی آهنگر رسانیدند. زیرا کاوه، تاج شاهی را به فریدون می‌دهد و حنارتستم پهلوان ایران زمین، شیوه‌ی نبرد را از وی می‌آموزد.

نوذریان نیز، تبار خود به نوذرشاه رسانیدند و افتخار داشتن درفش کاویان (درفش کاوه) را از آن خود ساختند.

کشوادگان هم برای خود جای فراخی در حماسه‌ی ملی ایران گشودند و گویو، دختر رستم را به زنی گرفت و

بر خلاف پندار پاره‌ای از پژوهش‌گران، حماسه‌ی ملی یا داستان



ایران، فرآورده‌ی دوره‌ی اشکانیان نیست؛ بلکه به هنگام گردآوری دوباره‌ی اوستای (دانش نامه) کهن این سرزمین، خاندان‌های حکومت‌گر و صاحب نفوذ آن دوران، دست به تبارسازی برای خود زدند و در این راستا، کوشیدند تا بر ژرفای تاریخی خود بیافزایند.

به دنبال دست‌به‌دست شدن دولت و رسیدن ساسانیان به قدرت، کار بازنگری در آن چه از اوستای کهن بر جا مانده بود و ولش اشکانی، آن را گردآوری کرده بود آغاز گردید.

در این راستا، اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی (۲۴۱ - ۲۲۶ میلادی / ۳۸۰ - ۳۹۵ پیش از هجرت)، به موبد تنسر، هیربدان هیربد آن روزگار فرمان داد تا اوستا را گردآوری و سامان بخشد.

پس از اردشیر، جانشینان وی در این راستا کوشیدند تا در دوران شاپور دوم ساسانی (۳۷۹ - ۳۱۰ میلادی / ۲۴۲ - ۳۱۱ پیش از هجرت)، «آذرپاد مهر اسپندان» موبدان موبد وقت، گزارشی بر بخش‌های نامفهوم اوستا نوشت و کتاب خرده اوستا را گرد آورد.^{۱۷}

در پایان دوران ساسانیان، خط دین دبیره یا دین دبیری بر پایه‌ی خط پهلوی برای نوشتن اوستا، پدید آورده شد و همه‌ی بخش‌های این کتاب، به این خط نگاشته شد.

از آن جا که ساسانیان دوباره دین و دولت را به هم آمیخته بودند، دانش‌نامه‌ی کهن ایران نیز از دیدگاه مذهبی مورد بازبینی قرار داده شد و مسایلی در این ر



از آن کاسته و بر آن افزوده شد.

سرانجام، بیست و یک نسک (دفتر) گردآوری شد. موبد تنسر برای «دفاع مقدر» در زمینه‌ی پاره‌ای افزایش‌ها و کاهش‌ها، به روشنی می‌گوید که آن چه به جا مانده بود، تنها «قصص و احادیث» [تاریخ، تمدن و فرهنگ] بود. به زبان دیگر، بخش‌های «جان بدر برده» ی دانش‌نامه‌ی ایران کهن از یورش اسکندر گجستک که وسیله‌ی اشکانیان به دست وی رسیده بود، «قصص و احادیث» بود.

موبد تنسر تاکید می‌کند که «شرایع و احکام ندانستند». در این باره، موبدان موبد تنسر به گشن اسب‌شاه می‌نویسد:^{۱۸}

... اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اصطخر، سیکی از آن به دل‌ها مانده بود و آن نیز جمله قصص و احادیث و شرایع و احکام ندانستند، تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب ملک و حرص بر بدعت و طمع فخر، از یاد خلایق چنان فروشد که از صدق آن، الفی نماند.

موبد موبدان تنسر می‌افزاید:^{۱۹}

پس لابد، چاره نیست که رای صایب صالح را احیای دین باشد.

تنسر و دیگر موبدان دست‌اندر کار بازبینی باقی مانده‌ی اوستای کهن شدند. بدین‌سان، بسیاری از نوشته‌ها از میان برده شدند و درون مایه‌ی بسیاری از نوشته‌ها، دست‌کاری گردیدند و مفاهیم، جابه‌جا شدند و کوشیده شد بر آن‌ها، رنگ آیین رسمی کشور بزنند و برای توجیه این کار خود، عنوان کردند که:^{۲۰}

از صدق آن، الفی نماند [ه بود].

این جاست که به بهانه‌ی بهبود، دگرگون‌سازی‌ها را در راس



اصلاح و جلوگیری از کژروی و کژگویی جلوه می دهند. موبد تنسر می افزاید: ^{۲۱}
پس لابد چاره نیست که رای صائب صالح را احیا دین باشد.

با این بهانه، بزرگ‌ترین زیان بر تاریخ تمدن و فرهنگ کهن ایران و نیز تاریخ
باستان ایران فرود آمد و کوشیدند تا آن چه را که به نظر آنان با شرع حاکم
هم‌خوان نبود، از میان ببرند، بر آن بیافزایند و یا بکاهند.
در این میان، برای پیوسن سلسله‌ی لهراسبیان به ساسانیان، هزاره‌هایی از تاریخ
ایران را زدودند، تائشان دهند که ایرانیان، همیشه پیرو آیین زرتشت بودند و...

برای آگاهی بیش‌تر نگ:

پیوست (دست‌کاری در تاریخ ایران) رویه‌های ۱۸۹ - ۱۶۹



گفتار دوم - اوستای نو

آن چه را که «تنسر» و دیگران گردآورده بودند و چیزهایی بر آن افزوده بودند و یا کاسته بودند، در یورش عربان دوباره پراکنده شد و کوتاه شده‌ای از آن‌ها، در کتاب دین کرد بر جای ماند. البته پاره‌ای نیز در فراگشت گردآوری دوباره پس از یورش عربان، دست‌خوش دگرگونی‌هایی شد.

موبد تنسر، برای برپایی «شریعت» و «احیای دین»، تاریخ ایران را از فروپاشی نخستین دین - دولت برپا شده در زمان گشت‌اسب، تا برآمدن ساسانیان از میان برد و با این کار نادرست، پرده‌ای تاریک بر روی بخش بزرگی از تاریخ ایران کشیده شد. به گونه‌ای که برای شناخت تاریخ ایران باستان، ما ناچار، دست به دامان تاریخ آشور و تاریخ‌نویسان یونانی، رومی و ارمنی شدیم. حتا این نابکاری تا آن جا بود که ما امروزه، هیچ بن‌نوشتی درباره‌ی دوره‌ی میانِ فرو افتادن دین - دولت نخست در ایران و برآمدن دولت ماد در دست نداریم. امید آن که کارهای باستان‌شناسی در کنار هلیل‌رود و شهر سوخته یا جاهایی دیگر، بتواند ما را در شناخت این دوره از تاریخ‌مان که ۸۳۰ سال را دربردارد، یاری‌رسان باشد.



البته از یاد نبریم که ساسانیان، خود از پارس بودند و سنگ‌نیشته‌های زیادی نیز در پارس و در دوروبر تخت‌جمشید (پارسه) از آن‌ها به جای مانده است؛ اما «تعصب دینی»، همه‌ی نوشتارهای مربوط به هخامنشیان را از تاریخ زدود و همین کار نیز با اشکانیان شد.

در حالی که پدران اردشیر بابکان، سال‌های سال، از چاکران شاهنشاهان اشکانی در پارس بودند؛ اما چنان نام آنان را از تاریخ زدودند که فردوسی در برگردان تاریخ تمدن و فرهنگ ایران به زبان شعر، می‌گوید: «از آنان به جز نام نشنیده‌ام».

اما زمانه را بازی‌هاست. به گونه‌ای معجزه‌آسا، بخش نخست تاریخ ایران، یعنی از زمان استقرار ایرانی‌ها در ایران‌ویج، دوران ورنشینی و نیز کوچ ایرانیان از اپاختر (شمال) به سوی نیم‌روز (جنوب) و یا به گفته‌ی دیگر از تاریکی به سوی نور، در آغاز «ون‌دی‌داد» (گرچه کوتاه شده و در پاره‌ای جاها با نام‌های تازه‌تر)، به جای مانده است.

برآورد می‌شود که اوستای روزگار ساسانیان، دارای ۳۴۵۷۰۰ (سیصد و چهل و پنج هزار و هفتصد) واژه و «زند» (گزارش پهلوی) آن، دارای ۲۰۹۴۲۰۰ (دو میلیون و نود و چهار هزار و دویست) واژه بوده است که تنها بخشی از آن، به جا مانده است.

در کتاب دین‌کرد، از نسک‌های بیست و یک گانه‌ی اوستای دوران ساسانان، سخن گفته شده است و گزیده‌ای از همه‌ی آن‌ها در آن جا آمده است که



دارنده‌ی نسک‌های از دست رفته نیز می‌باشد.

بیست و یک نسک اوستای دوران ساسانیان را می‌توان در سه دسته، رده‌بندی

کرد:^{۲۲}

۱- نسک‌های گاتانیک، در دانش و کارمینیوی

۲- نسک‌های داتیک، در دانش و داد و کار جهان

۳- نسک‌های هات مانسریک، در آگاهی از نیایش‌ها و سرودهای دینی

تازیان پس از غلبه بر ایران، کتاب‌ها و از جمله باقی‌مانده‌های اوستا یا اسناد

کهن و تاریخی ایران را به آتش چهل خود سوزاندند و یا به آب افکندند. ابن خلدون

(۸۰۸-۷۳۲ قمری / ۷۸۴-۷۱۱ خورشیدی) می‌نویسد:^{۲۳}

وقتی مملکت ایران به دست عرب مفتوح گردید، کتب بسیاری در آن سرزمین به دست ایشان افتاد. سعد بن ابی وقاص [سردار لشکر عرب] به عمر ابن خطاب در خصوص آن کتاب‌ها، نامه نوشت و در ترجمه کردن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلبید. عمر به او نوشت، آن کتب را در آب بیفکن، چه اگر آن چه در آن هاست، راهنمایی است که خداوند ما را به راهنما تر از آن راهنمایی کرده است و اگر گمراهی است، خداوند ما را از شر آن محفوظ داشته است.

وی هم‌چنین می‌نویسد:^{۲۴}

گویند سعد [ابی وقاص] شماری مردم آن سوی مداین را به دست آورد. جمعیت مزبور، صد و سی و هفت هزار تن بودند که سی و هفت هزار تن آنان، از روسای خانوادها، به شمار می‌رفته‌اند.

ولی همین که آن کشور در تصرف عرب و چنگال قهر و غلبه واقع شد، پس از اندک زمانی منقرض شدند و چنان هلاک گردیدند که گویی به وجود نیامده بودند.

اوستای کنونی یا اوستای نو یا آن چه امروزه در دست ماست، از شش دفتر

تشکیل یافته است که عبارت‌اند از:

دفتر یکم: گات‌ها یا گاهان

دفتر دوم: یسنه یا یسنا



دفتر سوم : یشت‌ها

دفتر چهارم : ویس‌برد

دفتر پنجم : خرده‌اوستا

دفتر ششم : ون‌دی‌داد

باید دانسته شود که به جز ون‌دیداد (پیش‌داد) و گاهان که به باور بسیاری از پژوهندگان به گونه‌ی کامل به دست ما رسیده است، تنها کم‌تر از یک چهارم اوستای دوران ساسانیان، بر جای مانده است. البته باید گفت که کامل بودن ون‌دیداد و گاهان نیز جای دودلی است. ، اوستای نو یعنی آن‌چه امروزه در دست داریم، تنها دارای ۸۳۰۰۰ (هشتاد و سه هزار) واژه است. در حالی که چنان که گفته شد، اوستای دوران ساسانیان، دارای ۳۴۵۷۰۰ (سیصد و چهل و پنج هزار و هفتصد) واژه و «زند» یعنی گزارش پهلوی آن، دارای بیش از دو میلیون (دو میلیون و نود و چهار هزار و دویست) واژه بوده است. بدین‌سان درمی‌یابیم که امروزه ما تنها ۲۴ درصد از کل اوستای دوران ساسانیان را در دست داریم.

چنان که گفته شد، خوش‌بختانه در کتاب دین‌کرت، به کوتاهی از همه‌ی بیست و یک‌نسخه اوستای دوران ساسانیان، سخن گفته شده است که امروزه این کتاب در اختیار ماست.

برای آگاهی بیش‌تر نگ:

اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - گزارش و پژوهش [استاد] جلیل دوست‌خواه - انتشارات مروارید
چاپ پنجم - تهران ۱۳۷۹



بخش یکم - گاهان

دفتر یکم، گاهان (گات‌ها) که سروده‌های اشو زرتشت‌اند و پنج سرود را در بر

می‌گیرد:

- سرود یکم، آهونودگاه (یسنه، هات‌های ۲۸ تا ۳۴)
- سرود دوم، انشتودگاه (یسنه، هات‌های ۴۳ تا ۴۶)
- سرود سوم، سپتتمدگاه (یسنه، هات‌های ۴۷ تا ۵۰)
- سرود چهارم، وهوخشترگاه (یسنه، هات ۵۱)
- سرود پنجم، وهیشثوا یشثگاه (یسنه، هات ۵۳)

گاهان پنج‌گانه‌ی زرتشت، از بخش‌های کهن اوستای موجود است که سرایش آن مربوط به سال‌های ۱۷۲۸ تا ۱۷۳۸ پیش از میلاد مسیح یا ۲۳۵۹ تا ۲۳۴۹ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه یا سال‌های برگزیده شدن و آشکار کردن دین از سوی اشو زرتشت است. این بخش از اوستا، خود پاره‌ای از «یسنه» است؛ اما: ۲۵:

هم به سبب انتساب آن به «زرتشت» و هم به دلیل منظوم بودنش، همواره جداگانه از آن نام برده شده است. زبان گاهان ... [با] دیگر پاره‌های یسنه، در آهنگ سخن و جمله‌بندی و شیوه‌ی نگارش یکسان نیست و ...

بخش‌های یسنه در زبان اوستایی «هایتی» و در پهلوی و فارسی، «هات»

یا «ها» گفته می‌شود. گاهان (گات‌ها)، هفده هات از هفتاد و د



را در بر می‌گیرد. هر هات، چند بند دارد که از روی شماره و وزن شعر، آن‌ها را به پنج گروه بخش کرده و هر کدام از آن گروه‌ها را یک «گاه» نامیده‌اند و نام جداگانه‌ای بر آن نهاده‌اند.

این نام‌ها را از نخستین واژه‌ای که «گاه» یا گات با آن آغاز می‌شود، گرفته‌اند. در این میان، تنها گات یکم یعنی آهونودگاه، استثنا است که نام آن با:^{۲۶}
نیایش «یته اهوویرو...» پیوند دارد. این نیایش، روزگاری در آغاز این گاه جای داشته است و اکنون در «یسنه» (هات ۲۷، بند ۱۳) جای دارد.

گاه (گاثر اوستایی)، به معنای سرود است. در زبان پهلوی (پارسی میانه)، این واژه به گونه‌ی «گاس» (گاسان) می‌بوده و امروزه، پاره‌ای آن را به گونه‌ی گات (گات‌ها) و کسانی نیز آن را «گاه» (گاهان)، نوشته‌اند.

این واژه در ردیف‌های موسیقی ایرانی به گونه‌ی «گاه» به همان معنای سرود در «سه گاه»، «راست پنج گاه» و...، به جای مانده است. البته باید توجه داشت که:^{۲۷}

گذشته از هات‌های هفده گانه‌ی گاهان، از پنجاه و پنج هات بازمانده‌ی «یسنه» نیز، هات‌های ۳۵ تا ۴۱ را در اوستا «هپتنگ‌هایی» (هفت هات) خوانده و از آن‌ها، جداگانه نام برده‌اند.

پاره‌ای از پژوهش گران، هات ۴۲ را نیز دنباله‌ی این هفت هات می‌دانند. اما باید دانست که زبان آن با هات‌های هفت گانه یک‌سان نیست.

این هشت هات، میان هات ۳۴ (پایان آهونودگاه) و هات ۴۳ (آغاز اشتودگاه) جای دارد.

از سوی دیگر، هات ۵۲ که در میان گاه چهارم و پنجم جای گرفته اسـ



هوش بام « نام دارد که نیایشی است هنگام بامداد.

القبای اوستای نو یا دین دبیره، چونان دیگر خط‌های ایرانی، از راست به چپ نوشته می‌شود. تنها خط میخی که در نگارش سنگ نبشته‌های هخامنشی به کار رفته است، از چپ به راست نوشته می‌شد.

دین دبیره، چهل و نه نشانه (حرف) دارد که جز در موردهای استثنایی، همواره جدا نوشته می‌شوند.

از این رو، اشتباه‌هایی که در دیگر خط‌های ایرانی به دلیل چسبیدن نشانه‌ها به یک دیگر پیش می‌آید، در این خط وجود ندارد.

چنان که گفته شد، هر یک از «گاهان» پنج‌گانه، یک یا چند هات را در بر می‌گیرد و هر هات شامل چندین بند است:^{۲۸}

۱- اهنود گاه: دارای هفت هات (یسنه، هات‌های ۲۸ تا ۳۴) و یک صد بند است و هر بند آن، سه سطر شانزده هجایی دارد و درنگ میان هجاها، پس از هفتمین هجاست (۷+۹).

۲- اشتود گاه: دارای چهار هات (یسنه، هات‌های ۴۳ تا ۴۶) و شصت و شش بند است و هر بند آن، پنج سطر یازده هجایی دارد و درنگ میان هجاها، پس از چهارمین هجاست (۴+۷).

۳- سپتمد گاه: دارای چهار هات (یسنه، هات‌های ۴۷ تا ۵۰) و چهل و یک بند است و هر بند آن، چهار سطر یازده هجایی دارد و درنگ میان هجاها، پس از چهارمین هجاست (۴+۷).

۴- وهوخشتر گاه: دارای یک هات (یسنه، هات ۵۱) و بیست و دو بند است و هر بند آن، سه سطر چهارده هجایی دارد و درنگ میان هجاها، پس از هفتمین هجاست (۷+۷).

۵- وهیشتوایشتر گاه: دارای یک هات (یسنه، هات ۵۳) و نه بند است و هر بند آن، چهار سطر دارد که دو تای آن‌ها کوتاه و ده تای دیگر بلند است:

الف- سطرهای بلند، نوزده هجایی است و درنگ میان هجاها، یک بار



هفتمین و بار دیگر، پس از چهاردهمین هجاست (۷+۷+۵).
 ب- سطرهای کوتاه، دوازده هجایی است و درنگ میان هجاها، پس از هفتمین
 هجاست (۷+۵).

برای آگاهی بیش ترنگ:

اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان (دفتر یکم گاهان) - دکتر جلیل دوست خواه - انتشارات
 مروارید - چاپ پنجم - تهران ۱۳۷۹
 اوستا - هاشم رضی - انتشارات بهجت - چاپ دوم - تهران ۱۳۸۰
 گات‌ها، سرودهای مینوی زرتشت - دکتر حسین وحیدی - نشر آفتاب - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۶
 گاتا، سرودهای زرتشت - عباس شوشتری (مهرین) - تهران ۱۳۸۰
 گات‌ها، سرودهای پیغمبر ایران، سپیتمان زرتشت - انجمن زرتشتیان ایران بمبئی - ویرایش و
 چاپ دوم - بمبئی ۱۹۵۲ [۱۳۳۱]
 گات‌ها یا سروده‌های آسمانی زرتشت - فیروز آذرگشسب - تهران ۱۳۶۰
 گات‌های زرتشت - به کوشش فرانک دوانلو - انتشارات نوید شیراز - چاپ یکم - تهران ۱۳۸۷
 برگردان گات‌ها - رستم شهزادی - انتشارات فردوس - تهران ۱۳۷۷



بخش دوم - یسنه

یسنه در اوستایی «یزیشن» و در پهلوی به معنای ستایش، نیایش و قربانی است. از این ریشه در فارسی، در نام‌های یزد، ایزد، یزدان، جشن و ...، به چشم می‌خورد. یسنه‌ها عبارتند از:

- یسنه، هات‌های ۱-۲
- یسنه، هات‌های ۳-۸ (سروش درون)
- یسنه، هات‌های ۹-۱۱ (هوم‌یشت)
- یسنه، هات ۱۲ (هات خستویی)
- یسنه، هات‌های ۱۳-۱۸
- یسنه، هات‌های ۱۹-۲۱ (یغان‌یشت)
- یسنه، هات‌های ۲۲-۲۷
- یسنه، هات‌های ۲۸-۳۵ (هفت هات)
- یسنه، هات ۵۲
- یسنه، هات ۵۴ (نماز آیریم‌ن ایشیه)
- یسنه، هات‌های ۵۵-۵۶
- یسنه، هات ۵۷ (سروش یشت سرشب)
- یسنه، هات‌های ۵۸-۷۲

یسنه‌ها، در بردارنده‌ی مسایل دینی است؛ اما هوم‌یشت (هات‌های ۱۱-۹)، در برگیرنده‌ی آگاهی‌های بسیار ارزش‌مندی از تاریخ کهن ایران می‌باشد. در بند ۳ هات ۹، از «وی‌ونگ‌هان» و فرزند وی «جم» که «ور» ساختند از گزند یخ‌بندان در امان داشت، سخن به میان آمده است:



۳

ای هوم!
کدامین کسی نخستین بار در میان مردمان جهان استومند [مادی] از تو نوشابه
برگرفت؟
کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید.

۴

آن گاه هوم اشون، دور دارنده‌ی مرگ مرا پاسخ گفت:
نخستین بار در میان مردمان جهان استومند،
«وی ونگ هان» از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی
بدو رسید که پسری زاده شد: «جمشید» خوب رمه، آن فره مندترین مردمان،
آن هور چهر، آن که به شهر یاری خویش، جانوران و مردمان را بی مرگ و آبها و
گیاهان نخشکیدنی و خوراکها را نکاستنی کرد.

۶

ای هوم!
کدامین کسی دگر باره در میان مردمان جهان استومند، از تو نوشابه برگرفت؟
کدام پاداش به او داده شد و کدام بهروزی بدو رسید

۷

آن گاه هوم اشون دور دارنده‌ی مرگ، مرا پاسخ گفت:
دومین بار در میان مردمان جهان استومند، «آبتین» از من نوشابه برگرفت و این
پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پسری زاده شد: «فریدون»،
از خاندان توانا... آن که «اژی دهاک» را فرو کوفت؛ [اژی دهاک] سه پوزه‌ی، سه
کله‌ی شش چشم را، آن دارنده‌ی هزار [گونه] چالاکی را، آن دیو بسیار زورمند
دروج را آن دروند آسیب برسان جهان را آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای
تباه کردن جهان اشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید.



۹

ای هوم!

کدامین کس، سومین بار در میان مردمان جهان استومند، از تو نوشابه برگرفت؟
کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۱۰

آن گاه هوم اشون دور دارنده‌ی مرگ، مرا پاسخ گفت:

سومین بار در میان مردمان جهان استومند «اترت» تواناترین [مرد خاندان] سام،
از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را
دو پسر زاده شدند:

«اورواخشید» و «گرساسب»؛ یکمین، داوری دادگذار و دومین، جوانی زبردست
و گیسور و گرز بردار...



بخش سوم - یشت‌ها

سومین و بلندترین بخش اوستای نو، «یشت» ها می‌باشند:^{۲۹}

واژه‌ی «یشت» در معنی با «یسنه» یکی است و تنها فرقی که دارد، این است

که «یسنه» به مفهوم ستایش و نیایش و پرستش و قربانی به طور کلی و «یشت» به معنای ستایش و نیایش و پرستش و قربانی ویژه‌ی ایزدان و مینویان معینی است.

یشت‌ها از برجسته‌ترین بخش‌های اوستای نو است که چهاردهمین نسک از بیست و یک نسک اوستای دوران ساسانیان می‌باشد. از بخش‌های از دست رفته‌ی یشت‌ها، «وهومن یشت» (بهمن یشت) است که نسخه‌ی موجود «زند وهومن یشت»، برای تفسیر آن نگاشته شده است.

آن چه که ما امروز از یشت‌ها در دست داریم، تنها بیست و یک «یشت» می‌باشد.

نام یشت‌ها، برگرفته از نام ایزدان است. بسیاری از یشت‌ها، از میان رفته‌اند که تنها نام آن‌ها از میان نوشته‌ها به دست ما رسیده‌اند.

یشت‌هایی که ما در دست داریم، می‌توان به دو دسته‌ی کوتاه و بلند بخش کرد.

یشت‌های بلند، آگاهی‌های بسیاری از تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن بر دارد. یشت‌ها نیز مانند گاهان، منظوم (آهنگین) است؛ اما وزن آر



یک‌سان و کران‌مند (محدود) نیست: ۳۰

یشت‌های بلند، زبانی پخته و کهن‌سال دارد. با تمام زیبایی‌های لفظی و آراستگی‌های معنوی، [از] کهن‌ترین و شیوا‌ترین چکامه‌های ایرانی دوران باستان [کهن] به شمار می‌روند.

فصل‌های هر یک از «یشت»‌ها را «کرده» (بخش، فصل) می‌نامند و هر کرده، دارای چند بند است.

چنان که گفته شد، یشت‌هایی که ما در دست داریم، بیست و یک یشت است و «هادخت‌نسک» نیز پیوست یشت‌هاست. پاره‌ای از یشت‌ها، دارای آگاهی‌های بسیار ارزش‌مندی درباره‌ی تاریخ و فرهنگ ایران کهن است.

سروش یشت‌ها دخت که در اوستای نو، یازدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه است، بخشی از بیستمین نسک گم‌شده‌ی اوستای روزگار کهن بوده است. از سوی دیگر: ۳۱

از میان یشت‌ها، برخی کوچک و شامل ادعیه و اوراد است ... برخی دیگر از جهت اشتغال بر اساطیر و داستان‌ها و روایت ملی [تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران کهن] و ذکر اسامی پهلوانان و شاهان و بیان مجاهدات آنان در راه حفظ ایران و بر افراشتن نام ایرانیان، صاحب اهمیت ... فراوان است و از آن جمله باید یشت‌های زیر را خصوصاً ذکر کرد: آبان یشت، درواسب یشت یا گوش یشت، فروردین یشت، رام یشت، زامیاد یشت ...



یکم- آبان یشت

این یشت، ویژه‌ی اَرَدویسورَ آناهیتاست. در این یشت، به بسیاری از پادشاهان و پهلوانان کهن (ایرانی و توارانی)، اشاره شده است:

۲۱

هوشنگ پیش‌دادی، در پای [کوه] البرز، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند،
او را پیش کش آورد...

۲۲

وازی خواستار شد:
ای اَرَدویسورَ آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه‌ی کشورها شوم؛ که
همه‌ی دیوان و مردمان [دُرُوند]... را بر زمین افکنم.

۲۳

اَرَدویسورَ آناهیتا... او را کامیابی بخشید.

۲۵

جمشید خوب‌رَمه، در پای کوه هَکَر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را
پیشکش آورد...

۲۶

وازی خواستار شد:
ای اَرَدویسورَ آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!



مرا این کامیابی ارزانی دار که من، بزرگ‌ترین شهریار همه‌ی کشورها شوم؛ که بر همه‌ی دیوان و مردمان [دروند] ... چیرگی یابم ...

۲۷

اردیسور آناهیتا که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیش‌کش آوردنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید.

۲۹

«اژی‌دهاک» سه پوزه در سرزمین «بوری» صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد ...

۳۰

وازوی خواستار شد:
ای اردیسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۳۱

اردیسور آناهیتا، او را کامیابی بخشید

۳۳

فریدون پسر آتیین از خاندان توانا، در سرزمین چهار گوشه‌ی ورن، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش‌کش آورد ...

۳۴

از وی خواستار شد:
ای اردیسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اژی‌دهاک» سه پوزه‌ی سه کله‌ی شش چشم، آن دارنده‌ی هزار [گونه] چالاک، آن دیو بسیار زورمند دروج، آن دروند آسیب‌رسان جهان و آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردن جهان اشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید، پیروز شوم ...

۳۵

اردیسور آناهیتا که همیشه ساختار زور نیاز کننده و به آیین پیش‌کش او را



کامروا کند، او را کامیابی بخشید.

۳۷

گر شاسب نریمان، در کرانه‌ی دریاچه‌ی «پیشینکه»، صد هزار اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش کش آورد...

۳۸

از وی خواستار شد:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «گندرو» زرین پاشنه، در کرانه‌ی دریای پر خیزاب فراخ کرت پیروز شوم؛ که من بر این زمین پهناور گوی سان دور کرانه، تاخت کنان به خانه‌ی استوار دروند برسم.

۳۹

اردویسور آناهیتا که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیش کش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید.

۴۱

افراسیاب تورانی تباه کار، در «هنگ» زیرزمینی خویش، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش کش آورد...

۴۲

وازی خواستار شد:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من به آن فر... که هم‌اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی... است دست یابم

۴۳

اردویسور آناهیتا، او را کامیابی نبخشید.

۴۵

کاووس توانا در پای کوه «ارزیفیه»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش کش آورد

۴۶



وازوی خواستار شد:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من، بزرگ‌ترین شهریار همه‌ی کشورها شوم...

۴۷

اردویسور آناهیتا که همیشه خواستار زورنیاز کننده و به آیین پیش‌کش آوردنده را
کامروا کند، او را کامیابی بخشید.

۴۹

[کی] خسرو پهلوان سرزمین‌های ایرانی و استوار دارنده‌ی کشور، در کرانه‌ی
دریاچه‌ی ژرف و پهناور «چی چست»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او
را پیش‌کش آورد...

۵۰

ازوی خواستار شد:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه‌ی کشورها شوم... که
من در درازنای راه تاخت و تاز، همیشه در تکاپو، پیش از همه‌ی گردونه‌ها برانم
که من ورزم آورانم هنگامی که دشمن تباه‌کار بدخواه سواره به رزم ما شتابد، به
دام او نیفتیم.

۵۱

اردویسور آناهیتا... او را کامیابی بخشید.

۵۳

توس پهلوان جنگ‌آور بر پشت اسب، او را به ستود و خواهان نیرومندی اسبان
خود و تندرستی خویش شد تا بتواند دشمنان را از دور بنگرد و هموردان کینه‌ور را
به یک زخم، از پای درافکند.

۵۴

[توس] ازوی خواستار شد:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر پسران دلیر خاندان «ویسه»... پیروز^۱
...



۵۵

اردویسور آناهیتا... او را کامیابی بخشید.

۵۷

پسران دلیر خاندان «ویسه» ... صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش کش آوردند...

۵۸

از وی خواستار شدند:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

ما را این کامیابی ارزانی دار که ما بر توس پهلوان جنگ آور پیروز شویم؛ که ما سرزمین‌های ایرانی را براندازیم: پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۵۹

اردویسور آناهیتا، آنان را کامیابی بخشید.

۶۸

جاماسب [جاماسب] هنگامی که از دور سپاه دروندان دیوپرست را دید که با آرایش رزم به پیش می‌آیند، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش کش آورد...

۶۹

و از وی خواستار شد:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

ما این کامیابی ارزانی دار که من هم چند همه‌ی دیگر ایرانیان، از پیروزی بزرگ بهره‌مند شوم.

۷۰

اردویسور آناهیتا... او را کامیابی بخشید.

۷۲

«اشوزدنگه» پسر «پوروذاختی» و «اشوزدنگه» پسر «سایوژدری»، نزد ایزد بزرگ و شهریار شیدور ایام نبات تیز اسب، اردویسور آناهیتا را صد اسب و



هزار گا و ده هزار گوسفند، پیش کش آوردند.

۷۳

و از وی خواستار شدند:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین!
ما را این کام‌یابی ارزانی دار که ما در کارزار جهان بر توارانیان «دانو» و بر «کر» و
«ور» از خاندان «اس‌بن» و بر «دورا کئیت» چیره شویم

۷۴

اردویسور آناهیتا... آنان را کام‌یابی بخشید...

۷۶

«ویستورو» از خاندان نوذر، بر کرانه‌ی آب «ویتنگوهیتی»، این چنین با گفتار
راست بر زبان، او را پیش کش آورد.

۷۷

ای اردویسور آناهیتا!

این سخن به [آیین] آشه و به درستی گفته می‌شود که من، به شماره‌ی موه‌ای
سرم، دیوپرستان را بر خاک افکنده‌ام. پس تو ای اردویسور آناهیتا! مرا گذرگاهی
خشک از یک کرانه، به دیگر کرانه‌ی «ویتنگوهیتی»، پدید آور

۷۸

آن‌گاه اردویسور آناهیتا، به پیکر دوش‌سبزه‌ای زیبا، برومند، برزمند، کمر بر میان
بسته، راست بالا، آزاده، نژاده، بزرگوار، موزه‌هایی زرین در پا و به زیورهای بسیار
آراسته، روان شد.
یک رشته آب را از رفتن باز داشت و دیگر رشته را بدان‌سان که بود به رفتن رها
کرد و گذرگاهی خشک از یک کرانه به دیگر کرانه‌ی «ویتنگوهیتی» ی نیک پدید
آورد.^{۲۳}

۷۹

اردویسور آناهیتا... او را کام‌یابی بخشید...

۱۰۴



اورا بستود زر تشت اشون، در ایران ویج بر کرانه‌ی [رود] «دایتیا» ی نیک باهوم
آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «منتره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]،
با زور و با سخن رسا ...

۱۰۵

وازی خواستار شد:
ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من «کی گشتاسب» دلیر پسر «لهراسپ» را بر آن
دارم که همواره دینی ببندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۰۶

اردویسور آناهیتا - که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده را
کامروا کند - او را کامیابی بخشید...

۱۰۸

کی گشتاسب گران مایه بر کرانه‌ی آب «فرزدانو»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۰۹

وازی خواستار شد:
ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر
«تثریاونت» دژدین و «پشن» دیوپرست و «ارجاسپ» دروند پیروز شوم.

۱۱۰

اردویسور آناهیتا - که همیشه خواستار زور نیازی کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند - او را کامیابی بخشید...

۱۱۲

«زریر» رزم‌کنان بر پشت اسب بر کرانه‌ی آب «دایتیا»، صد اسب و هزار گاو و ده
هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۳



وازوی خواستار شد:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان بر
«هومَیک» ی دیوپرست گشوده چنگال - که در هشت خانه به سر می‌برد - و بر
ارجاسپ دروند پیروز شوم.

۱۱۴

اردیسور آناهیتا که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیش کش آورنده را
کامروا کند، او را کامیابی بخشید....

۱۱۶

«وندرمینیش» - برادر ارجاسپ - نزدیک دریای فراخ کُرت، صد اسب و هزار
گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش کش آورد...

۱۱۷

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر کی گشتاسپ دلیر و بر زریر - سوار جنگاور -
پیروز شوم؛ که من سرزمین‌های ایرانی را بر اندازم: پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها
، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۱۱۸

اردویسور آناهیتا او را کامیابی نبخشید....



دوم - تیر یشت

در این یشت، اگر چه کوتاه، به داستان «آرش» اشاره دارد. داستانی که در شاهنامه، نیامده است:

۶

تشتَر، ستاره‌ی رایومند فرهمند را می‌ستاییم که شتابان به سوی دریای «
فراخ کَرِت» بتازد، چون آن تیر در هوا پَران که «آرش» تیرانداز، بهترین تیرانداز
ایرانی، از کوه
«ایریوخشوت» به سوی کوه «خوانونت» بیانداخت.

۷

آن گاه، آفریدگار اهوره مزده بدان دمید، پس آن گاه
[ایزدان] آب و گیاه و مهر فراخ چراگاه، آن [تیر] را راهی پدید آوردند.

۳۸

آن گاه، اهورمزدا بدان دمید [و امشاسپندان] و مهر فراخ چراگاه، هر دو آن [تیر]
را راهی پدید آوردند.
اشی نیک و بزرگ «پارند» سبک گردونه، با هم از پی آن روان شدند، تا هنگامی که
آن [تیر] پَران بر کوه «خوانونت» فرود آمد و در «خوانونت» به زمین رسید.



سوم- گوش یشت (درواسپ یشت)

این یشت نیز، از پادشاهان و پهلوانان ایران کهن، آگاهی‌های ارزش‌مندی به دست می‌دهد:

۳

هوشنگ پیش‌دادی در پای [کوه] زیبای مزدا آفریده‌ی [البرز]، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش‌کش آورد و زور نیاز کنان، چنین خواستار شد

۴

ای درواسپ! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه‌ی دیوان مزدری چیره شوم؛ که از بیم دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که همه‌ی دیوان - ناگزیر - از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

۵

درواسپ توانای مزدا آفریده‌ی اشون پناه بخش - که خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیش‌کش آوردنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید.

۶

درواسپ توانای مزدا آفریده اشون را برای فر و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند، با نماز نیک گزارده و با زور می‌ستاییم.
درواسپ توانای مزدا آفریده‌ی اشون را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مشره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم...

۸

جمشید خوب رمه در پای کوه هکر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند



پیش کش آورد و زور نیاز کنان چنین خواستار شد:

۹

ای درواسپ! ای نیک! ای توانا ترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگان مزدا را گله‌ها بپرورم؛ که آفریدگان مزدا را
جاودانگی بخشیم...

۱۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگان مزدا دور بدارم؛ که ناتوانی پیری و مرگ را
از آفریدگان مزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگان مزدا
دور بدارم.

۱۱

درواسپ توانای مزدا آفریده... که خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیش کش
آورنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید...

۱۳

فریدون پسر آتیین از خاندان توانا در سرزمین چهار گوشه‌ی ورن، صد اسب و
هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش کش آورد و زور نیاز کنان چنین خواستار شد:

۱۴

ای درواسپ! ای نیک! ای توانا ترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اژی دهاک»؛ [اژی دهاک] سه پوزه‌ی سه
کله‌ی شش چشم، آن دارنده‌ی هزار [گونه] چالاک، آن دیو بسیار زورمند دروج،
آن دروند آسیب‌رسان جهان، آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباہ کردن
جهان اشته، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید - پیروز شوم و...

۱۵

درواسپ توانای مزدا آفریده اشون پناه بخش - که خواستار زور نیاز کننده و به
آیین پیشکش آورنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید...

۲۱

[کی] خسرو، پهلوان سرزمین‌های ایرانی و استوار دارنده‌ی کشور، در کرانه‌ی



دریاچه‌ی ژرف و پهناور چیچست، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیش کش آورد و زور نیاز کنان چنین خواستار شد:

۲۲

ای درواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا! این کامیابی ارزانی دار که من - پسر خون خواه سیاوش - افراسیاب تباه کار
تورانی را در کرانه‌ی دریاچه‌ی ژرف و پهناور چیچست به خون خواهی سیاوش
نامور - که ناجوانمردانه کشته شد - و به کین خواهی اغریث دلیر، بکشم.

۲۳

درواسپ توانای مزدا آفریده‌ی اشون پناه‌بخش - که خواستار زور نیاز کننده و به
آیین پیش کش آورنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید ...

۲۵

او را بستود زر تشست پاک در ایران ویج در کرانه‌ی [رود] دایتیای نیک با هوم آمیخته
به شیر، با برسم، با زبان خرد «منتره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با
سخن رسا و از او چنین خواستار شد:

۲۶

ای درواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا! این کامیابی ارزانی دار که «هوتوسا» ی نیک و بزرگوار را بر آن دارم که همراه
دینی ببندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند؛ که به دین مزداپرستی من
بگردد و آن را دریابد؛ که انجمن مرا، مایه‌ی آوازه‌ی نیک شود.

۲۷

درواسپ توانای مزدا آفریده‌ی اشون پناه‌بخش - که خواستار زور نیاز کننده و به
آیین پیش کش آورنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید ...

۲۹

کی گشتاسپ [گشت‌اسب] گرنامه‌ی در کرانه‌ی آب‌یتیا، صد اسب و هزار گاو و
ده هزار گوسفند، او را پیش‌کش آورد و زور نیاز کنان، چنین خواستار شد:

۳۰



ای درواسپ! ای نیک! ای توانا ترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که با «اشنت اورونت» پسر «ویسپ ثورواشتی»
«که خود سرتیز و گردن ستبر دارد و دارای هفتصد اشتر است - در پشت»
زینیاور خویذاهه «بجنگم و بر او پیروز شوم.

مرا این کامیابی ارزانی دار که با «ار جاسپ خیون» گناه کار بجنگم و بر او پیروز
شوم؛ که با «درشینیک» دیوپرست بجنگم و بر او پیروز شوم...

۳۱

مرا این کامیابی ارزانی دار که «تثریاونت» دژدین را براندازم، که «سپینج
اوروشک» دیوپرست را براندازم؛ که دیگر باره «همای» و «واریذکنا» را از
سرزمین خیون ها، به خانمان بازگردانم؛ که سرزمین های خیون ها را برافکنم:
پنجاه ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صدهزارها.

۳۲

درواسپ توانای مزدا آفریده‌ی اشسون پناه بخش - که خواستار زور نیاز کننده و به
آیین پیش کش آورنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید...



چهارم - مهر یشت

در این یشت، چند آگاهی بوم‌نگاری (جغرافیایی) درباره‌ی سرزمین‌های ایران وجود دارد و نیز آگاهی‌های ارزش‌مندی درباره‌ی جنگ‌افزارها:

کرده‌ی چهارم

۱۴

آن‌جا که شهریاران دلیر، رزم‌آوران بسیار بسیج کنند.
آن‌جا که چارپایان را کوهساران بلند و چراگاه‌های فراوان هست.
آن‌جا که دریاهاى ژرف و پهناور هست.
آن‌جا که رودهای پهناور و ناوتاک با انبوه خیزاب‌های خروشان، به «ایشکت»
و «پوروت» می‌خورد و به سوی مرو و هرات و سغد و خوارزم می‌شتابد.

۱۵

مهر توانا بر «ارزهی»، «سوهی»، «فردذفشو»، «ویدذفشو»، «واوروبرشتی»،
«واوروچرشتی» و بر این کشور «خونیرث» درخشان - پناه‌بی‌گزند و آرام‌گاه
ستوران - بنگرد.

کرده‌ی بیست و چهارم

۹۵

... آن‌که پس از فرو رفتن خورشید، به فراخنای زمین پای نهد. هر دو پایانه‌ی این
زمین پهناور گوی سان دور کرانه را پیساود و آن‌چه را در میان زمین و آسمان است
، بنگرد.

۹۶



گیزی صد گره و صد تیغه بر دست گیرد و به سوی مردان [همستار] نشانه رود و آنان را از پای درافکند. گیزی از فلز زرد ریخته و از زر سخت ساخته که استوارترین و پیروز [ی بخش] ترین رزم افزار است.

۹۷

اهریمن همه تن مرگ، در برابر او به هراس افتد.
[دیو] خشم نیرنگ باز مرگ ازان، در برابر او به هراس افتد.
بوشاسپ دراز دست، در برابر او به هراس افتد.
همه‌ی دیوان پنهان و دروندان ورن، در برابر او به هراس افتند.

کرده‌ی بیست و هشتم

۱۱۲

... آن که سپر سیمین [بر دست] و زرهی زرین در بر، با تازیانه گردونه می‌راند.
آن سرور نیرومند دلیر؛ آن یل کارآزموده.
راه‌هایی که مهر، از پی دیدار سرزمین‌های مهرستایان می‌پیماید، روشن است و
از دشت‌های پهناور و دور کرانه‌ای می‌گذرد که چارپایان و مردمان، آزادانه در آن‌ها
در گردشند.

۱۲۸

در گردونه‌ی مهر فراخ چراگاه، هزار کمان خوش ساخت هست که بسی از
آن‌ها به زه «گوسن» آراسته است.
تیر از این کمان‌ها به شتاب نیروی خیال پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال، به
سوی سر دیوان پرواز گیرد.

۱۲۹

در گردونه‌ی مهر فراخ چراگاه، هزار تیر به پر کرکس نشانده‌ی زرین ناوک با
سوفارهایی از استخوان خوش ساخت هست که بسی از چوبه‌های آن‌ها، آهنین
است.
این تیرها به شتاب نیروی خیال، پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال، به سوی سر
دیوان پرواز گیرد.

۱۳۰

در گردونه‌ی مهر فراخ چراگاه، هزار نیزه‌ی تیز تیغه‌ی خوش ساخت هست که به
شتاب نیروی خیال، پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال، به سوی سر دیوان پرواز



گیرد.

در گردونه‌ی مهر فراخ چراگاه، هزار «چکش» دو تیغ‌ی پولادین خوش ساخت هست که به شتاب نیروی خیال، پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال، به سوی سر دیوان پرواز گیرد.

۱۳۱

در گردونه‌ی مهر فراخ چراگاه، هزار دشنه‌ی دو سر خوش ساخت هست که به شتاب نیروی خیال، پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال، به سوی سر دیوان پرواز گیرد...

۱۳۲

در گردونه‌ی مهر فراخ چراگاه، گرز زیبای سبک پرتاب صد گره‌ی صد تیغ‌ای هست که [آن را] به سوی مردان [همستار] نشانه رود و آنان را از پای درآورد. گرسی از فلز زرد ریخته و از زر سخت ساخته که استوارترین و پیروزی‌بخش‌ترین رزم‌افزاری است که به شتاب نیروی خیال، پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال، به سوی سر دیوان رود.

۱۳۳

پس از کشتن دیوان، پس از برانداختن مهر دروجان، مهر فراخ چراگاه، سواره از فراز «ارزهی»، «سَوهی»، «فردذفشو»، «ویدذفشو»، «واوروبرشتی»، «واوروجرشتی» و این کشور در خشان «خونیرث» بگذرد.

۱۳۴

براستی، اهریمن همه تن مرگ به هراس افتد.
براستی، [دیو] خشم نیرنگ‌باز مرگ ارزان، به هراس افتد.
براستی، پوشاسپ دراز دست به هراس افتد.
براستی، همه‌ی دیوان پنهان و دروندان ورن به هراس افتند.



پنجم-رشن یشت

رشن یشت، دارای آگاهی‌های زیاد بوم‌نگاری (جغرافیایی) است و از همه مهم‌تر این که در بند ۱۷، کلید رمزگشایی از «داستان سیمرغ» را به دست می‌دهد:

۹

ای رشن اشون!
اگر تو در کشور «ارزهی» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۰

ای رشن اشون!
اگر تو در کشور «سوهی» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۱

ای رشن اشون!
اگر تو در کشور «فرددفشو» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۲

ای رشن اشون!
اگر تو در کشور «ویددفشو» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۳

ای رشن اشون!
اگر تو در کشور «واوروبرشتی» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۴



ای رشن اشون!

اگر تو در کشور «واورو جرشتی» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۵

ای رشن اشون!

اگر تو در این کشور در خشان «خونیرث» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۶

ای رشن اشون!

اگر تو در دریای فراخ کرت هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۷

ای رشن اشون!

اگر تو بر بالای درختی باشی که آشیانه‌ی سیمرغ در آن است و در میان دریای فراخ کرت برپاست، درختی که در بردارنده‌ی داروهای نیک و داروهای کارگر است و پزشک همگان خوانندش؛ درختی که بذر همه‌ی گیاهان در آن نهاده شده است، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۸

ای رشن اشون!

اگر تو در سرچشمه‌ی رود «رنگ‌ها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۱۹

ای رشن اشون!

اگر تو در دهانه‌ی رود «رنگ‌ها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۲۳

ای رشن اشون!

اگر تو بر فراز کوهساران درخشان و بسیاررشته‌ی البرز هم باشی، البرزی که از ستیغ آن، مه برنخیزد... ما ترا به یاری همی خوانیم.

۲۴

ای رشن اشون!

اگر تو بر فراز کوه همه‌جا سستوده و زرین «هکر» هم باشی - آن‌جا که اردر



آناهیتا، از بلندای هزار آدمی فرو ریزد - ما ترا به یاری همی خوانیم...

۲۵

ای رشن اشون!

اگر تو بر ستیغ کوه البرز هم باشی - آن جا که ستارگان و ماه و خورشید، گرداگرد
آن چرخانند - ما ترا به یاری همی خوانیم...

۲۶

ای رشن اشون!

اگر تو در سپهر ستاره‌ی « و نند » مزدا آفریده هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم...

۲۷

ای رشن اشون!

اگر تو در سپهر ستاره‌ی تشتر رایومند فره‌مند هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم...

۲۸

ای رشن اشون!

اگر تو در سپهر ستاره‌ی هفت رنگ هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۲۹

ای رشن اشون!

اگر تو در سپهر ستارگان دربردارنده‌ی تخمه‌ی آب‌ها هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم...

۳۰

ای رشن اشون!

اگر تو در سپهر ستارگان دربردارنده‌ی تخمه‌ی زمین هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم...

۳۱

ای رشن اشون!



اگر تو در سپهر ستارگان دربردارنده‌ی بذر گیاهان هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم...

۳۲

ای روشن اشون!
اگر تو در سپهر ستارگانی باشی که از آن «سپندمینو» اند، ما ترا به یاری
همی خوانیم...

۳۳

ای روشن اشون!
اگر تو در سپهر ماه دربردارنده‌ی تخمه‌ی گاوهم باشی ما ترا به یاری همی خوانیم
...

۳۴

ای روشن اشون!
اگر تو در سپهر خورشید تیز اسب هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۳۵

ای روشن اشون!
اگر تو در جو فروغ بی آغاز هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...

۳۶

ای روشن اشون!
اگر تو در فروغ بهشت پاکان هم باشی - آن‌جا که سرای همه‌ی خوشی‌هاست - ما
ترا به یاری همی خوانیم...

۳۷

ای روشن اشون!
اگر تو در زمان درخشان هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم...



ششم - فروردین یشت

بند ۸۷ این یشت، از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است و اشاره سراسر به شگل‌گیری دولت‌مداری «ملت ایران» در پهنه‌ی فلات ایران دارد. در این جا به روشنی، به همبسته‌ی «خون» و «خاک» اشاره می‌شود. هم‌چنین اشاره دارد، به نخستین کسی که دین زرتشتی را پذیرفت و نیز، فهرستی از مردان سرزمین‌های ایرانی را به دست می‌دهد و هم‌چنین به سرزمین‌های سه‌گانه‌ی ایران، توران و سیریم اشاره دارد.^{۳۳}

کرده‌ی بیست و چهارم

۸۷

فروشی کیومرث اشون را می‌ستاییم، نخستین کسی
که... از او، خانواده‌ی سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانیان، پدید آمد...

کرده‌ی سی و یکم

۱۴۳

از بند ۹۶ تا پایان بند ۱۴۳ (= پایان کرده‌ی سی‌ام) فهرست بلندی از نام‌های اشونان و نام‌آورانی را در بر می‌گیرد که فروشی آنان ستوده می‌شود. از آن جا که آوردن این همه نام دشوار اوستایی در این جا، خواننده‌ی فارسی زبان امروزی را سودی ندارد، این بندها را حذف می‌کنیم و تنها برخی از نام‌های مشهور را که در اساطیر و حماسه و ادب ایران جای ویژه‌ای دارند، در این یادداشت می‌آوریم:
«ایست‌واستر» (= ایسدواستر) و «اوروت‌نر» (= اروتدئر) و «هورچیر» (= خورشیدچهر) پسران زرتشت، «گوی ویشتاسپ» (= کی گشتاسپ یا



گشتاسب در شاهنامه)، «زیری ویری» (= زیر در شاهنامه) برادر گشتاسب، «پشوتو» و «سپتودات» (= پشوتن و اسفندیار در شاهنامه) پسران گشتاسب، «بسیتری» (= نستور در شاهنامه که درست آن بستور است) پسر زیر، «کوارسمن» (= گرزم در شاهنامه)، «فرشوشتر» و «جاماسپ» دو برادر از خاندان «هو» (یا هوگو) از نام‌آوران دربار گشتاسب و نخستین پیروان دین زرتشت که نام دومی (جاماسب) در شاهنامه هم آمده است، «تریت» (= اترط در شاهنامه) پدر گرشاسب،

«یوایش» از خاندان «فریان» تورانی (= یوشت فریان در مرزبان‌نامه)، «اوخشیتارت» (= اوشیدر یا هوشیدر یا هوشیدربامی) و «اوخشیتنم» (= اوشیدر ماه یا هوشیدر ماه) و «استوتارت» سوشیانت‌ها یا رهاندگان دین مزداپروستی، «ییم» پسر «ویونگهوت» [جم‌فرزند ویونگهان] (= جم یا جمشید در شاهنامه یا جاهای دیگر)، «ثریتون» پسر «آتوی» (= فریدون پسر آتیین در شاهنامه)، «اوشنر» وزیر کاووس که به دانا یا زیرک مشهور است، «اوزو» پسر «توماسپ» (= زو و پسر طهماسب در شاهنامه)، «اگریث» (= اگریث در شاهنامه و متن‌های دیگر) برادر افراسیاب، «منوش چتر» از خاندان «ایریاو» (= منوچهر نبیره‌ی ایرج در شاهنامه)، «کوی‌کوات» (= کیکباد در شاهنامه)، «کوی‌اوسدن» (= کی‌کاووس یا کاووس در شاهنامه)، «کوی‌سیاورشن» (= سیاوش یا سیاوخش یا سیاووش در شاهنامه و متن‌های دیگر)، «کوی‌هوسرو» (= کی‌خسرو یا خسرو در شاهنامه و جاهای دیگر)، «کرساسپ» (= گرشاسب در شاهنامه و گرشاسب‌نامه و متن‌های دیگر)، «هوشینگ» (= هوشنگ در شاهنامه)، «هووی» دختر فرشوشتر و همسر زرتشت

«فرنی» و «ثریتی» و «پوروچیستا» دختران زرتشت، «هوتوسا» از خاندان نوذر همسر کی‌گشتاسب، دوشیزگان «سروت‌فذری» و «ونگه‌فذری» و «اردت‌فذری» (یا «ویسپ‌تورویری») مادران سوشیانت‌ها یا رهاندگان سه‌گانه‌ی دین مزداپروستی که هر سه از تخمه‌ی یا فره‌ی زرتشت در دریاچه‌ی هامون آبستن می‌شوند و در پایان کار جهان هر کدام با فاصله‌ی زمانی یک هزاره از دیگری، فرزند خود را به جهان می‌آورند.

فروشی‌های اشون مردان سرزمین‌های ایرانی را می‌ستاییم.
فروشی‌های اشون زنان سرزمین‌های ایرانی را می‌ستاییم.
فروشی‌های اشون مردان سرزمین‌های تورانی را می‌ستاییم.
فروشی‌های اشون زنان سرزمین‌های تورانی را می‌ستاییم.
فروشی‌های اشون مردان سرزمین‌های سیریم را می‌ستاییم.
فروشی‌های اشون زنان سرزمین‌های سیریم را می‌ستاییم.



۱۴۴

فروشی‌های اشون مردان سرزمین‌های ساینی را می‌ستاییم.
فروشی‌های اشون زنان سرزمین‌های ساینی را می‌ستاییم.
فروشی‌های اشون مردان سرزمین‌های داهی را می‌ستاییم.
فروشی‌های اشون زنان سرزمین‌های داهی را می‌ستاییم.

۱۴۵

فروشی‌های اشون مردان همه‌ی سرزمین‌ها را می‌ستاییم.
فروشی‌های اشون زنان همه‌ی سرزمین‌ها را می‌ستاییم.
همه‌ی فروشی‌های نیک‌توانای پاک‌اشونان را از گیومرت تا سوشیانت پیروزمند
می‌ستاییم.



هفتم - بهرام یشت

این یشت، اشاره‌ی کوتاهی به فریدون و ضحاک دارد:

کرده‌ی چهاردهم

۴۰

آن پیروزی که فریدون دلیر داشت؛ کسی که آزی‌دهاک را فرو کوفت؛ [آزی‌دهاک
[سه پوزه‌ی سه کله‌ی شش چشم را، آن دارنده هزار] گونه] چالاکی را، آن دیو
بسیار نیرومند دروج را، آن دروند آسیب‌رسان جهان را که اهریمن، برای تباه
کردن جهان‌اشه، به پتیارگی در جهان استومند، بیافرید.



هشتم-رام‌یشت

در این یشت، از ایران‌ویج و بسیاری از شاهان و پهلوانان و بزرگان ایران کهن نام برده شده است:

کرده‌ی یکم

۲

آفریدگار اهوره مزدا در ایران‌ویج بر کرانه‌ی [رود] دایی تیای نیک، بر تخت زرین
، بر بالشی زرین، بر فرش زرین... او را بستود...

۳

... و از وی خواستار شد:

ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که آفرینش آنگرمینو را در هم شکنم و آفرینش سپند
مینورا پاس دارم.

۴

اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و آفریدگار اهوره مزدا، کامروا
شد.

کرده‌ی دوم

۷

هوشنگ پیشدادی در پای کوه البرز به فلز پیوسته (?)، بر تخت زرین، بر بالشی
زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، بادستان سرشار او را بستود...

۸

... و از وی خواستار شد:



ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که دو سوم از دیوان مزدیری و دُرُوندان ورن را برافکنم.

۹

اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوشنگ پیشدادی کامروا شد.

کرده‌ی سوم

۱۱

تهمورث زیناوند بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار او را بستود...

۱۲

... و از وی خواستار شد:

ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه‌ی دیوان و مردمان [دروند]، بر همه‌ی جادوان و پریان پیروز شوم؛ که اهریمن را به پیکر اسبی درآورم و سی سال [سوار بر او] تادو کرانه‌ی زمین تاخت آورم.

۱۳

اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و تهمورث کامروا شد.

کرده‌ی چهارم

۱۵

جمشید خوب رمه در پای کوه بلند سراسر درخشان و زرین هَکَر، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود ...

۱۶

... و از وی خواستار شد:

ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که فرهمندترین مردمان باشم، که در میان مردمان، هورچهر باشم؛ که به شهریاری خویش، جانوران و مردمان را بی‌مرگ و آب‌ها را و گیاهان را نخشکیدنی و خوراک‌ها را، نکاستنی کنم.

به شهریاری جم دلیر، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه رش آفریده



۱۷

اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و جمشید کامروا شد...

۱۹

اژی دهاک سه پوزه در «کوبرینت» ی سخت راه، بر تخت زرین، بر بالش زرین،
بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۲۰

... و از وی خواستار شد:

ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که همه ی هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۲۱

اندروای زبردست، این کامیابی را به ستایشگر، به آرزومند و به ناجوانمرد نیاز
کننده ی زور، ارزانی نداشت...

کرده ی ششم

۲۳

فریدون پسر آتیین از خاندان توانا، در سرزمین چهار گوشه ی ورن، بر تخت زرین
، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را
بستود...

۲۴

... و از وی خواستار شد:

ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من «اژی دهاک»؛

[اژی دهاک] سه پوزه ی سه کله ی شش چشم، آن دارنده ی هزار [گونه] جالاک،
آن دیو بسیار زورمند دروج، آن دروند آسیب رسان جهان، آن زورمندترین دروجی
که اهریمن برای تباہ کردن جهان اشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید -
پیروز شوم و...

۲۵

اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و فریدون کامروا شد...

کرده ی هفتم



۲۷

گرشاسپ دلیر در «گوذ» آبشار رنگ‌های مزدا آفریده، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۲۸

... و از وی خواستار شد:

ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بتوانم کین برادر خویش

«اورواخشیه» را از «هیتاسپ» بخواهم و او را بکشم و تن او را به گردونه‌ی خود بکشم؛ همان سان که با «اشتی گفیه» سرور، با «انوگفیه» ی بزرگ و با «گندرو» - که در آب می‌زیست - کردم.

۲۹

اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و گرشاسپ کامروا شد.

کرده‌ی هشتم

۳۱

«اوروسار» بزرگ در جنگل سپید، در برابر جنگل سپید، در میان جنگل سپید، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار، او را بستود...

۳۲

... و از وی خواستار شد:

ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که پهلوان سرزمین‌های ایرانی استوار دارنده‌ی کشور - [کی] خسرو - ما را نکشد؛ که خویشتن را از چنگ کی خسرو بتوانم رهاند...

۳۳

اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت

[نداشت] و کی خسرو کامروا شد...

کرده‌ی نهم

۳۵

«هوتوسا» دارنده‌ی برادران بسیار از خاندان نوذر، بر تخت زرین، بر بالش



، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود ...

۳۶

... و از وی خواستار شد:

ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که در خانه‌ی گشتاسپ، گرامی و دوست‌داشتنی و
خوب پذیرفته باشم.

۳۷

اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوتوسا کامروا شد ...



نهم- اَرت یشت یا اشی یشت

در این یشت نیز از شاهان و پهلوانانِ کهن ایران یاد شده است:

کرده‌ی سوم

۲۴

هوشنگ پیشدادی در پای [کوه] البرز بلندزیبای مزدا آفریده، او را بستود...

۲۵

... و از وی خواستار شد:

ای اشی نیک بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه‌ی دیوان مزدوری چیره شوم؛ که من از بیم

دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که دیوان - ناگزیر - از من هراسان و گریزان

شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

۲۶

اشی نیک بزرگوار، شتابان فرارسید و هوشنگ پیشدادی را کامروا کرد...

کرده‌ی چهارم

۲۸

جمشید خوب رمه بر فراز [کوه] البرز، او را بستود...

۲۹



... و از وی خواستار شد:

ای اشی نیک بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگان مزدا را گله‌ها بپرورم؛ که آفریدگان مزدا را
جاودانگی بخشم...

۳۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگان مزدا دور بدارم؛ که ناتوانی بیری و مرگ را
از آفریدگان مزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگان مزدا
دور بدارم.

۳۱

اشی نیک بزرگوار، شتابان فرارسید و جمشید خوب رمه را کامروا کرد...

کرده‌ی پنجم

۳۳

فریدون پسر آتیین از خاندان توانادر سرزمین چهار گوشه‌ی ورن، او را بستود...

۳۴

... و از وی خواستار شد:

ای اشی نیک بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر آزی‌دهاک سه پوزه‌ی سه کله‌ی شش
چشم، آن دارنده‌ی هزار [گونه] چالاک، آن دیو بسیار نیرومند دروج، آن دروند
آسیب‌رسان جهان، آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردن جهان
آشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید، پیروز شوم...

۳۵

اشی نیک بزرگوار، شتابان فرارسید و فریدون پسر آتیین را کامروا کرد.

کرده‌ی هفتم

۴۱

[کی] خسرو، پهلوان سرزمین‌های ایرانی و استوار دارنده‌ی کشور، او را بستود...

۴۲

... و از وی خواستار شد:



ای اشی نیک بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من پسر خون‌خواه سیاوش - افراسیاب تباه‌کار
تورانی را در کرانه‌ی دریاچه‌ی ژرف و پهناور چی چست، به خون‌خواهی سیاوش
نامور - که ناجوانمردانه کشته شد - و به کین‌خواهی اغریث دلیر، بکشم!

۴۳

اشی نیک بزرگوار شتابان فرا رسید و [کی] خسرو، پهلوان سرزمین‌های ایرانی و
استواردارنده‌ی کشور را کامروا کرد.



دهم - اشتادشت

این یشت درباره‌ی فر ایرانی گفته‌هایی دارد و نیز اشاره دارد به دوران یخ‌بندان و پناه گرفتن ایرانیان در ورجم کرد و هم‌چنین خشک‌سالی دراز مدت حاکم بر فلات ایران:

۱

اهوره مزدا، به سپیتمان زرتشت گفت:
من فر ایرانی را بیافریدم که از ستور بر خوردار، خوب رمه، توانگر و فره‌مند است
: خرد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم آمده، بخشد؛ از را در هم شکند و دشمن
را فرو کوید.

۲

فر ایرانی، اهریمن پرگزند را شکست دهد؛ خشم خونین درفش را شکست
دهد... یخ [بندان] در هم افسرده را شکست دهد؛ اپوش دیو را شکست دهد؛
سرزمین‌های انیران را شکست دهد.



یازدهم-زامیادشت (کیان یشت)

در بندهای نخست این یشت، آگاهی‌های بوم‌نگاری (جغرافیایی) درباره‌ی سرزمین‌های ایرانی به چشم می‌خورد و نیز اشاره‌های گسترده‌ای به «فر»، فر ایرانی و فرِ کیانی دارد. هم‌چنین از شاهان و پهلوانان نیز نام برده شده است. به ویژه در این یشت، به گونه‌ی گسترده به داستان گرشاسب (گرشاسب)، اشاره شده است:

۱

ای سپیتمان زرتشت!
نخستین کوهی که از این زمین برکشیده شد، «البرز» بلند است که همه‌ی سرزمین‌های باختری و خاوری را فرا گرفته است.
دومین کوه «زردز» است که از آن سوی «منوش» نیز همه‌ی سرزمین‌های باختری و خاوری را فرا گرفته است.

۲

از این کوه‌ها، «اوشیدم»، «اوشیدرن» و رشته کوه «ارزیفیه» سر بر زد.
ششمین کوه «ارزور»، هفتمین «بومیه»، هشتمین «زودیت»، نهمین «مزیشونت»، دهمین «انتردنگهو»، یازدهمین «ارزیش»، دوازدهمین «وایتی گئس»...

۳

... و «آدرن» و «بین» و «ایشکتاوپایری سَن» (که پوشیده از برف است اندکی از برف آن آب می‌شود).



دو رشته کوه «همنکون»، هشت رشته کوه «وشن»، هشت ستیغ «اورونت» و چهار کوه «ویدون».

۴

«انزخ»، «مننخ»، «واخذریک»، «اسیه»،
«تودسک»، «ویشو»، «دروشیشونت»، «سایریونت»، «نگهوشمنت»،
«کپیو» و «انتر کنگه».

۵

«سیچی دو»، «اهورن»، «رئمن»، «اش ستمبن»، «اورونیووا یدیمیدک»،
«اسنونت»، «اوشم»، «اوست خوارنه»، «سیامک»، «وفریه»، «واوروش».

۶

«یهیمیه جتره»، «اذوتو»، «سپیتورنه»،
«سپتودات»، «کدرواسپ»، «کوایریس»، «ستیغ»،
«بروسرین»، «برن»، «کوه فرایه»، «اودریه»،
«رئونت» و کوه‌های دیگر که از این پیش، مردمان بدان‌ها نام دادند، از آن‌ها
گذشتند و اندیشیدند.

۷

ای سپیتمان زرتشت!
پس این چنین، دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه است.

۸

هر اندازه که این کوه‌ها زمین را فرا گرفته است، به همان اندازه، آفریدگار،
آترپاتان، ارتشتاران و برزیگران ستور پرور را از آن‌ها بهره بخشید.

کرده‌ی یکم

۹

فرکیانی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم؛ [آن‌فر] بسیار ستوده، زبردست،
پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است ...

۱۳

برای فر و فروغش، من او را - فرکیانی نیرومند مزدا آفریده را - بانماز [ی به بانگ



[بلند و با زور می ستاییم .

فر کیانی نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم با هوم آمیخته به شیر ، با برسم ، با زبان خرد و « منتره » ، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک] ، با زور و با سخن رسا .

کرده‌ی چهارم

۲۶

... [فر کیانی نیرومند مزدا آفریده] که دیر زمانی از آن هوشنگ پیشدادی بود ؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و کوی‌های ستمکار و کرپ‌ها چیره شد و دو سوم از دیوان مزندری و دروندان ورن را برانداخت ...

کرده‌ی پنجم

۲۸

... [فر کیانی نیرومند مزدا آفریده] که از آن تهمورث زیناوند بود ؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و کوی‌های ستمکار و کرپ‌ها چیره شد .

۲۹

... چنان که بر همه‌ی دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان چیره شد و اهریمن را به پیکر اسبی درآورد و سی سال سوار بر او ، به دو کرانه‌ی زمین همی تاخت ...

کرده‌ی ششم

۳۱

... [فر کیانی نیرومند مزدا آفریده] که دیر زمانی از آن جمشید خوب رمه بود ؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و کوی‌های ستم‌کار و کرپ‌ها ، چیره شد .

۳۲

آن که دارایی و سود - هر دو - را از دیوان بر گرفت .
 فراوانی و گله - هر دو - را از دیوان بر گرفت .
 خشنودی و سرافرازی - هر دو - را از دیوان بر گرفت .
 به شهریاری او ، خوردنی و آشامیدنی نکاستنی ، جانوران و مردمان - بی‌مرگ و آب‌ها و گیاهان - هر دو - نخشکیدنی بودند .



۳۳

به شهر یاری او، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری، نه مرگ و نه رشک دیو آفریده.
این چنین بود پیش از آن که او دروغ گوید؛ پیش از آن که او دهان به سخن دروغ
بیالاید.

۳۴

پس از آن که او به سخن نادرست دروغ دهان بیالود، فر آشکارا، به کالبد مرغی از
او به بیرون شتافت.
هنگامی که جمشید خوب رمه دید که فر از وی بگسست، افسرده و سرگشته همی
گشت و در برابر دشمنی [دیوان]، فرو ماند و به زمین پنهان شد.

۳۵

نخستین بار فر بگسست؛ آن فر جمشید، فر جم پسر ویونگهان به کالبد مرغ
وارغن به بیرون شتافت.
این فر [از جم گسسته] را مهر فراخ چراگاه - [آن] هزار گوش ده هزار چشم -
برگرفت.
مهر شهریار همه ی سرزمین ها را می ستاییم که اهوره مزدا او را فره مندترین
ایزدان مینوی بیافرید.

۳۶

دومین بار فر بگسست؛ آن فر جمشید، فر جم پسر ویونگهان به پیکر مرغ
وارغن ...

۳۷

آن که از دیوهاک را فرو کوفت؛ [از دیوهاک] سه پوزه ی سه کله ی شش چشم
را آن دارنده ی هزار [گونه] چالاک را؛ آن دیو بسیار زورمند دروج را آن دروند
آسیب رسان جهان را آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردن جهان
آشه به پتیارگی در جهان استومند بیافرید.

۳۸

سومین بار فر بگسست؛ آن فر جمشید، فر جم پسر ویونگهان به کالبد مرغ
وارغن به بیرون شتافت.



این فر [از جم گسسته] را گر شاسپ نریمان بر گرفت که - به جز زرتشت - در دلیری و مردانگی، زورمندترین مردمان بود ...

۳۹

... که زور و دلیری مردانه بدو پیوست.
ما آن دلیری بر پای ایستاده، ناخفته، در بستر آرمیده و بیدار، آن دلیری به گر شاسپ پیوسته را می ستاییم.

۴۰

آن که اژدهای شاخدار را بکشت؛ آن اسب اوبار مرد اوبار را، آن زهرآلود زرد رنگ را که زهر زردگونش، به بلندای نیزه‌ای روان بود.
هنگام نیم‌روز، گر شاسپ در آوندی آهنین بر پشت آن [اژدها] خوراک می پخت.
آن تباهکار، از گرما خوی‌ریزان، ناگهان از زیر [آن آوند] آهنین فراز آمد و آب جوشان را پیراگند.
گر شاسپ نریمان، هراسان به کناری شتافت.

۴۱

آن که «گندرو» ی زرین پاشنه را کشت که پوزه گشاده، به تباه کردن جهان استومند، برخاسته بود ...

کرده‌ی هفتم

۴۶

سپندمینو و انگر مینو، به چنگ آوردن این فر ناگرفتنی را کوشیدند و هر یک از آن دو، چالاک‌ترین پیک‌های خویش را در پی آن فرستاد.
سپندمینو، پیک‌های خویش بهمن و اردی بهشت و آذر مزدا اهوره را گسیل داشت و انگر مینو، پیک‌های خود را «اک من» و خشم خونین درفش و اژی دهاک و «سپیتور» را - آن که تن جم را به اره دو نیم کرد - روانه داشت.

۴۷

پس آن گاه، آذر مزدا اهوره این چنین اندیشه کنان به پیش خرامید:
- «من این فر ناگرفتنی را به چنگ آورم»
اما اژی دهاک سه پوزه‌ی زشت‌نهاد، این چنین پر خاش کنان از پی او بشتافت

۴۸



ای آذر مزدا اهوره!

وایس رو که اگر تو این فر ناگرفتنی را به چنگ آوری، هر آینه من تو را یک باره نابود کنم؛ بدان سان که نتوانی زمین اهوره آفریده را روشنایی بخشی. آن گاه آذر، اندیشناک از بیم [تباهی] زندگی و برای نگاهداشت جهان اشته، دست‌ها را وایس کشید؛ چه، ازی دهاک سهمگین بود.

۴۹

پس از آن، ازی دهاک سه پوزه‌ی زشت‌نهاد، این چنین اندیشه‌کنان بشتافت: «من این فر ناگرفتنی را به چنگ آورم.» اما آذر مزدا اهوره این چنین پرخاش‌کنان از پی او شتافت:

۵۰

ای ازی دهاک سه پوزه!

وایس رو که اگر تو این فر ناگرفتنی را به چنگ آوری، هر آینه من تو را از پی بسوزانم و بر پوزه‌های تو، آتش برافروزم؛ بدان سان که نتوانی [برای] تباه کردن جهان اشته را بر زمین اهوره آفریده، گام نهی. آن گاه ازی دهاک، اندیشناک از بیم [تباهی] زندگی، دست‌ها را وایس کشید؛ چه، آذر سهمگین بود.

۵۱

فر به دریای فراخ کُرت جست.

آن گاه آپام‌نپات تیزاسب، دریافت و آرزو کرد که آن را به چنگ آورد: «من این فر ناگرفتنی را به چنگ آورم از تک دریای ژرف، از تک دریاهای ژرف.

کرده‌ی هشتم

۵۶

افراسیاب تورانی تباہکار به آرزوی ربودن فر ناگرفتنی - [فری] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زرتشت‌اشون است - جامه از تن بر گرفت و برهنه به دریای فراخ کُرت جست و شناکان، در پی فر شتافت. فر تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچه‌ی خسرو» از دریای فراخ کُرت پدید آمد.

۵۷



ای سپیتمان زرتشت!

آن‌گاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای فراخ‌کرت برآمد: ...
 - «من نتوانستم این‌فر را - [فری را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های
 ایرانی وزرتشت اشون است» - بریایم...

۵۸

... اینک همه‌ی تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را به هم درآمیزم تا اهوره‌مзда به
 تنگنا افتد!

ای سپیتمان زرتشت!

آن‌گاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، [دیگر باره] خود را به دریای فراخ‌کرت
 افگند.

۵۹

پس دومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودن فر ناگرفتنی - [فری] که هم اکنون و
 از این پس، از آن تیره‌های ایرانی وزرتشت اشون است - جامه از تن بر گرفت و
 برهنه به دریای فراخ‌کرت جست و شناکان در پی فر شتافت.
 فر تاختن گرفت و [از دست‌رس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «
 دریاچه‌ی ونگه‌زاده» از دریای فراخ‌کرت پدید آمد.

۶۰

ای سپیتمان زرتشت!

آن‌گاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای فراخ‌کرت برآمد: ...
 - «من نتوانستم این‌فر را - [فری را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های
 ایرانی وزرتشت اشون است» - بریایم...

۶۱

... اینک همه‌ی تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را به هم درآمیزم تا اهوره‌مзда به
 تنگنا افتد!

۶۲

پس سومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودن فر ناگرفتنی - [فری] که هم اکنون و
 از این پس، از آن تیره‌های ایرانی وزرتشت اشون است - جامه از تن بر گرفت و
 برهنه به دریای فراخ‌کرت جست و شناکان در پی فر شتافت.
 فر تاختن گرفت و [از دست‌رس او] بدر رفت. از آن جاست که شا...



به نام «اوژدان ون» از دریای فراخ کرت پدید آمد.

۶۳

ای سپیتمان زرتشت!

آن گاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای فراخ کرت برآمد: ...

۶۴

او نتوانست این فر را - [فری را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زرتشت‌اشون است - بر باید.

برای فر و فروغش، من او را - فر مزدا آفریده‌ی ناگرفتنی را - با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می‌ستایم.

فر نیرومند مزدا آفریده‌ی ناگرفتنی را می‌ستاییم با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مشره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا.

کرده‌ی نهم

۶۶

... [فری] که از آن کسی است که خاستگاه شهر یاری وی، جای فرو ریختن رود

«هیرمند» به دریاچه‌ی

«کیان‌سیه» [کیان‌سول است؛ آن‌جا که کوه «اوشیدم» سر بر کشیده است و از کوه‌های گرداگرد آن، آب فراوان فراهم آید و سرازیر شود.

۶۷

رودهای «خواسترا»، «هووسپا»، «فردنا»، «خوارنگهیتی» زیبا، «اوستویتی» «توانا»، «اورودا» ی‌دارای چراگاه‌های فراوان، «ارزی» و «زرنومیتی» به سوی دریاچه‌ی کیان‌سیه روان شود و بدان فرو ریزد.

هیرمند را یومند فرهمند - خیزاب‌های سپید برانگیزد و سرکشی کند - به سوی آن روان شود و بدان فرو ریزد...

۶۸

... نیروی اسبی از آن اوست. نیروی اشتری از آن اوست. نیروی مردی از آن اوست. فر کیانی از آن اوست.

ای زرتشت‌اشون!

چندان فر کیانی در اوست که می‌تواند همه‌ی سرزمین‌های انیران را بر کند و در خود فروبرد.



۶۹

پس آن گاه در آن جا، آنان (انیران) سرگشته شوند و گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما را دریابند.
این چنین، فرکیانی پناه تیره‌های ایرانی و جانوران پنج‌گانه و یاری‌رسان اشون مردان و دین‌مردا پرستی است...

کرده‌ی دهم

۷۱

... [فری] که به «کی‌قباد» پیوست؛ که از آن «کی‌ایوه»، [کی] «کاووس»، «کی‌آرش»، «کی‌پشین»، «کی‌بیارش» و «کی‌سیاوش» بود...

۷۲

... بدان‌سان که همه‌ی آنان - کیانیان - چالاک، همه پهلوان، همه پرهیزگار، همه بزرگ‌منش، همه چست و همه بی‌باک شدند...

۷۴

... [فری] که از آن کی‌خسرو بود. نیروی خوب بهم پیوسته‌اش را؛ پیروزی اهوره آفریده‌اش را؛ برتریش در پیروزی را؛ فرمان خوب روا شده‌اش را؛ فرمان دگرگون ناشدنی‌اش را؛ فرمان چیرگی‌ناپذیرش را؛ شکست بی‌درنگ دشمنانش را...

۷۷

... بدان‌سان که کی‌خسرو، بر دشمن نابکار چیره شد و در درازنای آوردگاه - هنگامی که دشمن تباه‌کار نیرنگ‌باز، سواره با او می‌جنگید - به نهان‌گاه گرفتار نیامد.
کی‌خسرو سرور پیروز، پسر خون‌خواه سیاوش دلیر - که ناجوانمردانه کشته شد - و کین‌خواه اغریث دلیر، افراسیاب تباه‌کار و برادرش گرسیوز را به بند درکشید...

کرده‌ی دوازدهم

۸۲

افراسیاب تورانی تباه‌کار، در همه‌ی هفت کشور زمین به جست‌وجوی فر [زر] بود.
افراسیاب تباه‌کار، در آرزوی فر زرتشت، همه‌ی هفت کشور را بییمود.



افراسیاب به سوی فرشتافت ... [اما زرتشت و فر] - هر دو - خود را واپس کشیدند و چنان که خواست من - اهوره مزدا - و دین مزدایپرستی بود ، به کام خواستار [ان شایسته] درآمدند ...

کرده‌ی سیزدهم

۸۴

... [فری] که از آن گشتاسپ بود که دینی اندیشید ؛ که دینی رفتار کرد .
بدان سان که او این دین را بستود ، دیوان دشمن [خوی] را از اشونان براند .

۸۷

کی گشتاسپ دلیر بر « تثریاونت » دژ دین و « پشن » دیوپرست و « ارجاسپ »
دروند و دگر « خیون » های تبه کار بدکنش چیره شد ...



بخش چهارم - ویسپرد

دفتر چهارم اوستا، «ویسپرتو» (ویسپرد) نام دارد. این بخش:^{۳۴}

در شیوه‌ی نگارش و موضوع، بسیار همانند «یسنه» است و سرودهای کوتاهی را

در ستایش ردان و پاکان و پارسایان و همه‌ی آفرینش نیک اهورایی در برمی‌گیرد.

برخی احتمال می‌دهند که «ویسپرد» در اصل، بخش و دفتر جداگانه‌ای از اوستا

نبوده؛ بلکه پیوست «یسنه» به شمار می‌آمده است...

در کرده‌ی دهم - بند یک - از هفت کشور جهان نام برده شده است. بعدها

، بوم‌نگاران (جغرافیادانان) دوره‌ی اسلامی از هفت کشور به عنوان هفت

اقلیم، سخن گفته‌اند.



بخش پنجم - خرده اوستا

خرده اوستا، به معنای اوستای کوچک است. این دفتر سرتاسر نیایش‌های دینی است و اگر هم نامی از شاهان و پهلوانان ایران کهن در آن هست، در رابطه با نیایش است. گردآورنده‌ی آن آذریاد مهراسپندان، موبدان موبد یا دستور بزرگ روزگار شاپور دوم ساسانی است:^{۳۵}

خرتک اوستاک [در پهلوی] یعنی «اوستای کوچک»، در واقع بخش ویژه و جداگانه‌ای از اوستا نیست؛ بلکه گزیده‌ای است از سراسر نامه‌ی دینی زرتشتیان که در نمازها، نیایش‌ها و جشن‌های گوناگون و هنگام سدره‌پوشی و کشتی‌بندی و در مراسم زناشویی و آیین یادبود در گذشتگان و جز آن، خوانده می‌شود. اندازه‌ی نوشتارهای «خرده اوستا» در دست‌نویس‌های مختلفی که از آن بر جای مانده، یک‌سان نیست و هر کس بنا بر نیازی که داشته، بخش‌های بیش‌تر یا کم‌تری را در دست‌نویس خود، گردآورده است، جای برخی از پاره‌های «خرده اوستا» را در بخش‌های موجود اوستا، می‌توان پیدا کرد؛ اما بعضی از قسمت‌های این گزیده، یادگار نسک‌های گم‌شده‌ی اوستاست.

برای آگاهی بیش‌تر، نگ:

خرده اوستا - نگارش و گردآوری - رشید شه‌مردان - انتشارات انجمن زرتشتیان ایران - بمبئی - چام ۱۸۰ بمبئی، سالمه شهریور و شهریور ماه ۱۳۰۸ یزدگری باستانی
خرده اوستا (یا ترجمه و تفسیر) - گردآورنده موبد اردشیر آذرگشسب - چاپ راستی - تهران، مهر ماه ۲
خرده اوستا، برگردان از دین‌دبیره - به کوشش رشید شه‌مردان - گزارش فارسی از دکتر حسین و



بخش ششم - ون دی داد (پیش داد)

ون دی داد (ون دی دات) یا قانون دیوستیز، فرجامین بخش اوستای نو، می‌باشد. ون دی داد، دارای ۲۲ فرگرد است که دو فرگرد نخستین آن، بخش آغازین تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن را که در شاه‌نامه از قلم افتاده است، دربردارد.

این دو فرگرد، به گونه‌ی فشرده، پنج هزار سال از نخستین دوره‌ی تاریخ ایران کهن را در خود جای داده است. از استقرار ایرانیان در «ایران ویج»، دوره‌ی یخ‌بندان و ورنشینی ایرانیان و سپس کوچ سه‌گانه‌ی آنان از سوی اپاختر (شمال یا تاریکی) به سوی نیم‌روز (جنوب یا نور و روشنایی). البته در تنظیم چند باره‌ی آن، جای فرگرد نخست و فرگرد دوم، با هم عوض شده‌اند.

چنان که گفته شد این دو فرگرد (فرگرد یکم، با ۲۱ بند و فرگرد دوم، با دو بخش و روی هم‌رفته، با ۴۳ بند)، بر پایه‌ی گاه‌شماری دوازده هزار سالی ایران کهن و باستان، پنج هزار سال از تاریخ ما را دربرمی‌گیرد.

بر پایه‌ی نوشته‌های دینی زرتشتیان، این بخش از اوستای ن



نسک یا دفتر از نسک‌های بیست و یک‌گانه‌ی اوستای دوران ساسانیان بوده

است: ۳۶

شش نسک گم‌شده‌ی دیگر، نسک‌های «دایتیک» را تشکیل می‌داده که موضوع آن‌ها، «دانش و داد و کار جهان» بوده و - گذشته از گاهان - تنها نسکی از اوستاست که به همان صورت کهن بر جای مانده است.

فرگرد نوزدهم، گزارشی است کهن از رویارویی زرتشت و اهریمن. در این فرگرد، نشانه‌های آشکاری از ادبیات کهن ایران یعنی دوران پیش از زمان کیومرث، به چشم می‌خورد.

در فرگرد بیستم، سخن از نخستین پزشک و داروهای گیاهی، در میان است. در فرگرد بیست و یکم: ۳۷

سخن از «گاو پاک» یا «گاو نخستین» در میان است که نمونه‌ی نوعی [گونه‌ی] ستوران به شمار می‌آید و باز هم دورنمایی اساطیری از کوشش‌های ایرانیان برای دست‌یابی بر محیط زیست پاک و بی‌آلایش و به دور از گزندها و ناخوشی‌ها، در برابر چشمان ما می‌گذارد.

فرجامین فرگرد و ن‌دی داد که به نظر می‌آید که ناتمام مانده، کمابیش دنباله‌ی دو فرگرد پیش از آن است و دورن‌مایه‌ی آن، «منتره درمانی» یا به سخن امروز، گفتار درمانی و روان‌درمانی است.

فرگردهای سوم تا هژدهم، مجموعه‌ای است (پیوسته و همبسته و گسترده) از قانون یا دات‌مندی‌ها در ایران کهن.

بر خلاف آن چه در نگاه نخست به نظر می‌رسد که فرگردهای یکم و دوم و ن‌دی داد، دارای پیوستگی لازم با بقیه‌ی مطالب این بخش و حتا نام آن ن‌اما باید گفت که به راستی این چنین نیست.



وجود دو فرگرد نخستین، چنان که گفته شد، نشان از کهن بودن این بخش از اوستای نواست.

من بر این باورم که مجموعه‌ی پیوسته، همبسته و گسترده‌ی «ون دی داد» که بخشی از آن، به گونه‌ی معجزه‌آسایی از گزند حوادث در امان مانده، ارتباطی تنگاتنگ با دوران استقرار ایرانی‌ها در ایران و بیچ، دوران ورنشینی و کوچ سه‌گانه‌ی ایرانی‌ها و دوران‌های پس از آن، یعنی دوران کیومرث و ...، دارد.

البته این دفتر نیز به مانند دفترهای دیگر، در اثر گردآوری‌های چندباره، در دوران اشکانیان و به ویژه ساسانیان، دست‌خوش دگرگونی‌هایی شده است و با سلیقه‌ی گردآورندگان و یا اندیشه و روح حاکم بر دوران، چیزهایی بر آن افزوده‌اند و چیزهایی نیز از آن کاسته‌اند.

ساسانیان کوشیدند تا با افزودن‌ها و کاستن‌ها، بن نبشت‌های کهن و باستانی ایران را به قالب آیین زرتشت دوران خود درآورند. حتا این کار را با نوشته‌های بازمانده از دوران کهن، مانند «ایاتکار زریران» (یادگار زریر) کردند. در حالی که باید اصل نوشته، مربوط به دوران پس از زرتشت می‌بوده باشد.

هر گاه از این دیدگاه به «ون دی داد» بنگریم و دست‌کاری‌های زمان ساسانیان و شاید پیش از آن‌ها را از آن بزداییم، تصویر روشنی از دات‌گذاری (قانون‌گذاری) ایرانیان در چندین هزار سال پیش از میلاد مسیح، به دست می‌آوریم.



چنان که گفته شد، با یک نگاه گذرا به «ون‌دی‌داد» درمی‌یابیم که دو فرگرد نخستین و چهار فرگرد فرجامین آن، دارای درون‌مایه و سبک نگارش دگرگونه‌ای با دیگر فرگردهای آن می‌باشد. از این رو، پژوهندگان اوستای نو، این پرسش را مطرح می‌کنند که چرا این شش فرگرد (دو فرگرد نخستین و چهار فرگرد فرجامین)، در یک مجموعه آمده‌اند؟ اما تا کنون پاسخی نیافته‌اند.

به باور نویسنده، با توجه به دو فرگرد نخستین که درست پنج هزار سال از گاه شمار دوازده هزارساله ایرانیان را دربرمی‌گیرد و نیز با توجه به چهار فرگرد فرجامین که دارای زبانی کهن می‌باشد، می‌بایست این مجموعه در اصل و پیش از بازنویسی‌ها و «دست بردن‌ها» در آن، «پیش‌داد» نامیده می‌شد.

آن چه را که امروزه ما از و ن‌دی‌داد در دست داریم، به مانند دیگر بخش‌های اوستای نو، می‌بایست بسیار گسترده‌تر می‌بوده.

از آن جا که این نوشته‌ها مربوط به آغاز تاریخ استقرار ایرانیان در ایران‌ویج (۱۰۷۶۲ پ م / ۸۹۹۴ پ م ز / ۱۱۳۸۳ پ ه پ)، ورنشینی در اثر پایین آمدن ناگهانی لبه‌ی یخ در پایان یخبندان دوران چهارم زمین‌شناسی (۱۰ تا ۹ هزار سال پیش از میلاد) و سپس کوچ سه‌گانه‌ی ایرانیان به سوی نیم‌روز (جنوب)، همراه با نخستین دات‌گذاری (قانون‌گذاری) های جامعه‌ی ایرانیان می‌باشد، می‌بایست «پیش‌دات» نامیده می‌شد.

دو گانه بودن زبان دو فرگرد نخستین و چهار فرگرد فرجامین با دگر فرگردهای و ن‌دی‌داد، از آن جا سرچشمه گرفته است که فرگردهای س



تا هژدهم که درباره‌ی قانون‌گذاری‌ها در زمینه‌ی حقوق فردی و اجتماعی، مجازات‌ها و نیز قانون‌های حمایت از «بارداران» و نوزادان و نیز جانداران و ...، می‌باشد؛ در هر بازنویسی و یا تنظیم چندباره‌ی اوستای کهن (دانش‌نامه‌ی ایرانیان) برای انطباق با زمان و باورهای حاکم، در آن دست برده شده و در نتیجه زبان آن از زبان اصلی کهن فاصله گرفته است.

در فرجامین بازنویسی بازمانده‌های اوستای کهن که در دوران ساسانیان انجام گرفت، فرگردهای داتیک (قانون‌گذاری) ون‌دی‌داد، سخت زیر تاثیر باورهای حاکم تنظیم‌کنندگان قرار گرفت. بی‌گمان با نگاهداری چارچوب اصلی بیش از پیش باورهای زمان جای‌گزین باورهای کهن شد. به هر حال، وجود دو فرگرد نخستین در این مجموعه و با وجود ناهم‌گونی ظاهری این دو فرگرد با بقیه‌ی ون‌دی‌داد (به جز چهار فرگرد فرجامین)، نشان می‌دهد که می‌بایست، پیوند تنگاتنگی میان آن‌ها وجود می‌داشته بود. چنان که گفته شد، در اثر «به روز» کردن انشا و شکل قوانین کهن، این هم‌آهنگی از دست رفته است.

به باور نویسنده، چنان که اشاره شد این بخش از اوستای کهن که بدون تردید می‌بایست گسترده‌تر می‌بوده، «پیش‌داد» نامیده می‌شده که در دوران ساسانیان با توجه به درون‌مایه‌ی حقوقی آن، از فرگردهای سوم تا هژدهم به اصطلاح روز آن زمان «ون‌دی‌داد»، نامیده شده است و با همان نام، به دست ما رسیده است.

حتا به روشنی در پاره‌ای از فرگردها می‌توان دید که «به باور روز»



آن افزوده شده است. شاید بندهایی را که مفهوم دقیق آن‌ها را نفهمیدند، حذف کرده‌اند که امروزه بر ما آشکار نیست و حتا چون باریک شویم، درمی‌یابیم که در میان جمله‌ها نیز «واژه‌های روز» را این جا و آن جا، به کار گرفته‌اند که به روشنی آشکاراند که افزودنی هستند و مفهوم آن‌ها معلوم و روشن نیستند.

در این بندها که دست‌کاری شده‌اند، خرافات حاکم نیز به درون آن‌ها راه یافته و آن‌ها را از نظر تنظیم‌کنندگان «روزپسند» کرده‌اند.

با کنار زدن «دست برد» ها در درازای زمان یعنی «افزوده» ها، چهره‌ی راستین بن‌نشت‌های کهن را می‌توان بهتر آشکار کرد. گرچه شاید هرگز نتوان بر آن چه از آن «کاسته» اند دست یافت؛ اما تنها با جست و جو یافتن بریدگی‌ها در میان مطالب، می‌توان کمابیش جای آن‌ها را به دست آورد.



فرگرد سوم

با توجه به آن‌چه گفته شد، فرگرد سوم بازگوکننده‌ی «زندگی آرمانی» مردمانی است که دوران شبانی را می‌گذرانند و گرچه شاید دیرتر، بر اثر فرارفتن از مرحله‌ی شبانی به دوران کشاورزی، این رشته نیز به دامداری افزوده شده است. بخش یک و دو از فرگرد سوم، به روشنی به آرمان‌شهر ایرانیان در آن دوران، اشاره‌های سرراست دارد.

۱

ای دادار جهان استومند! ای اشون!
 کجاست جایی که زمین در آن جا بیش از همه شادکام شود [آرمان شهر]؟
 اهورامزدا پاسخ داد:
 چنین جایی، آن جاست که ... به آوای بلند، مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده‌ی
 چراگاه‌های خوب را نیایش
 [کنند].

۲

ای دادار جهان استومند! ای اشون!
 کجاست، دومین جایی که زمین در آن جا، بیش‌تر از همه شادکام شود

۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
 چنین جایی آن جاست که اشونی خانه‌ای بر پا دارد و ... با گله‌ای گاو، کدب



فرزندان و رمه‌های خوب در آن.

خانه‌ای که در آن گله‌ی گاوان به خوبی پرورده شود ... خوراک ستوران فراوان باشد؛ سگ خوب پرورش یابد؛ کدبانو کامیاب شود؛ فرزندان ببالند ...

چنین بود، «آرمان‌شهر» ایرانیان کهن: خانه‌ای و کدبانویی، گله‌ای از گاو (دام) و فرزندانی ... خانه‌ای که در آن گله‌ی گاوان به خوبی پرورش یابند؛ خوراک دام‌ها فراوان باشد، سگ‌ها خوب پرورش یابند، کدبانو فرزندان نیک بزاید و آن فرزندان نیک ببالند و ...

در مرحله‌ی گذر به کشاورزی، آرمان‌شهر نیز گسترده می‌شود. در کنار گله‌ی دام‌ها، کشتزارها نیز بدان افزوده می‌شود و در مرحله‌ی بعد، باغداری نیز آرمان‌شهر را گسترده‌تر می‌کند.

۴

ای دادار جهان استومند! ای اشون!

کجاست سومین جایی که زمین در آن جا، بیش‌تر از همه جا شادکام شود؟

اهوره مزدا پاسخ داد: ...

... چنین جایی آن جاست که اشونی، هر چه بیش‌تر گندم و گیاه و درختان میوه

بکار د؛ جایی که چنین کسی، زمین‌های خشک را آبیاری و زمین‌های تر را، زه‌کشی کند.



فرگرد چهارم

درباره‌ی امانت‌داری و پیمان‌سپاری است. هنگامی که در پیش‌داده‌های ایرانیان کهن نیک بنگریم، درمی‌یابیم که آن‌ها به مراتب از دات‌گذاری‌های نوین، پیش‌روتر بودند. در این فرگرد، در بخش یکم می‌خوانیم:

۱

کسی که از بازگرداندن سپرده‌ای به دارنده‌اش، خودداری کند، کردارش بدان ماند که آن سپرده را از دارنده‌اش، دزدیده باشد.
تا هنگامی که آن سپرده را در خانه‌ی خویش نگاه دارد، هر روز و هر شب که بدان دست زند و آن را از آن خویش شمارد، بدان ماند که بار دیگر، آن را دزدیده باشد.

بخش دوم آن، درباره پیمان و پیمان‌سپاری است که در آن جا، از شش پیمان نام برده شده‌اند و پادافره‌ی شکستن آنان نیز بازگو گردیده است.

بخش سوم (الف)، درباره‌ی کتک زدن، شکستن اندام دیگران و کشتن و پادافره‌ی آن‌هاست.

بخش سوم (ب)، در نیک دانستن دارایی حلال است. دارندگی که بر اثر دزدی، غارت، تجاوز، دروغ، کلاهبرداری و ... نباشد، ستوده می‌شود یعنی برپاسازی بستر قانونی برای «توسعه» و بهبود زندگانی فردی و در این

جمعی:



۴۷

مردی که همسری دارد، برتر از کسی است که همسری ندارد و پسرانی [فرزندانی]، پدید نمی‌آورد.
کسی که خانه‌ای دارد، برتر از کسی است که خانه‌ای ندارد.
کسی که دارایی دارد، بسی برتر از کسی است که هیچ ندارد.

۴۸

از میان دو کس، آن یک که خود را با گوشت سیر کند، بیش از آن یک که چنین نکند، از منش نیک سرشار شود.
گرسنه، مرده‌ای بیش نیست. سیر به ارزش یک «آسپرن»، به ارزش یک گوسفند، به ارزش یک ورزاو، به ارزش یک آدمی، بر گرسنه برتری دارد.

در بند ۴۹ (الف)، بهره‌مندی از سیری را که موجب تن در ندادن به بی‌داد و موجب ایستادگی برابر فرمان‌روای خود کامه می‌داند که مفهومی بسیار متعالی از «دارایی» است:

۴۹ (الف)

... هموست [سیر] که می‌تواند در برابر فرمان‌روای خود کامه و تبه‌کار به ستیزه درایستد و او را، به سر فرو کوبد...



فرگرد هشتم

در بخش پنجم فرگرد هشتم، قوانین ضد هم‌جنس‌بازی و پادافره‌ی آن، آورده شده است که در پاره‌ای از موارد، بسیار سخت است. هم‌چنین آیین شست‌وشو «غسل» به گستردگی در این فرگرد آمده است و بخش دهم، درباره مرده و قوانین مربوط به آن است.

فرگرد نهم

این فرگرد نیز در همین راستاست. بخش دوم، درباره‌ی دست‌مزد «پاک‌کنندگان» است.

فرگرد یازدهم

فرگرد یازدهم، درباره پاک‌ی و دستورها و دات‌مندی‌های در این باره است و هم‌چنین دات‌مندی‌های آیین سوگواری.



فرگرد سیزدهم

این فرگرد درباره‌ی حمایت از حیوانات است، به ویژه حمایت از سگان و مجازات زندگان و ناقص‌کنندگان این جاندار می‌باشد. در ایران کهن، دادن خوراک بد به سگان حتا سگان ولگرد، پادافره داشته است. از سوی دیگر، کشتن ببر (گونه‌ای از سگ آبی)، حکم مرگ داشت.

فرگرد چهاردهم

این فرگرد نیز، درباره‌ی حمایت از حیوانات است، به ویژه ببر (گونه‌ای از سگ آبی). در بندهای ۷ و ۹، اشاره‌های بسیار دقیق و روشنی به افزارهای تهیه آتش و نگاه‌داری آتش و نیز جنگ‌افزارها، افزار کشاورزی، وسایل خواب و... دارد.

فرگرد پانزدهم

این فرگرد نیز اشاره‌هایی به حمایت از حیوانات دارد که حتا از معیارهای امروزمین نیز بسیار پیش‌رفته‌تر بوده‌اند. راستی را که این دستورات، «انسانی» یا به گفته‌ی بهتر، «ایرانی» اند:



دوم آن که کسی استخوانی بسیار سخت و ناجویدنی یا خوراکی بسیار داغ، به سگ گله یا سگ خانگی بدهد.

۴

اگر آن استخوان، چنان در میان دندان‌های سگ فرو رود و یا در گلوی او گیر یا آن خوراک داغ، چنان دهان و زبانش را بسوزاند که آسیبی ماندگار بدو برسد و بمیرد، این گناهی است که دهنده‌ی استخوان یا خوراک را «پشوتنو» می‌کند

هم‌چنین در این فرگرد، قوانین محافظت از «جنین» (حتا جنین سگان)، دستورهای اکید برای عدم سقط جنین و مسئولیت مادر و پدر جنین، آورده شده‌اند. گفته شده است اگر در افکندن جنین، شخص سومی نیز دست‌اندرکار باشد، هر سه در این جرم شریک‌اند. در این زمینه در ایران کهن دات‌گذاری گسترده‌ای شده بود که هنوز جهان امروز، از آن بسیار به دور است.

در این جا به چند بند در زمینه‌ی حمایت از سگان باردار اشاره می‌شود:

۲۰

... اگر زمان زایمان [ماده سگی] فرا رسد و در گذرگاهی بزیاید، کدام [کس] باید از او نگاهداری کند؟

۲۱

... کسی که خانه‌اش به زایش گاه سگ نزدیک‌تر است، باید آن چه را برای نگاهداری از وی بایسته است، فراهم آورد تا هنگام زادن و بالیدن توله سگ‌ها، از آن‌ها، نگاهداری کند.

۲۲

اگر او آن چنان که سزاوار است، از ماده سگ نگاهداری نکند و به توله‌ها گزند ی برسد، برای سرباز زدن از نگاهداری شایسته، پادافره‌ی گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

در این فرگرد، زمان نگاهداری از سگ و توله‌هایش نیز تعیین شده



فرگرد هژدهم

این فرگرد، در آیین و دستورهای «پاکداشت» تن است و نیز درباره‌ی نیکی سحر خیزی و هم‌چنین، نکوداشت میهمان‌نوازی، بخشش و نیز زشت‌شماری روسپی‌گری و ...، می‌باشد.

فرگرد نوزدهم

این فرگرد، درباره‌ی زرتشت است که می‌تواند بعدها بر این دفتر افزوده شده باشد و یا با توجه به این که نخستین بار، اهوره مزدا از جم‌وی ونگ‌هان در ایران‌ویج می‌خواهد که پیامبر او باشد، از فرگردهای بسیار کهن و هم‌زمان با دوران ایران‌ویج است که در دوران ساسانیان یا پیش‌تر از آن، چهره‌ی تازه‌تری به آن داده شده است.

فرگرد بیستم

فرگرد بیستم، درباره نخستین پزشک یا «پیش‌داد» در امر پزشکی است و نیز روش کارآموزی کاردپزشکان (جراحان) و دست‌مزد پزشکان است که برای یک کار معین، بستگی به دارایی بیمار دارد و یک‌سان نیست.



فرگرد بیست و دوم

این فرگرد، درباره‌ی ایری من [اندیشه‌ی ایرانی] ورجاوند و درمان بیماری‌هاست. اهریمن بدکنش ۹۹۹۹۹ بیماری می‌آفریند و اهوره مزدا برای درمان آنها، از «ایری من» و منتره‌ی ورجاوند، یاری می‌خواهد. این فرگرد در حقیقت دنباله‌ی فرگرد بیستم درباره‌ی نخستین پزشک و روش کارآموزی کاردپزشکان و... است.



گفتار سوم - چتر دات (چهر داد) نسک

یکی از نسک‌های اوستای کهن، چتر دات نسک است. بخش نخست واژه، از ریشه اوستایی چیتر (Cithra) به معنای تخمه و نژاد و بخش دوم آن یعنی دات (data) به معنای قانون یا آفرینش «داد» است. از این رو، معنای این نسک، آفرینش تبارها یا آگاهی‌های نژادی و خونی یا تبارنامه (نسب‌نامه) می‌باشد.

این نسک، دارای ۲۲ بخش بوده و دوازدهمین نسک از نسک‌های بیست و یک گانه‌ی اوستای دوران ساسانیان بوده است. به گفته‌ی داراب هرمز دیار، چهاردهمین نسک بوده است. خوش‌بختانه گزیده و گزارشی از آن را در بخش ۱۳ دفتر هشتم دین کرت، در دست داریم.

مسعودی در باره‌ی چهر داد نسک (چتر شت) می‌نویسد:^{۳۸}

ابستار اوسيله‌ی میله‌های طلا به زبان فارسی قدیم بر دوازده هزار پوست گاو کنده بودند. اکنون هیچ کس معنی این زبان را نمی‌داند و بعضی از سوره‌ها به فارسی کنونی نقل شده که به دست دارند و در نمازهای خویش می‌خوانند مانند اشناد [اشناد یشت] و جتر شت [چتر یشت] و بانیت [شایدونند یشت] و هادوخت [هادخت نسک] و سوره‌های دیگر. موضوع جتر شت، قصه‌ی آغاز و انجام جهان است و هادوخت، موعظه است.



بدین‌سان درمی‌یابیم که چهارداد نسک تا دوران زندگی مسعودی وجود داشته و روشن نیست که چگونه از میان رفته یا از میان برده شده است. در متن پهلوی « شایست و نشایست » نیز از چهاردادنامه، نام برده شده است:^{۳۹}

یکی از امور را به هم‌پرسی [مشورت] با نیکان باید کرد [و] اندازه [مثال] آن نیز در چهارداد [نسک] پیدا [است] که سپندارمذ، به منوچهر گفت ...

بی‌گمان در این نسک، پیرامون آفرینش انسان و تبار و تخمه‌ی ایرانیان، خاستگاه نخستین، استقرار در ایران و بیج و نیز تبار و تخمه‌ی فرمان‌روایان، بزرگان و نام‌آوران و ...، به گستردگی سخن گفته شده بود. این نسک افزون بر تبارشناسی ایرانیان، کتاب مبدا نژاد انسان بود.

بدین‌سان درمی‌یابیم چهارداد نسک از مهم‌ترین اسناد اولیه‌ی مردمان ماست که امروزه آن را در دست نداریم و به گفته‌ی نظامی گنج‌های:

نسب‌نامه‌ی دولت کی‌قباد [مردم ایران]
ورق بر ورق، هر سویی برده باد

به باور نویسنده، برگ‌هایی از این دفتر که به «هر سویی برده باد» به چنگ عزیزالدین نسفی (نخشبی) افتاده است و یا این که در چنگ دیگری بوده که به عزیزالدین نسفی رسیده است و خوش‌بختانه، وی آن را برای ما به یادگار گذارده است.

عزیزالدین در شهر نسف یا به نام درست آن، «نخشب» در خوارزم زاده شد. خود وی از این شهر، بارها به عنوان «کشور من» یاد کرده است. عزیزالدین، در

ماه رجب سال ۶۷۱ (بهمن ۶۵۱ / فوریه ۱۲۷۳)، برای همیشه شهر



گفته است و روز اول جمادی الاول سال ۶۸۰ (۳ شهریور ۶۶۰/ ۱۷ اوت ۱۲۸۱) در شهر ابرکوه بوده است.

چنان که گفته شد، وی بخشی از عمر خود را در زادگاهش سپری کرد و چندی نیز به بخارا سفر کرد و به شهرهای دیگر خراسان بزرگ رفت و زمانی نیز بر سر مزار مرشد روحانی خود، شیخ المشایخ سعدالدین حمویه (حمویی)، اعتکاف کرده بود. آن گاه به اصفهان رفته و سرانجام در ابرکوه، زندگی را بدرود گفته است.

بدین سان می توان گفت که زندگانی این دانشمند و نظریه پرداز بزرگ سده ی هفتم هجری (سیزدهم میلادی) میهن مان، به دور دو محور پر جنب و جوش زندگی ایرانیان در آن زمان، یعنی «خوارزم و فرارود» و «فارس» یا بخارا و شیراز و به گفته ای، نخشب و ابرکوه، می چرخیده است. شماری از آثار نسفی عبارتند از:

۱- کتاب التنزیل و بیان التنزیل

۲- کشف الصراط

۳- کشف الحقایق

۴- زبده الحقایق و مبدا معاد

۵- مقصد الاقصی

۶- منازل السائرین

۷- اصول و فروع و ...

۸- مجموعه ی رسایل او، مشهور به کتاب الانسان الكامل

پاره ای از کتاب های عزیزالدین نسفی به لاتین ترجمه و منتشر گردیده است . کتاب مقصد الاقصی از روی ترجمه ترکی آن، به لاتین ترجمه و در سال ۵ م (۱۰۳۴ خ) منتشر گردیده است؛ اما باید دانست که بخشی از آثار وی به !



برگردانده شده بودند و در بخش محرمانه‌ی کتاب‌خانه‌ی واتیکان نگاهداری می‌شوند. در این بخش از کتاب‌خانه‌ی واتیکان، بیش از هزار اثر ترجمه شده به لاتین (کامل یا خلاصه) وجود دارد که نام اثر و نام پدید آورنده‌ی آن، از روی نوشتار زدوده شده‌اند.

تازگی‌ها اجازه داده شده است که از این کتاب‌خانه، گزارش‌هایی برای آگاهی همگان تهیه شود. در گذشته این کتاب‌خانه، ویژگی‌ی خواص بود و دانش‌مندان غربی با راه‌یابی به این بخش از کتاب‌خانه، آثار ترجمه شده‌ی بی‌نام را به نام خود منتشر کرده‌اند که نظریه‌ی تکامل نسفی نیز که خود باید برگرفته از نوشته‌ای از دوران کهن باشد، در همین راستاست.

عزیزالدین نسفی نظریه‌پرداز ایرانی، ضمن بیان چند نظریه که امروزه به نام پاره‌ای از دانشمندان اروپایی مشهور است، در فصل دوم از «رساله در بیان سخن اهل تناسخ (کتاب انسان کامل)، نظریه‌ی تکامل (عروج) را به روشنی هر چه تمام‌تر بیان می‌کند.

نظریه‌ی نسفی درباره‌ی تکامل، به گونه‌ی شگفت‌آوری با یافته‌های نوین دانشِ امروزمین، هم‌خوانی دارد. نسفی می‌گوید:^{۴۰}

... اکنون بدان که نفوس جزوی از عالم علوی، اول به عناصر و طبایع می‌آیند، تا نزول تمام می‌شود و چندین گاه درین منزل می‌باشند و افلاک و انجم داریم گرد عناصر و طبایع می‌گردند و فیض و اثرها، به عناصر و طبایع می‌رسانند. و مقصود ازین همه گشتن، آن است که تا نفوس جزوی که در عناصر و طبایع اند، پرورش یابند و استعداد عروج

[تکامل] حاصل کنند. چندین هزار [میلیون / میلیارد] سال درین مرتبه می‌با پرورش می‌یابند. و نام نفس جزوی درین مرتبه طبیعت است.



آن گاه از عناصر و طبایع عروج می کنند و به نبات می آیند. و اول صورتی که از صورت نباتات پیدا می کنند، صورت طحلب [جلبک] است؛ و این طحلب گیاهی سبز است که در آبها پیدا می آید و به مراتب بر می آید و صورت نباتات و اشجار پیدا می کنند تا به حدی که شجر به حیوان نزدیک شود، هم چون درخت خرما [که دارای درخت های نر و ماده (بارور و غیر بارور) هستند و برای باور شدن، می بایست درختان ماده وسیله ی درختان نر، گرده افشانی شوند] ... و چندین هزار [میلیون / میلیارد] سال دیگر، درین مرتبه می باشند و از گردش افلاک و انجم پرورش می یابند. و درین مرتبه نام وی، نفس نباتی است.

آن گاه از نبات به حیوان می آیند. و اول صورتی که از صورت حیوانات پیدا می کنند، صورت خراطین است و این خراطین کرمی سرخ و دراز و باریک است که در گل و زمین آبناک بود. و به مراتب بر می آید و صورت حیوانات، به تدریج پیدا می کنند تا به حدی که حیوان غیر ناطق به حیوان ناطق نزدیک می شود، هم چون ... بوزینه و نسناس. و چندین هزار [میلیون] سال دیگر درین مرتبه می باشند، و از گردش افلاک و انجم پرورش می یابند. و درین مرتبه نام وی، نفس حیوانی است.

آن گاه از حیوان به انسان می آیند و اول صورتی که صورت انسان پیدا می کنند، صورت زنگیان [سیاه پوستان] است، و...

عزیزالدین نسفی برای در امان ماندن از تکفیر بر اثر ابراز این عقاید که در تضاد کامل با اندیشه های دینی و جو حاکم بود، نظریه ی تکامل را به « اهل تناسخ » نسبت می دهد و می نویسد: ^{۴۱}

اهل تناسخ می گویند...

به کوتاه سخن؛ عزیزالدین نسفی در ارائه ی نظریه تکامل می گوید:

- ۱- خلقت از راه تکامل می باشد. گیاهان و جانداران از ساده ترین شکل به وجود آمده و رفته رفته، راه تکامل را پیموده اند.
- ۲- تکامل به زمان احتیاج دارد و هر مرحله ی آن، چندین هزار [میلیون / میلیارد] سال طول کشیده است.
- ۳- ساز و کار این تکامل در طبیعت موجود بوده است.
- ۴- منشاء گیاهان و موجودات گوناگون امروز، از همان گیاه یا موجود نخستین



است که تکامل یافته و به شعبه‌های گوناگون تقسیم شد.

در سده‌ی نوزدهم میلادی، چارلز داروین، دانشمند انگلیسی نظریه‌ای ابراز می‌دارد که به طرز شگفت‌آوری با نظریه‌ی عزیزالدین نسفی که در قرن سیزدهم میلادی یعنی کمابیش شش سده پیش از آن بیان شده بود، همانند و همسان است.

چارلز داروین در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (۲۲ بهمن ۱۱۸۷ خ) در شهر شروزبری (shrewsbury) انگلستان به دنیا آمد. هنگامی که چارلز داروین به دنیا آمد، کمابیش ۵۰۰ سال از مرگ عزیزالدین نسفی می‌گذشت. داروین بر اثر ارائه‌ی نظریه‌اش درباره‌ی تکامل و گزینش طبیعی، نام‌بردار شد.

داروین میان سال‌های ۱۸۳۶-۱۸۳۱ م (۱۲۳۵-۱۲۱۰ خ) در قالب یک گروه تحقیقاتی به دور دنیا سفر کرد. وی در آمریکای جنوبی و جزیره‌ی گالاپاگوس (Galapagos) در اقیانوس آرام مطالعات بیش‌تری به عمل آورد.

داروین پس از بازگشت، با توجه به مطالعات به عمل آورده، نظرات خود را اعلام کرد: نظرات او را می‌توان به این‌گونه جمع‌بندی کرد:

- ۱- تکامل انجام پذیرفته است.
- ۲- این تکامل، هزارها تا میلیون‌ها سال به درازا کشیده است.
- ۳- ساز و کار نخستین تکامل، فراگشت انتخاب طبیعی بوده است.

آیا ابراز دو نظریه‌ی همسان با اختلاف بیش از ۵۰۰ سال، می‌تواند تنها بر اثر تصادف باشد؟



در حالی که ترجمه‌ی بسیاری از آثار نسفی به لاتین موجود بوده و هست .
چگونه است که این نظریه به جای این که به نظریه‌ی نسفی (نخشی) معروف
باشد، به نام «داروین» می‌باشد؟

البته باید بدانیم که نظریه‌ی نسفی در سده‌ی سیزدهم میلادی، بسیار از
نظریه‌ی داروین در قرن نوزدهم میلادی، دقیق‌تر است و با یافته‌های امروزین
هم‌آهنگی کامل دارد. نسفی به روشنی می‌گوید که نخستین انسان، سیاه‌پوست
(زنگی) بود که امروز می‌دانیم که چنین است. مهم‌ترین اثرهای داروین، عبارتند
از:

۱- On the Origin of Species ... (درباره‌ی منشأ موجودات ...)

۲- The Descent of Man and ... (نژاد انسان ...)

۳- Charles Darwins Letters: as selection by ۱۸۵۹-۱۸۲۵ (نامه‌های

چارلز داروین: گزیده‌ای از سال‌های ۱۸۲۵-۵۹)





گفتار چهارم - بن نبشت‌های دیگر

یکم - یادگار زریر

کتاب یادگار زریر، حماسه‌ای درباره‌ی برادر گشتاسب (گشباسب) است که در نبرد با تورانیان کشته می‌شود. البته کتابی که امروزه در دست داریم: ^{۴۲} حدود قرن ششم میلادی [نخست خورشیدی]، از روی یک متن قدیم، نگاشته و مدون گردید.

در روزگار ما، نخست بنونیست (Benveniste) ایران‌شناس فرانسوی دریافت که یادگار زریر منظوم است و نه منثور. وی بر این باور است که یادگار زریر: ^{۴۳} با صورت کنونی، خود یک منظومه‌ی دوره‌ی اشکانی است که در عهد ساسانی، تغییراتی در آن راه یافته و به وضع فعلی خود درآمده [است].

بنونیست، توانست افزوده‌های دوران ساسانیان را از متن کتاب جدا کند و شعرهای شش هجایی اشکانی را بیابد. استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، بر این باور است که: ^{۴۴}

این منظومه‌ی دوره‌ی اشکانی، ظاهراً از منظومه‌ی دیگری که در عهد هخامنشی



سروده شده [بود] و «خارس می تیلنی (Chares de Mitylène) از آن نام برده، تقلید شده است.

اما باید گفته شود که این حماسه، کهن است و پیشینه‌ی آن به دوران گشتاسب (هزاره‌ی زرتشت) می‌رسد و شاید بخشی از یک یشت از دست رفته باشد.

البته باید توجه داشت که آن بخش از سروده‌های دقیقی که از راه شاه‌نامه‌ی فردوسی به دست ما رسیده است، با سروده‌های کتاب یادگار زریر، همانندی بسیاری دارد. این می‌رساند که دقیقی برای سرایش نخستین نبرد مذهبی جهان (میان ایرانیان و تورانیان) از اشعار کتاب یادگار زریر بهره گرفته است.

استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، منظومه یادگار زریر را در شماره‌های هفتم، هشتم، نهم و دهم سال اول مجله‌ی سخن (۲۳-۱۳۲۲) با برابر نهادن دقیق آن با گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی، به چاپ رسانیده‌اند. در زیر تنها به بخش‌هایی از آن اشاره می‌شود:

سپهد تهم زریر / به کارزار آید / هم چون ایزد آذر / که به نیستان افتد / و باد با او یار بود / دقیقی می‌سراید:

به لشکرگه دشمن اندر فتاد / جواندر گیا، آتش تیز و، باد

چون شمشیر فراز آرد / و آن گاه که باز برد / ده خیون بکشد / چون به گرسنگی و تشنگی / خون خیون بیند / بدان خرسند و سیر شود /

[ارجاسب چون چنان دید، بترسید و بانگ برآورد:]

کیست که شود / با زریر کوشد / و آن سپهد را کشد / تادخت خود، نه ستان، /

بزنی، بدو دهم / که اندر همه‌ی کشور / از او، هژیرتر نیست / و او را



کنم / چه اگر، زیر زنده ماند / دیری بر نمی آید / که از ما خیونان / هیچ یک، زنده
 نماند / پس ویدرفش جادو / بر پای ایستاد
 و فرمان داد که اسب، زین کنند / و ویدرفش جادو / بر اسب نشست / آن ژوبین
 جادوی / به خشم و، زهر ساخته را / بر سر دست گرفت / و اندر رزم دوید / و چون
 دید که زیر / آن گونه کارزار کند / پیش او، فراز نشد / و از پس او، برجست / و
 ژوبین زهر آبدار را / زیر شمشیر بند / بالای کُستی / به پشت او، برد / به دل
 بگذشت / و بر زمین افکند.

دقیقی می سراید: ۴۵

چو ار جاسب دانست، کان پور شاه کنون اندر آمد، میانان زیر مرا و رادهم، دختر خویش را به ار جاسب گفت: ای بلند آفتاب از او شاد شد، شاه و کرد آفرین شد آن جادوی زشت ناپاک تن به دست اندرون گرز، چو سام یل بینداخت، ژوبین زهر آبدار ز باره، در افتاد، پس شهریار که برداد خواهی، خلخ به باد ... که آید پدید از میان سپاه ... پلید و، بدو، جادوی و، پیر گرگ سپر کردم این جان شیرینت، پیش ... که از آهنین کوه کردی گذار پر از خاک ریش و پر از گرد چشم ز پنهران همی تاخت، بر گردوی به خون غرقه شد، شهر یاری تنش	بدان لشگر خویش، آواز داد کدام است، مرد از شما نام خواه بیامد، پس آن بیدرفش سترگ به پیش تو، آوردم این جان خویش بدو داد، ژوبین زهر آبدار چو از دور دیدش، بر آن سهم و خشم نیارست رفتن، ورا پیش روی گذاره شد، از خسروی جوشنش سپه راهمی کرد خواهد تباه چو گرگ دز آگاه و شیر دلیر ... سپارم بدو، لشگر خویش را ... به زور و، به تن، هم چو افراسیاب بدادش بدو، باری خویش و، زین به نژد زیر، آن سرانجم به پیش اندرون، کشته چون کوه، تل ز پنهران، بر آن شاهزاده سر دریغ، آن نکو شاهزاده سوار
--	--



آن‌گاه، فرونشست / پرشن [پرش] کمان‌ها / و بانگ تک مردان [یک‌ه سواران]

[گشتاسب که از جایگاه سرفرماندهی، به میدان جنگ می‌نگریست، دانست که

زریر کشته شده است. پس بانگ برداشت]

گمان می‌برم / که از ما، زریر کشته شد / چه پرشن کمان‌ها / و بانگ تک مردان
/ اکنون، بر نمی‌آید / اکنون کیست که شود / و کین زریر من خواهد / تا هم‌اک /
دخت خود / به زنی، بدو دهم / که اندر همه‌ی کشور / از او، هژیرتر نیست / و کاخ
زریر / و سپهبدی، بدو دهم /.

دقیقی می‌سراید: ^{۴۵}

چو گشتاسب، از کوه سر بنگرد	گمانی برم، کان گرد ماه
نبرده برادرم، فرخ زریر	فکنده‌ست از اسب، کز تاختن
نیاید همی، بانگ شه زادگان	به لشگر بگفتا: کدام است شیر
که هر کس، میانه نهد پیش پای	مر اورا، بدان رزم‌گه، برنرید
که روشن بدی، زو همه رزم‌گاه	که شیرژیان، آوریدی به زیر
بماندند گردان، ز انداختن	مگر کشته شد، شاه آزادگان ...
که باز آورد، کین فرخ زریر ...	مر اورا دهم، دخترم را همای ...

[از میان همه‌ی نام‌آوران، تنها نستور فرزند خردسال زریر، پای پیش می‌نهد و به

گشتاسب می‌گوید:]

رزم ایران بینیم / و این که آن سپهبد دلیر / پدر من زریر / زنده است، یا مرده /
پیش خدایگان، باز گویم / پس وشتاسب شاه / گفت، تو مشو / چه تو، اپور ناکی
[نابارنا] / و پرهیز رزم، ندانی / و تیر، ندانی افگند / و خیونان، ترا کشند / و آن
گاه خیونان، دو از من برند / که از من، زریر را کشته‌اند / و از من بستور [نستور
[را کشته‌اند / اما بستور پنهانی / به آخور سردار [مه آخور]، گف

فرمان داد / آن اسب که زریر را بود / به بستور دهید / آخور سردار



فرمود کردن / و بستور برنشست / و اسب، فراز هلیلد / و دشمن، بکشت / تا بدان
جای گه رسید / که پدر مرده را بدید / و گفت: ای پدر نامور / خون تو، که ریخت /
آن زین پرنده‌ی / باره‌ی تو، که برگرفت / کام تو، همه آن بود / که کارزار کنی /
اما اینک، کشته افتاده‌ای / چون مردم بی تخت / و این، موی و ریش تو / از باد،
بیاشفته است / تن پاکت، خسته / و خاک، برگردنت نشسته است / من اکنون، چه
می توانم کرد / اگر فرود آیم / و سر تو، بر کنار گیرم / و خاک، از سرت بستم / از
آن پس، بر اسب / نشستنت نتوانم / آن گاه، بستور اسب فراهلیلد و دشمن، بکشت
/ و پیش و پشتاسب شاه رسید / و گفت که من شدم / رزم ایران، درست بدیدم /
سپهدار را، مرده دیدم / زیریر، پدر خود را / اما اگر شما خواهید / مرا هلیلد تا بشوم /
و کین پدر، باز خواهیم ... بستور، اسب فراز هلیلد / و دشمن، بکشت / و کارزار بکرد
/ مانند، سپهبد زیریر /

[ارجاسب، چون این بدید، گفت:]

از این، چنین پندارم / که از تخم وشتاسب، کسی کین زیریر خواهد / اما از شما
خیونان / کیست که شود / با آن کودک / کوشد، و او را کشد / تا آن وهستان،
دخت خود را - به زنی، به او دهم / که اندر همه‌ی کشور / از او هژیرتر، نیست /
و او را شهر بیتخش [وزیر] کنم / اگر آن کودک زنده ماند / چندی نباید / که ز ما
خیونان / هیچ زنده نماند / پس ویدرفش جادو / بر اسب نشست / و آن، ژوبین
جادوی / به خشم و، زهر ساخته را / بر سر دست گرفت / و اندر رزم دوید / بستور
نگاه کرد و گفت: / ای دروند جادو / پیش تر آی، چه من / بارگی به زیر راز



/ اما تاختن ندانم / و تیر، اندر ترکش دارم / اما گشادن، ندانم / پیش‌تر آی / تا آن
 جان خوش / از تو دور کنم / چنان که از آن / سپهبد تهم، پدر من کردی / پس
 روان زریر، بانک کرد / این ژوبین، از دست بیفکن / از کیش، تیری آر / و بر این
 دروند، پاسخ کن / بستور چنان کرد / که روان زریر گفت و آن گاه / از تن او، آن
 موزه بر آورد / با آن جامه‌ی زرین زریر / و خود بر بارگی / زریر نشست / و بارگی
 خویش / به دست فراز گرفت / و اسب، فراز هلیلد / و دشمن بکشت / تا به جایی
 رسید / که گرامیک کرت [گرامی] آن جا بود / و درفش، به دندان داشت / و به دو
 [یک] دست، کارزار همی کرد...

دقیقی می‌سراید: ۴۷

طلب کرد، از اسپ‌دار پدر
 بیوشید جوشن، بدو بر نشست
 همی تاخت، آن باره‌ی تیز گرد
 بدان تاختن، تا بر او رسید
 پُس [پسر] شاه کشته، میان را ببست
 منم گفت: نستور پور زریر
 چو پاسخ ندادند، آزاد را
 چو سالار چین، دید بستور را
 که نزد من آمد، زریر از نخست
 بیامد هم اندر زمان، بیدرفش
 بگشتند، هر دو به شمشیر و تیر
 نهاد از بر او، یکی زین زر
 ز پنهان خرامید، نیزه به دست
 همی آخت کینه، همی ک
 چو او را بر آن خاک، ک
 سیه‌رنگ بهزاد را، بر

چو نستور، پور زریر سوار
 بیاراست، بر گستوان برفگند
 از این سان، خرامید تارزم گاه
 از آزادگان، هر که دیدی به راه
 بدیدش مرا و را، چون نزدیک شد
 به پیش صف دشمنان ایستاد
 کجا باشد آن جادوی بیدرفش
 بکشت از تگینان لشگر بسی
 به لشگر، بگفت: این که شاید بدن
 کجا باشد آن بیدرفش گزین
 گرفته همان، تیغ ز هر آبدار
 ز خیمه خرامید، زی اسپ دار...
 به فتراک بر بست، پیچان کمند
 سوی باب کشته، همی جست راه
 پیرسیدی از، نامدار سپاه...
 جهان فروزانش، تاریک شد...



همی برکشید از جگر، سرد باد	پذیره نیامد مرا، نره شیر
که برده‌ست آن کاویانی درفش	برانگیخت شبرنگ بهزاد را
پذیره نیامد، مر او را، کسی ...	کیان زاده، آن پهلوان پور را
کزین سان، همی نیزه داند زدن ...	برین سان همی تاخت، باره درست
هم اکنون، برقتش خوانید هین	گرفته به دست، آن درفش بنفش ...
که افکنده بُد، آن زیر سوار	سر جاودان تور و، پور زیر

پس از کشته شدن دقیقی و ناتمام ماندن «شاه‌نامه»، نسخه‌ی دیگر از شاه‌نامه منثور (نوشتاری) که به فرمان یعقوب لیث روی گر، گردآوری شده بود در اختیار فردوسی قرار داده می‌شود، او «پراندیشه» می‌گردد و دل‌نگران و از این رو، «دل شادمان» ش، اندوهگین می‌گردد که چگونه باید این نوشتار را به شعر درآورد؟ چنان برای او این کار سخت بود که حتا اندیشه‌ی این کار نیز دور از «گمان» او بود. یا به گفته‌ی خود فردوسی:

نبردی به پیوند [نظم] او، کس گمان

اما زمانی که سروده‌های دقیقی به «دست» فردوسی می‌افتد، «شست او، به ماهی می‌گراید» و با خواندن آن سروده‌ها، دقیقی را مورد آفرین قرار می‌دهد و او را «راهبر» خود در این امر می‌شناسد:^{۴۸}

گرفتم به گونیده بر، آفرین هم‌و بود، گونیده را راهبر
که پیوند را راه داد، اندرین ... که بنشاند شاهی، ابرگاه بر

اما پرسش این جاست که دقیقی از کجا به این هنر دست یافته بود و «راهبر» خود او که یا چه بوده است؟

دقیقی از آن جا که هنوز بر آیین زرتشت باقی مانده بود، می‌بایست زبان پد می‌دانست و از آن جا که مردی دانش‌پژوه و شاعری چیره‌دست بود، در کما



هزار سال پیش از «بنونیست»، با پیراستن توضیحاتی که در دوران ساسانی به حماسه‌ی یادگار زریر افزوده شده بود، توانسته بود آن را به گونه‌ی نخستین آن درآورد. در نتیجه، هنگامی که شاهنامه‌ی منشور یعقوبی در اختیار وی قرار گرفت تا آن را از نثر (نوشتار) به نظم (شعر) درآورد، او نمونه‌ای از نثر و نظم نبرد زریر با تورانیان را به شعر در اختیار داشت. دقتی آن را الگو یا سرمشق قرار داد و بر پایه‌ی آن، کار خود را آغاز کرد و پی گرفت. فردوسی نیز کار دقتی را الگو یا سرمشق خود قرار داد و ...



دوم- کتاب سکی سران

از این کتاب، مسعودی در مروج الذهب و معادن الجواهر درباره پیروزی «زو»
بر افراسیاب نام می‌برد. او می‌نویسد:^{۴۹}

ایرانیان، درباره‌ی کشته شدن افراسیاب و چگونگی کشته شدن او و جنگ‌هایش و جنگ‌ها و مهاجمه‌ها که میان ایرانیان و تورانیان بود و کشته شدن سیاوش و حکایت رستم پسر دستان، سخن بسیار دارند و این همه، در کتاب موسوم به سکی سران که ابن مقفع از فارسی قدیم (پهلوی) ترجمه کرده، به شرح آمده است، با حکایت اسفندیار پسر گشتاسب پسر لهراسب و کشته شدن او، به دست رستم پسر دستان و کشته شدن رستم، به دست بهمن پسر اسفندیار و دیگر عجایب و اخبار ایرانیان قدیم.

مسعودی در دنباله‌ی مطلب، می‌افزاید:^{۵۰}

ایرانیان، این کتاب [سکی سران] را که شامل اخبار گذشتگان و سرگذشت ملوک ایشان است، بزرگ شمارند.

نام این کتاب را در نسخه‌های گوناگون به گونه‌ی تبک‌تکین، النسکین و کیکین و ... آمده است.^{۵۱}

اما می‌بایست نام درست آن همانا «سکی سران» یا سران سکستان (سیستان) بوده باشد که مسعودی، آن را ثبت کرده است. در این زمینه، استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، به درستی می‌نویسد:^{۵۲}

به عقیده‌ی من، این نام در اصل کلمه‌ای نظیر سکسین، سکزین (سگزی‌ها)،



سکسیکین بوده است.

وی در روشن‌سازی واژه‌ی سکسیکین، می‌نویسد:^{۵۳}

سگسیک یا سگزیگ به پهلوی، معادل بوده است با سگزی که به زبان فارسی [که] معنی سیستانی از آن مستفاد می‌شود. « یگ »، یعنی یاء ماقبل مکسور و گاف فارسی، از علایم نسبت در پهلوی است.



سوم- کتاب بن کش (پیکار)

افزون بر کتاب «سکی سران» که مربوط به دوران ایران کهن بوده، کتاب‌های دیگری نیز در این باره وجود داشته‌اند که از آن میان، پاره‌ای از آن‌ها به عربی برگردانده شده‌اند.

مسعودی در باره‌ی این کتاب که شرح نبردهای اسفندیار و ساختن دژ باب آلان (یا گشودن دژ روین) در سرزمین قفقاز است می‌نویسد: ^{۵۴}

ما بین مملکت الان و جبل قبیخ بر یک دره‌ی بزرگ قلعه و پلی هست که قلعه را باب آلان گویند و این قلعه به روزگار پیشین یکی از شاهان قدیم ایران به نام اسپندیار پسر یستاسف بن لهر است، بنیاد کرده ... و ایرانیان در اشعار خود، از این قلعه و این که اسفندیار بن گشتاسب، بانی آن بوده، یاد کرده‌اند. اسپندیار در شرق با اقوام مختلف جنگ‌های بسیار داشت. همو بود که به دیار ترک [تور] راند و شهر صفر را که به سر سختی و مناعت در میان ایرانیان ضرب‌المثل بود، ویران کرد.

مسعودی در دنباله‌ی این نوشتار می‌افزاید: ^{۵۵}

اعمال اسفندیار و آن چه بگفتیم، در کتاب معروف به کتاب بن کش که ابن مقفع به زبان عرب در آورده، مذکور است.

مسعودی اشاره می‌کند که این کتاب از سوی عبدالله ابن المقفع به عربی برگردانده شده بود.



«مارکوات» خاورشناس برجسته، این نام را دگرگون شده‌ی «پیکار»

می‌داند که: ^{۵۶}

در صورت صحت این حدس (که ضعیف به نظر می‌رسد)، نام کتاب با موضوع آن
کاملاً موافق است. کتاب پیکار، چنان که گفته‌ایم، حاوی مطالبی مانند جنگ‌های
اسفندیار و ایرانیان با تورانیان و... بوده است.



چهارم - داستان رستم و اسفندیار

ابن ندیم در الفهرست، از کتاب‌های پهلوی که به زبان عربی برگردانده شده‌اند، از داستان رستم و اسفندیار نام می‌برد و می‌نویسد که ترجمه‌ی آن به زبان عربی، از «جبله بن سالم» می‌باشد: ^{۵۷}

داستان رستم و اسفندیار، از کتب مشهور آن روزگار بوده و علی‌الظاهر، اصل پهلوی آن، میان نویسندگان شاه‌نامه‌های مثنوی و یا نزد راویان خراسان، شهرتی داشته [است] ...

این داستان، در بیرون از ایران نیز پرآوازه بود. به گونه‌ای که در آغاز بعثت پیامبر، یکی از مردم مکه به نام نصر بن الحارث: ^{۵۸}

آن چه را که در سرزمین فرات [دل ایران شهر / میان رودان] راجع به رستم و اسفندیار شنیده بود، در مکه برای مردم حکایت می‌کرد و اهل مکه از شنیدن این داستان، لذت می‌بردند.



پنجم-داستان پیران ویسه

این کتاب نیز امروز در دست‌رس ما نمی‌باشد؛ اما در ادبیات دوران پس از ساسانیان، این کتاب به زبان پهلوی درباره‌ی پیران ویسه سردار سپاه افراسیاب بود که به طور حتم، موارد بسیاری از جنگ‌های تورانیان با ایرانیان را دربرمی‌گرفته است.

از این کتاب، اسدی توسی در لغت‌نامه‌ی خود زیر عنوان «وسناذ»، یاد کرده است.

ششم-لهراسب‌نامه

از کتاب‌های دیگری که می‌بایست در دوران کهن تنظیم شده باشند و تا دوران یورش تازیان در دست‌رس بود (البته به زبان پهلوی)، لهراسب‌نامه بود که علی بن عبیده الریحانی، آن را به عربی برگردانده بود و ...



گفتار پنجم - دگر بن‌ن‌ب‌ش‌ت‌ها در رابطه با تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران کهن

یکم - دین‌کرت (دین‌کرد)

در پهلوی «دنکرت» به معنای کرده‌ی دینی یا کردارهای دینی، برجسته‌ترین و گسترده‌ترین کتاب به زبان پهلوی است که در دست ما می‌باشد. این اثر در اصل ۹ کتاب بوده که امروز، تنها هفت کتاب آن به ما رسیده است و دو کتاب دیگر را در دست نداریم. البته بخشی از آغاز کتاب سوم نیز از میان رفته است. این کتاب، دارای چنان اهمیتی است که:^{۶۴}

پژوهش‌گران فرهنگ ایرانی، آن را فرهنگ‌نامه (دایرة المعارف) دانش‌های دینی و عقلی، خوانده‌اند.

این نوشتار در سده‌ی دوم - سوم هجری (۹ میلادی) در بغداد بر پایه‌ی آگاهی‌های به جای مانده، به پارسی میانه (پهلوی)، گردآوری شده است و هفت کتاب به جای مانده‌ی آن کمابیش ۱۶۹۰۰۰ واژه را دربرمی‌گیرد. تنظیم‌کننده‌ی این اثر «آتور فرن‌بغ فرخ‌زادان» (آذر فرن‌بغ فرزند زان)



می‌باشد. آذر فرن بغ در حضور مامون خلیفه‌ی عباسی با شخصی به نام «ابالش»، مناظره کرده بود. کتاب «ابالش گجستک» را آذر فرن بغ درباره‌ی این مناظره، نوشته است.

مهم‌ترین جنبه‌ی دین کُرت آن است که در کتاب هشتم آن، کوتاه شده‌ی ۲۱ نسک اوستای دوران ساسانیان، به ما رسیده است و باید گفت که مهم‌ترین بن نبشت (منبع) برای آگاهی از آن‌هاست.

البته در پاره‌ای کتاب‌های دیگر نیز آگاهی‌هایی در این باره وجود دارد. این مجلد، دارای کمابیش ۱۹۰۰۰ واژه می‌باشد.

کتاب سوم این کتاب که کمابیش ۷۳۰۰۰ واژه را در بر می‌گیرد به ویژه از جمشید و شوریدن ضحاک بروی، سخن گفته شده است.

کتاب چهارم دین کُرت نزدیک به ۴۰۰۰ واژه، کتاب پنجم ۶۰۰۰ و کتاب ششم که گسترده‌تر است، کمابیش ۲۳۰۰۰ واژه دارد.

در کتاب هفتم که کمابیش ۱۶۰۰۰ واژه دارد، با گستردگی از آفرینش کیومرث و داستان سیامک، هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، ایرج، منوچهر، گرشاسب، کی قباد و کی ارش و کی کاوس، کی سیاوخش و کی خسرو و نیز از رسیدن «فر» به زرتشت و گشتاسب، سخن به میان آمده است.

برای آگاهی بیش‌تر، نگ:

گفتاری درباره‌ی دین کرد - دکتر محمدجواد مشکور - تهران ۱۳۲۵

کتاب سوم دین کرد (درس‌نامه‌ی دین مزدایی) - آراستاری، آوانویسی، یادداشت -

فریدون فضیلت - انتشارات فرهنگ دهخدا - تهران ۱۳۸۱

کتاب پنجم دین کرد - آوانویسی، ترجمه، تعلیقات، واژه‌نامه، متن پهلوی، ژاله آموزگار

انتشارات معین - تهران ۱۳۸۶



دوم - بن دهش (بن دهشن)

بن دهش (بن آفرینش / بنیاد آفرینش) یا ژرفای آفرینش، پس از دین کرت مهم‌ترین متن بازمانده از ادبیات فارسی میانه (پهلوی)، در زمینه‌ی تاریخ، فرهنگ، دانش و دین ایرانیان است.

گردآوری کننده‌ی کتاب، ناشناخته است. از بن دهش، دو دست نویس در دست است. نخست بن دهش بزرگ یا بن دهش ایرانی. سبب نامیدن آن به نام ایرانی این است که:^{۵۸}

هر سه دست نویس موجود این روایت بلند، در ایران نوشته شده است و بی‌گمان می‌دانیم که دو تا از آن‌ها، در قرن نوزدهم میلادی از یزد، به هند برده شده است. ولی از چگونگی سفر نسخه ... [دیگر] از ایران به هند، با خبر نیستیم.

دوم بن دهش هندی (بن دهش کوچک) که در هند کتابت شده و:^{۶۰}

نمونه‌ی دست و پاشکسته‌ای از بن دهش ایرانی است.

کتاب بن دهش ایرانی:^{۶۱}

شامل یک مقدمه‌ی کوتاه ناقص ... است و سپس بیست و دو بخش اصلی کتاب و سرانجام، پایان نوشت هر یک از دست نویس‌ها می‌آید.

با یک نگاه به بن دهش، درمی‌یابیم که گردآورنده‌ی آن، برگ‌های پراکنده‌ی اوستای کهن که به اوستای دوران ساسانیان راه پیدا کرده بود، در یک مج



تنظیم کرده است. استاد مهرداد بهار، بر پایه‌ی پژوهشی که به عمل آورده، درون

مایه‌ی بن دهش را این گونه بخش‌بندی کرده است:^{۶۲}

۱- اوهرمزد و اهریمن و آفرینش مینوی و مادی اوهرمزدی در برابر آفرینش

اهریمنی.

در این بخش از ایزدان و دیوان و از آفرینش همه‌ی جهان مادی: آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و مردم سخن می‌رود و دو نظرگاه خاص در آفرینش مطرح می‌گردد: الف- اوهرمزد از روشنی خویش آفریدگان خود را آفرید. ب- جهان مادی را از قطره‌ی آبی آفرید، مگر انسان و حیوان را که از اصلی آتشین‌اند.

سپس از خلق اهریمنی یاد می‌گردد و سرانجام از نبرد عظیم آغازین و آلودگی جهان مادی به دست اهریمن و دیوان سخن می‌رود.

این دوره، مجموعه‌اشش هزار سال را دربر می‌گیرد.

۲- اطلاعات جغرافیایی [بوم‌نگاری]

اطلاعات جغرافیایی بسیار جالب توجه، به ویژه درباره‌ی دریاها، کوه‌ها و رودهای نجد ایران، بین‌النهرین و آسیای میانه در بن دهش موجود است.

در کنار این اطلاعات ویژه، اطلاعات بسیار گران‌بهای جغرافیایی درباره‌ی مناطق مختلف پهنه‌ی یاد شده و نیز ایالات ایران در بن دهش وجود دارد.

جغرافیای بن دهش از یک سو زیر تأثیر نام‌های اساطیری اوستایی و از سوی دیگر، مبتنی بر جغرافیای نجد ایران، جلگه‌های آسیای میانه و بین‌النهرین در عصر ساسانی و گاه اوایل اسلام است.

۳- گیاه‌شناسی

در بن دهش فصلی بلند درباره‌ی گیاه‌شناسی وجود دارد که محتملاً مبتنی بر مطالعات دوره‌ی ساسانی است. بر این اساس گیاهان به شانزده بخش تقسیم می‌شوند و این بخش‌بندی بر پایه‌ی استفاده‌ی است که از آن‌ها به انسان می‌رسد. البته مادر متن، هفده تقسیم‌بندی می‌بینیم که مورد هیزم در آن شامل چوب همه‌ی گیاهان می‌شود.

ظاهراً در گفتگوی از بخش‌بندی‌های گیاهی، بحث درباره‌ی گیاهان دارویی از متن افتاده است، یا چنان مفصل و تخصصی بوده که جای ذکر آن را در این متن ندیده‌اند.

۴- جانورشناسی



در بن‌دهش گفتار مفصلی درباره‌ی جانوران و تقسیمات فرعی آنان وجود دارد.

در مجموع، جانوران براساس تقسیمات زیر بخش‌بندی شده‌اند:

الف- کرده، که براساس نوع جانور است: دام، دد، پرنده و آبی.

ب- آینه، که براساس شکل پای جانور است: دارای دو سم، دارای یک سم، پنجه‌داران، پرندگان و ماهیان.

ج- سرده، که به تقسیمات فرعی هر گروه جانوران چون سگ، اسب، خر و جز آن‌ها می‌پردازد. در بن‌دهش فصلی دیگر نیز درباره‌ی جانوران و حشرات اهریمنی وجود دارد که در جای خود از تقسیم‌بندی جاذبی برخوردار است.

۵- قوم [تیره] شناسی

در بن‌دهش درباره‌ی آفرینش انسان، کیومرث و فرزندان وی، مشی و مشیانه، سخن بسیار رفته است؛ ولی در بخشی خاص درباره‌ی اقوام [تیره‌های] ایرانی، تازی، چینی و جز آنان بحث مفصلی انجام یافته است. بن‌دهش معتقد به بیست و پنج گونه مردم است.

۶- تاریخ

در فصلی ویژه و متکی بر خدای‌نامه‌ی پایان دوره‌ی ساسانی، تاریخ ایران از ابتدا تا زمان فرارسیدن اسلام مطرح می‌گردد که با توجه به تفاوت‌هایی جالب توجه، کمابیش همان طرحی را دنبال می‌کند که در شاهنامه‌ی فردوسی وجود دارد. شاید این فصل بن‌دهش مهم‌ترین مدرک ما درباره‌ی محتوای خدای‌نامه‌ی دوره‌ی ساسانی باشد که از تغییرات دوره‌ی اسلامی محفوظ مانده است.

۷- پیش‌گویی‌ها

پس از ذکر مطالب خدای‌نامه در تاریخ ایران تا پایان دوره‌ی ساسانی، بن‌دهش به پیش‌گویی‌هایی می‌پردازد که گاه انسان را به این اندیشه می‌افکند که این پیش‌گویی‌ها در ادوار بعد به بن‌دهش اضافه شده است. پس از این پیش‌گویی‌ها، فرارسیدن هزاره‌های واپسین، آمدن نجات‌بخشان و پایان جهان مطرح می‌گردد.

۸- نجوم و تقویم

در چند فصل بن‌دهش بحث‌های بسیاری درباره‌ی نجوم انجام یافته است که از نظر تحقیق در نجوم و تاریخ نجوم و احکام نجوم در ایران از اهمیت بسیاری برخوردار است. در فصل‌های دیگر نیز گاه اطلاعاتی نجومی وجود دارد. فصلی خاص نیز به تقویم در ایران مربوط است.



در اواخر کتاب دودمان‌شناسی خاندان‌های پیشدادیان و کیانیان و تورانیان و خاندان موبدان مطرح می‌گردد که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در بن‌دهش مطالبی دیگر، هر چند فرعی ولی بسیار با اهمیت نیز مطرح می‌گردد که از نظر شناخت مسائل فرهنگی قوم [تیره‌ی] ما دارای ارزش فوق‌العاده‌ای است.

چنان‌که اشاره شد، با یک نگاه کوتاه به بن‌دهش ایرانی، درمی‌یابیم که درون‌مایه‌ی آن، برگ‌هایی است از اوستای کهن که به اوستای دوران ساسانیان نیز راه یافته بود. بدین‌سان می‌توان گفت که این برگ‌ها، اندک باقی مانده‌ی نسکی از نسک‌های اوستای کهن بوده است. استاد مهرداد بهار نیز به این مساله اشاره دارد:^{۶۲}

کتاب هشتم دین کرد نشان می‌دهد که بسیاری از مطالب بن‌دهش در داماد نسک اوستایی وجود داشته است، هر چند که بن‌دهش ذکری مستقیم از این اثر اوستایی نمی‌کند. و ن‌دی‌داد، سپندنسک و چهارده نسک گم شده‌ی اوستایی نیز می‌توانند از منابع بن‌دهش بوده باشند.

نسخه‌ی کامل بن‌دهش در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۲۸۷ خورشیدی) از سوی تهمورث دین شاجی انکساریا، با پیش‌گفتار بهرام گور تهمورث انکساریا در بمبئی (هندوستان) به چاپ رسید.

برای آگاهی بیش‌تر، نگ:

واژه‌نامه‌ی بن‌دهش - مهرداد بهار - تهران ۱۳۴۵



سوم - شهرستان های ایران

شهرستان های ایران ، مهم ترین کتاب موجود به زبان پهلوی درباره ی بوم نگاری (جغرافیا) است . این رساله مربوط است به بنیان گذاری پاره ای از شهر های ایران . فرجامین شهری که از ساخت آن در این کتاب یاد شده است ، شهر بغداد و به دستور ابو جعفر منصور دوانقی (منصور دوانیک) است . استاد دکتر ذبیح الله صفا ، به درستی درباره ی این کتاب می نویسد :^{۶۵}

نسخه ی فعلی این رساله ، متعلق به قرون متأخر اسلامی است ؛ اما محققا تاریخ بنای بغداد ، قسمت الحاقی است ، نه اصلی .
زیرا با توجه به بعضی از قرائن ، چنین برمی آید که رساله ی مذکور ، پیش از اسلام مدون گشته است .

با یک نگاه درمی یابیم که در این اثر ، پاره ای از واژگان کهن اوستایی مانند واژه ی « خیون » (شعبه ای از تورانیان) و توری (تورانی) به چشم می خورد که این نام ها در دوران اسلامی ، کاربرد نداشته اند .

این رساله ، اشاره های بسیار ارزنده ای درباره ی ایران کهن دارد . مانند ساخت شهر سمرکند (سمرقند امروزی) به دست سیلوش و نیز زاده شدن کی در آن شهر و نیز آگاهی های درباره ی جم ، آژی دهاک ، فریدون ، لهراس



گشتاسب و افراسیاب گجستک و نیز ساخت شهر «نواک» در بلخ به فرمان
اسپندیات (اسفندیار) و ساخت شهر توس، به دست توس سپهدار.

در این کتاب آمده است که جایگاه سپهداری توس، پس از وی به زریر (برادر
گشتاسب و عموی اسفندیار)، پس از زریر به بستور (نستور) و پس از بستور به
کرزم رسید و ...

به باور نویسنده، بخش‌های کهن شهرستان‌های ایران، می‌تواند بخش اندکی
از یکی از نسک‌های گم‌شده‌ی اوستای کهن، درباره‌ی معماری و شهرسازی
بوده باشد.



چهارم - مینوی خرد

مینوی خرد یا مینو خرد، کتابی است به زبان فارسی میانه (پهلوی). این کتاب در پهلوی «داناک و مینوی خرت» یا «داناک و مینوی خرد» یا «دینایی مینوی خرد» به معنای دانا و مینوی خرد، نامیده می‌شود. در فارسی «مینوی خرد» یا «مینو خرد» گفته می‌شود:^{۶۶}

در اوستا، صفت «مینو» از واژه‌ی «مینو» (مینو) ساخته شد و به معنی روحانی و معنوی است و در بسیاری از موردها، با واژه‌ی «گتیه» (از ماده‌ی «گتا» به معنی گیتی و جهان) همراه است و در فارسی مجموع این دو واژه به «جهان مینوی»، برگردانده شده است.

این کتاب دربردارنده‌ی پیش‌گفتار و ۶۲ پرسش «دانا» از «مینوی خرد» و پاسخ‌های مینوی خرد بدان‌هاست. از آن‌جا که موضوع این پرسش و پاسخ‌ها، بیش‌تر مسایل اخلاقی است و باید آن را در رده‌ی اندرزنامه‌ها جای داد؛ اما کتاب مینوی خرد اشاره‌های ارزنده‌ای به تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران کهن دارد:

مهم‌ترین فصل این کتاب، فصل بیست و هفتم آن است که از ۷۶ بند، پدید آمده و شامل بزرگ‌ترین اعمال پادشاهان ایران تا گشتاسب است: مانند برانداختن دو سوم از دیوان مازندران به دست هوشنگ و پدید آوردن خط وسیله تهمورث ... و بنای «ورجم کرد» به دست جمشید و ... امثال این‌ها.



نام نویسنده و زمان نگارش کتاب مینوی خرد، دانسته نیست: ۶۷

پارهای از پژوهندگان بر آن اند که در زمان ساسانیان و شاید در زمان شهریاری خسرو یکم (انوشیروان) نگاشته شده است.

از این کتاب، دو نگارش پازند و سنسکریت، شاید در سده‌ی ششم هجری از سوی موبد نریوسینگ، وجود دارد و یک نگارش به فارسی و دو سروده از آن به شعر فارسی نیز در دست است.

پنجم-روایت پهلوی

همراه با نسخه‌ی «داتستان دینیک»، کتابی است به نام روایت پهلوی با ۲۶۰۰ واژه. در این کتاب، آگاهی‌هایی درباره‌ی گرشاسب (گرشاسب) و جم وجود دارد.

برای آگاهی بیش‌تر، نگ:



واژه‌نامه‌ی مینوی خرد - دکتر احمد تفضلی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۴۸
مینوی خرد - ترجمه‌ی دکتر احمد تفضلی - انتشارات توس - چاپ چهارم - تهران ۱۳۸۵

پی‌نشت‌ها

- ۱- تاریخ بلعمی (ترجمه و تکمله‌ی تاریخ طبری) ج ۱- ۶۵۷-۶۵۶
- ۲- دین کُرت (دین کرد): در پهلوی دِن کُرت به معنای کردارهای دینی، کتاب بزرگی است به زبان پهلوی که بیش‌تر پژوهش‌گران فرهنگ ایران، آن را فرهنگ یا دایره‌المعارف، دانش‌های دینی و عقلی آیین زرتشتی می‌دانند.
- ۳- تاریخ طبرستان - ابن اسفندیار (در باب نامه‌ی تنسر) / حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۱ / کاوه (مجله محمدعلی جمال‌زاده - شماره ۱۱ - سال اول دوره جدید - رر ۷-۴ / مه تنسر - مجتبی مینوی)
- ۴- التنبیه و الاشراف - ر ۸۶
- ۵- مقدمه‌ی اوستا - برگردان ده‌ارله / حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۱
- ۶- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲- ر ۹۳۲
- ۷- حماسه‌سرایی در ایران - ر ۳۱
- ۸- تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی - رر ۱۸۴-۱۸۳
- ۹- همان - ر ۱۸۵
- ۱۰- همان - ر ۱۹۱
- ۱۱- همان - ر ۱۴۷
- ۱۲- همان - ر ۱۴۶
- ۱۳- آثار الباقیه - ر ۱۷۱
- ۱۴- التنبیه و الاشراف - ر ۸۷
- ۱۵- تاریخ الرسل و الملوک - ر ۹۴
- ۱۶- همان - ر ۹۳
- ۱۷- خرده‌اوستا - نگارش رشید شه‌مردان - انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی - بسال ش



و شهریور ماه ۱۳۰۸ یزدگردی باستانی (امرداد ۱۳۱۷ خورشیدی)

۱۸- حماسه‌سرایی در ایران- ر ۳۱/ تاریخ طبرستان ابن اسفند در باره‌ی تنسر / سید محمدعلی جمال‌زاده- مجله کاوه- شماره ۱۱- سال اول دوره جدید- رویه‌های ۷-۴ / مجتبی مینی- نامه‌ی تنسر

۱۹، ۲۰، ۲۱- همان

۲۲- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۱- رویه شانزده.

۲۳- مقدمه ابن خلدون- چاپ مصر- رر ۲۸۶-۲۸۵ / دو قرن سکوت- رر ۲۱۸-۲۱۷

۲۴- مقدمه ابن خلدون- رر ۲۹۰-۲۸۹

وی هم چنین در رویه ۳۴۶ از این کتاب می‌نویسد (ترجمه محمد پروین گنابادی):

و هم باید ایوان کسری را به چشم دید و میزان توانایی و نیرومندی را که ایرانیان در آن به کار برده‌اند، دریافت. قدرتی آن چنان مستحکم و جاویدان است که با آن که رشید بانه‌دام و ویران ساختن آن یادگار عظیم تصمیم گرفت، نتوانست آن را براندازد. چنان که وی با رنج و تکلف فراوان بر تخریب آن عزم گرفت و شروع بدان کرد ولی سرانجام عاجز آمد...

پس باید دید، چگونه یک دولت بر بنیان نهادن بنایی قدرت می‌یابد که دولت دیگر، از ویران ساختن آن عاجز می‌گردد، با آن که میان ویران ساختن و بنیان نهادن از لحاظ سهولت تفاوت، از زمین تا آسمان است و از همین جا، می‌توان فرق میان دو دولت مزبور را، در عظمت و شکوه و جلال دانست.

۲۵- اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان- ج ۱- ر سی و سه

۲۶- همان

۲۷- همان- ر سی و چهار

۲۸- همان

۲۹- همان- ر سی و پنج

۳۰- همان

۳۱- حماسه‌سرایی در ایران- رر ۱۱۳-۱۱۲

۳۲- یهودان که سالیان دراز در اسارت آشور در ایران بودند، این داستان را با خود به یهودا بردند و به

موسی نسبت دادند.

۳۳- اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان- ج ۱- کرده بیست و چهار- ر ۲۲۳

۳۴- اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان- ج ۱- ر سی و پنج

۳۵- همان- ر سی و شش

۳۶- همان- ج ۲- ر ۵۴۴

۳۷- همان- رر ۶۵۶-۶۵۵





- ۳۸- التنبیه و الشراف- ر ۸۶
- ۳۹- شایست و نشایست- ر ۱۳۱
- ۴۰ و ۴۱- انسان کامل- ر ۳۸۹
- ۴۲- حماسه‌سرایی در ایران- ر ۱۲۱
- ۴۳- همان- ر ۱۲۲
- ۴۴- همان
- ۴۵- شاه‌نامه‌ی فردوسی- به کوشش محمد دبیر سیاقی- ج ۳- ر ۱۳۴۵- ۱۳۴۳ ب ۶۱۸- ۵۸۱
- ۴۶- همان- ر ۶۷- ۶۶ ب ۶۱۹- ۵۹۴
- ۴۷- همان- ر ۷۰- ۶۹ ب ۷۱۷- ۶۵۷
- ۴۸- شاه‌نامه‌ی فردوسی- به تصحیح ژول مول- ر ۴۱۹
- ۴۹ و ۵۰- مروج الذهب و معادن الجواهر- ج ۱- ر ۲۲۱
- ۵۱- حماسه‌سرایی در ایران- ر ۴۵
- ۵۲- همان- ر ۴۶
- ۵۳- همان- زیرنویس ۱
- ۵۴ و ۵۵- مروج الذهب...- ج ۱- ر ۱۹۰
- ۵۶- حماسه‌سرایی در ایران- ر ۴۷
- ۵۷- همان- ر ۴۴
- ۵۸- همان- ر ۴۵
- ۵۹ و ۶۰- بن‌دهش- ر ۶
- ۶۰- همان
- ۶۱- همان- ر ۱۰
- ۶۲- همان- ر ۱۳- ۱۱
- ۶۳- همان- ر ۱۳
- ۶۴- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۲- ر ۹۸۷
- ۶۵- حماسه‌سرایی در ایران- ر ۵۰
- ۶۶- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان- ج ۲- ر ۱۰۶۳
- ۶۷- همان- ر ۱۰۶۳



دست‌کاری در تاریخ ایران

اوستای کهن یا دانش‌نامه‌ی کهن ایرانیان که بر دوازده هزار پوست گاو و به آبِ زر نبشته شده بود، به دست اسکندر گجستک به آتش کشیده شد و دیگر نسخه‌ی آن نیز از سوی «بربر» های فاتح به غارت رفت و ...

پس از فروپاشی هخامنشیان و لاش (بلاش) اشکانی، فرمان به گردآوری دانش‌نامه کهن ایران داد و هر آن چه را که از زبانه‌های آتش مهاجمان وحشی و بی‌فرهنگ در امان مانده بود، به دفترها درآورد.

سپس با دست به دست شدن فرمان‌روایی، این دفترها به ساسانیان رسید. از آن جا که ساسانیان نیز به مانند گشتاسب و جانشینانش، دین را با دولت آمیخته بودند و دومین دین - دولت زرتشتی را بر پهنه‌ی ایران زمین گسترانده بودند، دست به کاری زدند که زبان‌های بسیاری برای تاریخ میهن ما بیار آورد:

میان فروپاشی نخستین دین - دولت زرتشتی به روزگار داراب در سال ۸



پیش از میلاد مسیح (۲۰۵۹ پیش از هجرت پیامبر) تا پیروزی ساسانیان بر اشکانیان (۲۲۴ میلادی / ۳۹۷ پیش از هجرت پیامبر) هزار و ششصد و شصت و دو (۱۶۶۲) سال است.

بر پایه‌ی بن نبشت‌هایی که در دست داریم، جانشینان گشتاسب، نخستین پادشاه ایرانی که آیین زرتشت را آیین رسمی در ایران اعلام کرد و دین و دولت را در هم آمیخت، عبارت بودند از: بهمن (پوراسفندیار)، همای، داراب و دارا.

در دست‌کاری‌های دوران ساسانیان، بهمن پوراسفندیار به جای اردشیر هخامنشی نشانده می‌شود. بدین سان، راه برای پیوستن جانشینان گشتاسب به ساسانیان، هموار می‌گردد. سپس «دارا» آخرین فرمان‌روای خاندان لهراسبیان را به جای داریوش سوم هخامنشی می‌نشانند و باز دودن تاریخ جانشینان اسکندر و نیز تاریخ کمابیش پانصد ساله‌ی اشکانیان، لهراسبیان را با فاصله‌ی هزار و ششصد و شصت و دو سال، به ساسانیان پیوند می‌زنند تا چنین وانمود کنند که همیشه دین زرتشتی، بر ایران حکم‌روا بوده است:^۱

چو دارا، به رزم اندرون گشته شد	همه دوده را، روز گشته شد
پسر بد، مر او را، یکی شاد کام	خردمند، و جنگی و، ساسان به نام
پدر را، بر آن گونه چون گشته دید	سر بخت ایرانیان، گشته دید
از آن لشگر روم، بگریخت اوی	به دام بلا، برنیاویخت اوی
به هندوستان، در به زاری بمرد	ز ساسان، یکی کودکی ماند خرد
بدین هم نشان، تا چهارم پسر	همی نام ساسانش، کردی پدر ...

در دنباله، ساسان، نیای ساسانیان را فرزند داریوش سوم هخامنشی^۲ دانست:

این رو نسلِ چهارم ساسان، خود را بدین گونه به کارفرمایش (بابک) ه



به بابک چنین گفت ، زان پس جوان
نیرره جهاندار شاه اردشیر
که من ، پور ساسانم ای پهلوان
که بهمنش خواندی همی یادگیر
سرافراز ، پور یل اسفندیار
ز گشتاسب یل ، در جهان یادگار

این گونه است که ۸۳۳ سال میان نخستین دین - دولت زرتشتی در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد مسیح (۲۰۵۹ پیش از هجرت پیامبر) تا برپایی دولت فراگیر ملی «ماد» در سال ۶۰۵ پیش از میلاد مسیح (۱۲۲۶ پیش از هجرت) و نیز بیش از دویست و پنجاه سال دوام دولت ماد و هخامنشی ، سپس دوران حکومت جانشینان اسکندر گجستک بر ایران و هم چنین شاهنشاهی کمابیش پانصد ساله ی اشکانیان ، از تاریخ ایران زده می شود . در نتیجه ، بخش مهم و حساس تاریخ ایران ، از میان برده می شود .

در اثر دست کاری در بن نبشت های کهن ایران در دوران ساسانیان ، تاریخ نگاران دوران نوین ایران (دوران دگرگشت دین ایرانیان از زرتشتی به اسلام) دچار سردرگمی شدند . برای مثال :

احمد بن ابی یعقوب اصفهانی در کتاب تاریخ یعقوبی ، پادشاهان ایران را به دو گروه پادشاهان پارس و پادشاهان پارسیان بخش کرده است .

حمزه ی اصفهانی و ابن اثیر ، پادشاهان ایران را به چهار گروه پیشدادیان ، کیانیان ، اشکانیان و ساسانیان تقسیم کرده اند .

مسعودی در التنبیه و الاشراف ، آن را به پنج گروه پیشدادیان ، بلال ، کیانیان ، اشکانیان و ساسانیان بخش کرده است و ...

بر اثر این دست کاری ها ، چندین زنجیره ی فرمان روایی در هم آمیخته شده



و از همه جالب‌تر این که در این میان، به کلی رد پای ماده‌ها و هخامنشیان گم شده است. در حالی که چنان که گفته شد پادشاهان ساسانی، پیروزی‌ها و تاج‌گذاری‌های خود را در نقش رستم، جاودان کرده‌اند و...

از سوی دیگر کوشش شده است تا به گونه‌ای، زرتشت را به موبد تنسر پیوند زنند. با این دستکاری عمدی، چنان که گفته شد، گسلی در تاریخ و فرهنگ ملت ایران به درازای بیش از یک هزار و ششصد و شصت و دو سال، ایجاد گردیده است:^۳

پس از کشته شدن زرتشت، سی و پنج سال از نودینی شاه گشتاسب می‌گذشت که آیین مزدیسنی، جهانگیر شد... بهمن، پوراسفندیار در رواج و گسترش آیین واقعی زرتشت و تبلیغ و نشر آن، مکتبی بنیان می‌نهد و توسعه‌ی نهایی آیین، در سده چهارم پس از زرتشت... حاصل می‌شود.

از سوی دیگر:^۴

به سه صد سالگی دین، خورشید گرفتگی حادث شد و در دین خلل شد و خدایی [شهریاری یا پادشاهی] بلرزید.

بر پایه‌ی اسناد و مدارک مورد استناد شاه‌نامه که از آن در پیش یاد شد، بعد از گشتاسب، بهمن و سپس همای، داراب و دارا به جای او می‌نشینند و دوران پادشاهان باورمند به آیین زرتشت، با «دارا» از خاندان لهراسبیان پایان می‌گیرد.

بر پایه‌ی نوشته‌ی گزیده‌ی زاداسپرم، فروپاشی پادشاهی باورمند به آیین زرتشت در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد (۲۰۵۹ پیش از هجرت) رخ داده است.

بر پایه‌ی کتاب دین‌کرد و با اشاره به سده‌ی چهارم پس از زرتشت



همین تاریخ به دست می‌آید.

پس از زرتشت (بیشینه سیمصد سال) هم‌زمان با فروپاشی پادشاهی باورمند به آیین زرتشتی در سال ۱۴۳۸ پ م م (۲۰۵۹ پ هـ) حکومت و دولت در ایران، از شمال شرقی به سوی جنوب و شمال باختری و غرب منتقل می‌شود.

تمدن آرتا در منطقه‌ی جیرفت که امروزه بیش‌تر باستان‌شناسان بر این باوراند که تمدن‌های میان‌رودان (بین‌النهرین) نشأت گرفته از آن است، تمدن‌های شهر سوخته، میتانی و اورارتو (در آذربایجان، بخش‌هایی از گیلان، آسیای کوچک و جاهای دیگر)، تمدن سومر، انشان (ایلام)، ماد و پارس، نشان‌دهنده‌ی جابه‌جایی قدرت و دولت از شمال و خاوران به جنوب و باختران است.

برپایی شاهنشاهی ایران در ریخت شاهنشاهی هخامنشی را باید، اوج جابجایی حکومت و دولت از شمال و شرق به جنوب و غرب دانست. حتا اشکانیان که نخست از نسا (اشک‌آباد یا عشق‌آباد امروز) برخاسته بودند، پای‌تخت را به غرب می‌کشند و در کنار رودخانه‌ی دجله در میان‌رودان استقرار می‌یابند.

با پایان دوران پادشاهان باورمند به آیین زرتشتی در خاوران، اسناد و مدارک مربوط به بیش از یک هزار و ششصد سال از تاریخ این سرزمین، به عمد نابود می‌شوند. از این کار دو مقصود در راستای هم تعقیب می‌شد:

یکم، تداوم بخشیدن به آیین زرتشتی به عنوان یک دین حکومتی و فراگیر از زمان زرتشت تا دوران ساسانیان.
دوم، کاستن از عمر جهان و در نتیجه افزودن بر عمر احتمالی دولت ساسانی.



یکم- تداوم بخشیدن به آیین زرتشتی چونان یک دین فراگیر

برای رسیدن به این مقصود، موبدان حاکم بر ایران در دوران ساسانیان که برخلاف آزاداندیشی ایرانیان و آسان‌گیری و آزادمنشی مذهبی حاکم بر جامعه‌ی ایران، دوباره دین را با دولت درهم آمیخته بودند، بخش بزرگی از اسناد و مدارک مربوط به تاریخ و فرهنگ ما را نابود کردند. آنان افزون بر آرتائیان، میتانیان، سومریان، انشانیان (ایلامیان) و ... مادها، هخامنشیان و اشکانیان را نیز با قصد و عمد، به فراموش کده‌ی تاریخ سپردند. به گونه‌ای که در اسناد و مدارک کهن ایران که پایه‌ی تدوین شاه‌نامه‌ها در دوران صفاریان و سامانیان بود، حتا نامی از مادها و هخامنشیان نیست و درباره‌ی شاهنشاهی پانصدساله‌ی اشکانیان، نشان درستی وجود ندارد.

در حالی که ساسانیان ریشه در سرزمین پارس داشتند و جای ۸ ~ ۱۰-۱۱ نیست که آن‌ها می‌بایست از تاریخ هخامنشیان، آگاهی کامل



سنگ نبشته‌های ساسانیان در دوروبر پارسه به چشم می‌خورد و دو سنگ نبشته نیز از آنان بر روی دژنبشت پارسه یا کعبه‌ی زرتشت، نشان آن است که آن‌ها می‌دانستند که این ساختمان، «بن‌خانه» بوده است. گرچه شاید یکی از سنگ‌نبشته‌ها از ولاش اشکانی بوده که به دستور موبد کرتیر، آن را زدوده و کتیبه‌ی وی را جانشین آن کرده‌اند؟!

اردشیر پاپکان آیین تاج‌گذاری خود را بر نگاره‌ای سنگی در نزدیکی‌های تخت‌جمشید جاویدان ساخته است و نیز شاهنشاهان بزرگ ساسانی دستور داده‌اند تا پیروزی‌هایشان را بر امپراتوران روم، در نقش رستم بر دل کوه بکنند. در اثر این زشت‌کاری و زدودن تاریخ شاهنشاهان هخامنشی از تاریخ ایران، اسکندر گجستک برای سده‌های بسیار، جای کورش بزرگ یا ذوالقرنین در قرآن مجید را می‌گیرد و رفته رفته ویران‌کننده‌ی ایران، به مقام پیامبری بالا برده می‌شود و بسیاری دیگر ...

از سوی دیگر، ساسانیان پدر در پدر از فرمان‌برداران اشکانیان بودند و به فرمان آنان بر آتش کده‌ی استخر نگاهبانی داشتند؛ اما چنان شاهنشاهی کما بیش از پانصد ساله‌ی اشکانیان را از صفحه‌ی تاریخ ایران می‌زدایند که از آنان در اسناد تاریخی ایرانیان، جز «نام» بر جای نماند و در «دفتر خسروان» (تاریخ‌ها و خدای نامه‌ها و ...) نوشتاری درباره‌ی اشکانیان، باقی نگذارند.

مقصود ساسانیان از زدودن تاریخ هخامنشیان این بود که لهراسبیان را جانشین آنان کنند و دارای لهراسبی را با فاصله‌ی بیش از هزار و ششصد سال، به ار



ساسانی پیوند زنند و راه را برای نزدیک شدن موبدان زرتشتی به اشوزرتشت ، هموار سازند.

از سوی دیگر ، برای بهره‌گیری از نام بلند و آوازه‌ی « کی خسرو » فرجامین شاهنشاه کیانیان ، با افزودن واژه‌ی « کی » به اول نام لهراسب و سپس گشتاسب ، آنان را در زنجیره‌ی فرمان‌روایی کیانیان قرار دادند . در صورتی که لهراسب ، بر پایه‌ی اسنادی که ما در دست داریم ، ارتباطی با کیانیان نداشت و از خاندان دیگری بود و البته نباید از یاد ببریم که اشوزرتشت سخت « کی » ها (گوی) ها یا همان کیانیان را مورد نکوهش قرار داده و در کنار « کرپان » ها (قربان ها) ، آنان را در زمره‌ی « دیویسنا » قرار داده است .

بر اثر این زشت‌کاری ، تاریخ‌نگاران سده‌های نخست دوره‌های اسلامی (دوران نوین تاریخ ایران) هیچ آگاهی از هخامنشیان نداشتند و درباره‌ی اشکانیان نیز نتوانسته‌اند ، سخن درستی بگویند . مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد :^۵

در روایات دیگری هست که کورش ، پادشاه مستقل بود [و] نه از جانب بهمن و این پس از انقضای پادشاهی بهمن بود و کورش از شاهان طبقه اول ایران بود و این ، در همه‌ی کتب قدیم نیست .

چنان که گفته شد ، با زدودن نام کورش بزرگ شاهنشاه هخامنشی و باقی‌گذاشتن نام اسکندر گجستک از سوی ساسانیان ، اسکندر در دوران اسلامی به مقام ذوالقرنین قرآن مجید ، نشانده می‌شود .

در حالی که مراد از « ذوالقرنین » در قرآن ، کورش بزرگ شاهنشاه هخامنشی است . این گونه است که فراگشت بالا بردن اسکندر گجستک به مق



سوی نویسندگان و شاعران دوران نوین (اسلامی) آغاز می‌شود و اسکندرنامه‌ها نوشته می‌شود و ...

در حالی که اگر این زشت کاری از سوی ساسانیان به عمل نیامده بود، امروزه ما به جای اسکندرنامه‌ها، کورش‌نامه‌ها می‌داشتیم.

اگر هم چیزی درباره‌ی اشکانیان در تاریخ‌های دوران نوین ایران (دوران اسلامی) هست، مربوط است به تاریخ روم، یهود و بیزانس و دیگر...، مانند تصرف بیت‌المقدس از سوی تیتوس امپراتور روم، قتل یحیی ذکریا، زایش مسیح، بنیاد قسطنطنیه، داستان اصحاب کهف و ...

این گونه است که شاهنشاهی کمابیش پانصد ساله‌ی اشکانیان، در شاه‌نامه به حکومت ملوک الطوایف و به مدت دویست سال کاهش می‌یابد و سرانجام تنها در قالب هژده رج (بیت) جای می‌گیرد:^۶

پس از روزگار اسکندر، جهان	چه گوید، که را بود تخت مهان
چنین گفت، گوینده دهقان چاچ	کز آن پس، کسی را نبذ تخت عاج...
بزرگان که از تخم آرش بدند	دلیر و، سبک بار و، سرکش بدند
به گیتی، به هر گوشه‌ای هریکی	گرفته زهر کشوری، اندکی
چه بر تخت‌شان، شاد بنشانند	ملوک الطوایف، همی خواندند
بدین گونه، بگذشت سالی دویست	توگفتی که اندر جهان، شاه نیست...
چو کوتاه شد، شاخ و هم بیخ‌شان	نگوید جهان دیده، تاریخ‌شان

فردوسی، آشکارا می‌گوید که در شاه‌نامه‌ی نوشتاری (منشور) که برای به نظم

درآوردن در اختیار او قرار داده شده بود، نشانی از اشکانیان نبوده است:^۷



از ایشان به جز نام ، نشنیده‌ام نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام

البته می‌توان تصور کرد که ساسانیان در کنار این مقصود ، هدف دیگری را نیز در نظر داشته‌اند که عبارت بود از حقیر نشان دادن دولت شکوه‌مند ، آزاداندیش و مردمی‌اشکانیان^۸:

زیرا ممکن است که به واسطه‌ی خصومت ساسانیان با اشکانیان ، صاحب‌خدای نامه یا امثال او نخواستہ باشند ، طول مدت سلطنت اشکانیان را موافق حقیقت نوشته و تاریخ این مدت را ذکر کنند. والا دولت پارت ، دولتی بزرگ و نیرومند جلوه می‌کرد و این سکوت خدای نامه در قرون بعد ، باعث همان بی‌اطلاعی شده که فردوسی صریحا اظهار می‌دارد:

از ایشان ، به جز نام نشنیده‌ام
نه در نامه‌ی خسروان ، دیده‌ام

به عبارت دیگر ، می‌توان ظن قوی داشت که اردشیر از کوتاه کردن دوره‌ی پارتی دو مقصود انجام داده. یکی کوتاه کردن مدت زمانی که از گشتاسب تا اردشیر گذشته است و دیگر کاستن از جلوه‌ی دوره‌ی پارتی و ابهت اشکانیان ، برای ازمنه‌ی بعد.

بدین سان برپایه‌ی شاه‌نامه ، دوره‌ی اشکانیان مدت دویست سال است. در حالی که پاره‌ای از تاریخ نویسان و نویسندگان دوره‌ی ایران نو (اسلامی) این دوره را دویست و شصت یا دویست و شصت و شش سال دانسته‌اند:^۹

از فوت اسکندر تا پدید آمدن اردشیر بابکان ، پانصد و چهل و هشت سال است و کوتاه کردن مدت مزبور تا دویست سال یا قدری بیش تر ، می‌بایست جهتی داشته باشد.

مسعودی در التنبیه و الاشراف درباره‌ی اشکانیان می‌نویسد:^{۱۰}

ملوک الطوائف قریب یک صد شاه بودند ... و بزرگان‌شان که دیگران اطاعت آن‌ها می‌کردند ، اشکانیان بودند که از فرزندان اشکان ... بودند و زمستان را در عراق به سر می‌بردند و تابستان را در شیز آذربایجان اقامت می‌گرفتند...
نخستین آن‌ها ، اشک پسر اشک پسر اردوان پسر اشکان پسر شجیا
سیاوخش پسر کی کاوس شاه بود که ده سال شاهی کرد و شاپور پسر اشک ؛



سال و گودرز پسر اشک ده سال، بیژن پسر شاپور بیست و یک سال، گودرز پسر بیژن نوزده سال، نرسی پسر بیژن چهل سال، بلاش پسر خسرو بیست و چهار سال و اردوان کوچک سیزده سال. این جمله ملوک الطوایف اند که به شمار آمده‌اند و سال‌های پادشاهی‌شان معلوم است.

یازده پادشاه بوده‌اند که دویست و شصت و هشت سال شاهی کرده‌اند. پادشاهانی نیز بوده‌اند که نام و مدت شاهی‌شان معلوم نیست. به سبب آن که ... و هم به سبب عمل اردشیر بابکان بود ...

به نظر آن‌ها که به اخبار ملوک گذشته علاقه دارند، درست این است که مدت ملوک الطوایف از پس کشته شدن داریوش که دارا پسر دارا بود، تا قیام اردشیر پسر بابک، پانصد و سیزده سال بوده است ...

مسعودی در کتاب دیگر خود (مروج الذهب و معادن الجواهر) درباره‌ی

اشکانیان می‌نویسد:^{۱۱}

پادشاهی طوایف به نظر بسیاری از علاقمندان اخبار سلف، پانصد و هفده سال بود و این مدت از پادشاهی اسکندر بود تا ظهور اردشیر پسر بابک پسر ساسان که بر ملوک الطوایف استیلا یافت و اردوان شاه را در عراق بکشت و تاج او را بر سر نهاد ...

مسعودی در همان کتاب سیاهه‌ای از پادشاهان اشکانی می‌دهد که با

سیاهه‌ای که درباره‌ی پادشاهان اشکانی در کتاب التنبیه و الاشراف می‌دهد،

دوگانگی‌هایی دارد:^{۱۲}

اول پادشاه از ملوک الطوایف اشک پسر اردوان پسر اشکان پسر آسن جبار، پسر سیاوش پسر کی کاوس شاه بود که بیست سال پادشاهی کرد. پس از اشک، پسر اشک بود که شصت سال پادشاهی کرد و در سال چهل و یکم حکومت او حضرت مسیح علیه‌السلام در ایلیای فلسطین ظهور کرد. پس از او، گودرز پسر اردوان پسر اشکان، ده سال پادشاهی کرد. پس از آن نیز پسر شاهپور پسر اشک شاه، بیست و یک سال پادشاهی کرد.

گویند در ایام وی، تطوس اسفانیوس پادشاه روم به ایلیا حمله برد و این، چهل سال پس از صعود مسیح بود و کشتار کرد و اسیر گرفت و ویران کرد.

آن‌گاه پس از نیزر پسر شاپور، پسرش گودرز بن نیزر، نوزده سال پادشاهی کرد. آن‌گاه پس از گودرز، نرسی پسر نیزر چهل سال پادشاهی کرد. پس از او، برادرش هرمز پسر نیزر، بیست سال پادشاهی کرد. آن‌گاه پس از اردوان



، پسرش خسرو بن اردوان، چهل سال پادشاهی کرد و آن گاه پس از خسرو، پسرش بلاش بن خسرو، بیست و چهار سال پادشاهی کرد. آن گاه پس از بلاش، پسرش اردوان بن بلاش، سیزده سال پادشاهی کرد. مسعودی گوید، این صورتی دیگر است، جز آن چه از پیش گفته‌ایم.

محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ الرسل و الملوک درباره‌ی اشکانیان، زیر

عنوان شهر یاری ملوک الطوایف می‌نویسد:^{۱۳}

اقوال علمای تاریخ نسبت به کسی که پس از اسکندر در سرزمین سواد [میان رودان یا دل ایران شهر] به پادشاهی رسید و هم‌چنین در تعداد ملوک الطوایف که فرمان روای سرزمین بابل تا ظهور اردشیر بابکان بوده‌اند، مختلف است... تا هنگامی که مردی «اشک» نام از پسران دارای بزرگ ظهور کرد. وی در شهر ری متولد شده و در آن جا، نشو و نما کرده بود. گروه انبوهی را گرد آورد و به قصد انطیخس (انتیکوس). اشک بر سرزمین سواد مستولی شد و از موصل تازی و اصفهان، به حیطة تصرف او درآمد. امرای ملوک الطوایف دیگر، او را به شرافت اصلش بزرگ داشتند و در پرتو کارهایی که از او سر زده بود، وی را بر خود برتری دادند و اعتراف به مقام فصل او نمودند... بالجملة اشک را پادشاه خواندند و...

وی در جای دیگر می‌نویسد:^{۱۴}

گویند، اینان همان پادشاهان اشغانی [اشکانی] هستند که به عنوان ملوک الطوایف معروف گشتند [و] دوران سلطنت این طایفه، دویست و شصت و شش سال بود.

او نخستین پادشاه اشکانیان را «اشک» پور اشکان می‌داند و می‌نویسد:^{۱۵}

بعضی گویند، اشک پور اشکان بزرگ و از فرزندان کی‌بیه پور کی‌قباد بوده که مدت ده سال پادشاهی کرده است. سپس اشک پور اشک پدر اشکان به سلطنت رسیده و مدت بیست و یک سال شهر یاری نمود.

طبری چهار روایت گوناگون از پادشاهان ملوک الطوایف (اشکانی) با نام پادشاه

و مدت فرمان‌روایی آنان ارایه می‌کند که با یکدیگر، هم‌خوانی ندارند.

احمد بن ابی یعقوب اصفهانی در کتاب تاریخ یعقوبی اشاره‌ای

ایران تا پیش از ساسانیان دارد و درباره‌ی اشکانیان می‌نویسد:^{۱۶}



سیس اسکندر معروف به ذوالقرنین، او [دارا] را کشت و پادشاهی پارس پراکنده
گشت و پادشاهانی به نام ملوک الطوایف که مرکز آن‌ها در بلخ بود، به پادشاهی
رسیدند...

ابوریحان بیرونی با موشکافی در تاریخ اشکانیان، آن چه را که از دیگران
دانسته، در پنج جدول در کتاب آثار الباقیه آورده است.

در جدول یکم، افزون بر اسکندر از یازده پادشاه اشکانی (ملوک الطوایف) نام
برده شده است که دوره‌ی فرمان‌روایی آنان ۲۵۶ سال می‌بوده است. بیرونی
در باره‌ی جدول دوم می‌نویسد:^{۱۷}

همانست که حمزه [حمزه‌ی اصفهانی] از ایستان نقل کرده است.

در این جدول شمار فرمان‌روایان اشکانی یازده تن می‌باشند و سال‌های
فرمان‌روایی آنان ۴۴۴ سال است. البته در بالای این جدول نیز نام اسکندر به
چشم می‌خورد.

جدول سوم را نیز بیرونی از حمزه‌ی اصفهانی نقل می‌کند که حمزه خود از موبد
(بهرام مردان شاه موبد شاپور) گرفته است. در این جدول نیز نخست نام اسکندر
به چشم می‌خورد و به دنبال آن از ۱۴ فرمان‌روای اشکانی نام می‌برد. در این جدول
دوران فرمان‌روایی اشکانیان ۴۱۴ سال است.

جدول چهارم را بیرونی از کتاب ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی
حاسب نقل کرده است. در این جدول شمار فرمان‌روایان اشکانی ۱۲ تن می‌باشند
و دوران فرمان‌روایی آنان در جمع ۵۱۲ سال است که ۲۴۶ سال آن مربوط به
ملوک الطوایف است. با کاستن از مجموع سال‌های فرمان‌روایی ملوک الطوایف



اضافه‌ی اشکانیان، دوره‌ی فرمان‌روایی آنان ۲۶۶ سال می‌باشد.

سپس بیرونی جدول پنجم را بر پایه‌ی « کتاب شاه‌نامه‌ی ابی منصور بن عبدالرزاق » [یعقوب لیث صفاری] ارائه می‌کند.

این جدول با پادشاهی « اشک بن دارا » آغاز می‌شود و نام و زمان فرمان‌روایی یازده تن را در بر می‌گیرد. در این جدول دوران فرمان‌روایی اشکانیان ۲۶۶ سال می‌باشد. بیرونی در دنباله‌ی سخن پیرامون اشکانیان می‌نویسد:^{۱۸}

از مقایسه‌ی این جدول‌ها با یک دیگر در این قسم تاریخ که نقل شد، اختلافی حاصل می‌شود. زیرا یک طرف این تاریخ، یعنی طرف متقدم آن، غلبه‌ی اسکندر بر ایران است و طرف متأخر آن، قیام اردشیر بن بابک است و بیرون آوردن سلطنت از دست اشکانیان و هر دو طرف بر ما معلوم است و محل اتفاق. پس میانه‌ی آن بر ما مجهول نخواهد ماند.

سرانجام بیرونی با محاسبه‌های گوناگونی که می‌کند، نمی‌تواند سال درست پادشاهی اشکانیان را به دست دهد. زیرا ساسانیان چنان تاریخ ایران را دچار پریشانی و درهم ریختگی کرده بودند که در آن زمان، محاسبه‌ی آن شاید محال می‌نمود. ابن اثیر در تاریخ کامل درباره‌ی اشکانیان (اشغانیه) می‌گوید:^{۱۹}

اینان، همان پادشاهان بودند که بر عراق و جبال چیره گشتند و دیگر پادشاهان تیره‌ها (ملوک الطوایف)، ایشان را بزرگ می‌شمردند. نخستین پادشاه اشکانی به روزگار پادشاهان تیره‌ها، اشک بود که ۵۲ سال، فرمان راند... بر پایه‌ی نوشته‌ی ابن اثیر، مدت پادشاهی اشکانیان، ۲۹۹ سال است. البته وی، تنها از ۱۲ تن از پادشاهان اشکانی نام می‌برد.

مقدسی در البداء و التاریخ درباره‌ی دولت اشکانیان با نام بردن از ۱۱ پادشاه،

زمان پادشاهی آنان را میان ۲۶۰ تا ۴۰۰ سال می‌داند.^{۲۰}

مدت ملوک الطوایف ۲۶۰ سال بود و نیز گفته‌اند ۴۰۰ سال...



در این میان شاهنامه‌ی ثعالبی، بر خلاف شاهنامه‌ی فردوسی، آگاهی‌های بیش‌تری درباره‌ی اشکانیان به ما می‌دهد. گرچه این آگاهی‌ها بسیار ناقص‌اند؛ اما کمابیش ۱۰ رویه از ۳۶۳ رویه‌ی این شاهنامه را در برمی‌گیرد. در حالی که در شاهنامه‌ی فردوسی، گفتار درباره‌ی اشکانیان تنها چند رج (بیت) است. بر پایه‌ی شاهنامه‌ی ثعالبی نخستین پادشاه اشکانی، آق‌قور شاه است:^{۲۱}

این پادشاه، بر مداین و قسمت اعظم عراق و فارس، سلطنت داشته [است]. سلاطین زمان در مکاتبات، او را شاه خطاب می‌کردند و به امید عوض، هدایایی برای او می‌فرستادند، نه به عنوان مالیات. چون محلی را که درفش کاویانی در آن مخفی بود، کشف کرد و آن را در آورد و در کمال دقت، محفوظ داشت و سلطانی را که اسکندر در روم مستقر کرده بود و بر موصل و بر سواد [دل ایران شهر / میان رودان] حکومت داشت، شکست داده، از این کشور رانده و بر روم استیلا یافت ... هم‌چنین ... کتب طبی و نجومی و فلسفی‌ای را که اسکندر به کشور خود ارسال داشته بود، دوباره باز گردانید و بار رعایای خود را سبک کرده، مالیات آنان را تخفیف داده و از بهترین سلاطین عصر خود بود.

سپس وی از دیگر شاهان اشکانی و کارهای آنان در دوران پادشاهیشان، یاد می‌کند. بر پایه‌ی شاهنامه‌ی ثعالبی، پس از آق‌قور شاه پسرش شاپور و پسر وی گودرز به پادشاهی می‌رسند. سپس ایران‌شهر فرزند بلاش فرزند شاپور و پس از آن گودرز کوچک فرزند ایران‌شهر، سپس نرسی پسر ایران‌شهر و پس از آن هرمزان فرزند بلاش و سپس فیروز فرزند هرمزان، شاه می‌شوند. پس از هرمزان، خسرو پسر فیروز به پادشاهی می‌رسد و زنجیره‌ی پادشاهی اشکانیان با اردوان پسر بهرام پسر بلاش، پایان می‌گیرد. در شاهنامه‌ی ثعالبی درباره‌ی اردوان فرجامین شاهنشاه اشکانی آمده است:^{۲۲}

این پادشاه را اعراب، اردوان اصغر می‌نامند زیرا به روایتی قبل از او اردوان نامی وجود داشته. ولی ایرانیان با این که پادشاهی به همین اسم بر او مقدم بوده، از



حيث وسعت مملکت و طول عمر او را اردوان کبير ناميده‌اند . مسلم آن که از حيث قدرت و عظمت و شهرت و اين که جمع بيش تری از ملوک الطوايف را مقهور ساخته بود ، بزرگ‌ترين سلاطين اشکانی به شمار می‌آمد و بر عراق و فارس و جبال تاري سلطنت داشته [است] .

اردوان عاداتاً می‌گفت : نیکوکار را همه یاراند و از بد عمل ، همه بی‌زار

با نگاهی به نوشته‌های تاریخ‌نگاران و نویسندگان سده‌های نخست دوره‌ی اسلامی ، در می‌یابیم که آن‌ها نه نام پادشاهان اشکانی را به درستی می‌دانستند و نه از زمان پادشاهی آن‌ها و نیز زنجیره‌ی فرمانروایی آنان آگاهی داشتند و نه از دوام دولت اشکانیان آگاه بودند .

بیش‌تر نویسندگان مزبور از چهار رخ‌داد عمده در رابطه با دولت اشکانیان نام برده و این وقایع را به زمان شاهان گوناگون اشکانی ، نسبت داده‌اند . چهار رخ‌داد یاد شده عبارتند از :

زایش حضرت مسیح
خراب شدن بیت المقدس به دست تیتوس ، امپراتور روم
کشته شدن یحیی زکریا
بنای شهر قسطنطنیه

به طوری که ملاحظه می‌شود ، هیچ کدام از این رخ‌دادها ، مربوط به تاریخ اشکانیان نیست و حتا بنای شهر قسطنطنیه (اسلام‌بول امروز) خیلی بعد از انقراض سلسله‌ی اشکانیان بوده است .

چنان که گفته شد ، گسل ایجاد شده در تاریخ ایران از سوی ساسانیان ۱۶۶۲ سال می‌باشد . یعنی از فروپاشی نخستین دین - دولت زرتشتی در سال ۱۴۳۸ پ

م م (۲۰۵۹ پ هـ) تا برآمدن ساسانیان در سال ۲۲۴ م م (۳۹۷ پ

با حذف این زمان دراز ، به باور موبدان زرتشتی ، تداوم سلطه‌ی آیی



عنوان دین رسمی جامعه‌ی ایران برقرار ماند. گرچه در درازای این زمان، دولت از شمال شرق فلات ایران (بلخ) به غرب و جنوب فلات ایران (تیسفون یا دل ایران شهر) منتقل گردیده بود.

بدین سان، اسناد و مدارک ایران کهن که پس از فتنه‌ی اسکندر دوباره در دولت اشکانیان گردآوری شده بود، در دوران ساسانیان در راستای مقاصد دینی مورد دست‌کاری قرار گرفت. در نتیجه، تاریخ بسیاری از دولت‌های ایران به کلی از دسترس ایرانیان به در رفت. از این رو، تاریخ دولت‌های ماد، پارس و اشکانی را باید از لابلای نوشته‌های ملت‌ها و مردمان دیگر، سنگ نبشته‌ها و الواح به دست آمده و ...، جست‌وجو کرد.

مسلم است که میتانی‌ها پای‌بند آیین کهن ایرانیان بودند. سومری‌ها و انشانی‌ها (ایلامی‌ها) نیز پیوندی با آیین زرتشت نداشتند. هم‌چنین دولت‌های ماد و پارس نیز پیرو آیین زرتشت نبودند. اشکانیان هم با وجود آزادی و آزاداندیشی دینی کمابیش از آیین مهر پیروی می‌کردند. گرچه در تمام این دوران، پیروان زرتشت نیز در کنار باورمندان به دین‌های کهن ایرانی و دیگر آیین‌ها، در پهنه‌ی فلات ایران حضور داشتند؛ اما حضور آنان چشم‌گیر نبود.

کوشش نافرجام دین‌دانایان زرتشتی برای پیوند سال‌های ۱۴۳۸ پیش از میلاد مسیح با سال ۲۲۴ میلادی، زیان بزرگ و جبران‌ناپذیر بر تاریخ فرهنگ و تمدن ملت ما وارد کرد.

آنان در پی این بودند که به نوعی ارتباط تنگاتنگ از نظر زمان و مکان،



زرتشت و جانشینان بلافصل او مانند موبد موبدان «شنو» و موبدان بزرگ چون آرزوک، اسروتس‌پذ (surtaspadh)، زرایانغ (zarayanagh) و سپنت‌خُرتو (spento-khartu) را با اردشیر پاپکان و موبد تنسر، برقرار کنند.

این امر در بخش هفتم دین کرت، به روشنی به چشم می‌خورد. در این راستا، آنان کوشش کردند تا کیانیان یا به گفته‌ی بهتر، لهراسبیان (یا جانشینان لهراسب) را به هخامنشیان پیوند زده و با زدودن تاریخ پرافتخار کمابیش پانصد ساله‌ی اشکانیان و نیز تاریخ سلوکیان، تداوم آیین زرتشت را به عنوان دین رسمی در پهنه‌ی ایران زمین، ثبت «جریده‌ی عالم» کنند.

آمیخته شدن دین و دولت در دوران ساسانیان و عمل کرد نادرست دین‌داناان و پی‌آمدهای آن در جامعه، از علل عمده‌ی فروپاشی دولت ایران در برابر یورش بیابان‌گردان بود. شاید پس از مرگ زرتشت و حکومتی شدن کامل دین زرتشتی و کاربرد شیوه‌های «اسفندیاری» برای گسترش آیین (هم‌خوانی فراوان آن با شیوه‌های موبد تنسر)، چنان مردم را از نهاد دولت دور کرد که حکومت در برابر یورش بیابان‌گردان از پشتیبانی مردم بی‌بهره ماند و در نتیجه تاب نیاورد و فرو پاشید.

در روزگاران کهن نیز پس از درگذشت زرتشت و سپس جاماسب، در اقتدار دین زرتشتی خلل وارد گردید. به‌طوری که هشتاد سال پس از «سپری شدن از دین» (۱۶۵۸ پ م / ۲۲۷۹ پ ه) شش تن از نام‌آوران بزرگ زرتشتی، و از جمله دو دختر زرتشت کشته می‌شوند و به سه صد سالگی دین (۸)



۲۰۵۹ پ هـ پ) خورشید می‌گیرد و در دین خلل وارد می‌شود.

البته باید گفته شود که خورشید گرفتگی نمادین است و برای ناگفته گذاردن،

علت بر افتادن پادشاهی باورمند به آیین زرتشتی است:^{۲۳}

به سه صد سالگی دین، در روز آسمان چون شب شود و در دین خلل شود و خدایی
[دولت و شهر یاری] بلرزد.

در دوران ساسانیان نیز پس از ۴۵۱ سال (۶۵۱ میلادی / ۳۰ خورشیدی) در روز

آسمان چون شب شد، در دین خلل افتاد و دولت و شهر یاری فروپاشید.

استاد حبیب‌الله نوبخت نیز از این واقعه به عنوان «روز تاریک» نام می‌برد. او

فروپاشی دولت ساسانیان را این گونه به شعر می‌کشد:^{۲۴}

در آن روز تاریک و ، غوغای دهر که گیتی سراسر ، فرو شد به قهر

زمانه ، ز آزادگان کینه جست مگیلان ، به جای گل لاله رست



دوم- کاستن از عمر جهان

در گاهشمار گیلهانی دوازده هزار سالی، زایش زرتشت (۱۷۶۸ پ م / ۲۳۸۹ پ ه پ) در آغاز هزاره‌ی دهم است. از این رو، هنگام زایش زرتشت می‌بایست تنها سه هزار سال از عمر این دوره باقی مانده باشد. ذات اسپرم از سال گیلهانی نه هزار ساله سخن می‌گوید و زایش زرتشت را بر سر هزاره‌ی هفتم قرار می‌دهد. بدین سان با زایش زرتشت می‌بایست، سه هزار سال از عمر زمین باقی می‌ماند. از این رو، موبدان بر پایه این محاسبات، هنگام روی کار آمدن ساسانیان در سال ۲۴۲ میلادی (۳۹۷ پ ه پ) می‌بایست کمابیش هزار سال (۱۰۰۸ سال) از عمر جهان و یا در حقیقت عمر هزاره‌ها باقی مانده بود. موبدان (دین دانایان) زرتشتی با باور راسخ بر این امر، سرسخانه کوشیدند تا زمان زایش زرتشت را جلوتر بیاورند تا بدین سان عمر فرمان‌روایی خود را درازمدت‌تر کنند. از این روست که زاد اسپرم، زمان درگذشت زرتشت را ۹۶۰ سال پیش از زمان خود می‌داند. ذات اسپرم در سده‌ی سوم می‌زیست و دوران مامون عباسی (۲۱۸-۱۹۸ ه. ق / ۱۹۲-۲۱۲ خ / ۸۳۳-۸۱۴ م) را به چشم دیده است. بدین سالن، هر



وی را در میانه‌ی سده‌ی هشتم میلادی بدانیم در آن صورت می‌بایست زایش زرتشت در سال ۱۱۰ پیش از میلاد می‌بوده است که با سال گرد زایش راستین زرتشت ۱۶۵۸ سال اختلاف دارد. او می‌نویسد:^{۲۵}

مردن زرتشت در روز یازدهم [خورروز] از ماه اردی بهشت بود. اما به ماه بهیژ کی^{۲۶}، به خور روز [یازدهم] از دی ماه برده شده است. اما، یژشن و مراسم دعا و دین در همان، خورروز از ماه اردی بهشت انجام می‌گیرد... [باید دانست که در [آیین پارسیان از جهت کیش، نشایست که سال را به یکی روز کیسه کنند. پس این چهار یک روز را، یله همی کردند تا از وی ماهی تمام گرد آمدی به صد و بیست سال. آن گاه این ماه را، به ماه‌های سال زیادت کردند، تا سیزده ماه شدی و نام یکی ماه را دو بار گفته آمدی و آن سال را بهیژک خواندندی و سپس نیست شدن ملک و کیش ایشان، این بهیژک کرده نیامده است.

ایرانیان باستان، سال ۱۳ ماهه (کیسه یک صد و بیست ساله) را بهتر می‌نامیدند و بر این باور بودند که بهتر که تنها در روزگار پادشاه بزرگ واقع می‌شود. یا به گفته‌ی دیگر، وقوع آن را دلیل شوکت و بزرگی آن پادشاه می‌دانستند. به طوری که این امر در دوران پادشاهی خسرو انوشیروان واقع شد و در آن سال دو « اردی بهشت » بود؛ اما باید گفت:^{۲۷}

به نظر می‌رسد، محاسبه‌ای که زات اسپرم بدان اشاره کرده، بر اثر به حساب نیاوردن یک چهارم روز اضافی در سال شمسی است. زرتشت به خورروز، یعنی یازدهمین روز اردی بهشت در گذشته. بایستی ۹۶۰ سال گذشته باشد تا با حساب ۹۶۰×۶ [ساعت]، یعنی احتساب ۹۶۰ کیسه‌ی شش ساعته، هشت ماه گذشته و تاریخ مرگ به تاریخ یازدهم دی ماه منتقل شده باشد. ۹۶۰ سال که در شش ساعت ضرب شود، ۵۷۶۰ ساعت و [یا] ۲۴۰ روز، یعنی هشت ماه به دست می‌آید. به همین جهت تاریخ مرگ با احتساب این کیسه‌ها، به یازدهم اردی بهشت منتقل می‌شود. اما حالیه، در روز پنجم دی ماه (سپندار مزدروز)، روز درگذشت زرتشت در گاه شماری دینی [زرتشتیان] محسوب می‌شود. این شش ساعت اختلاف از جهت آن است که شش ماه اول سال سی و یک روز و ماه آخر، بیست و نه روز حساب می‌شود. بالتبع شش روز اضافی از یازدهم دی ماه کسر شده و پنجم دی ماه تاریخ درگذشت پیامبر می‌شود.



چنان که گفته شد، بر پایه‌ی محاسبات استاد ذبیح بهروز، اشو زرتشت در سال ۱۷۶۸ پیش از میلاد که آغاز هزاره‌ی دهم بود، به دنیا آمد و بر پایه‌ی این محاسبات، هنگام زایش وی تنها ۳ هزار سال از عمر جهان (بر پایه‌ی دوازده هزار سال عمر جهان) باقی مانده بود. ساسانیان در سال ۲۲۴ میلادی به حکومت رسیدند. از این رو، با توجه به این که می‌بایست پایان کار جهان روز هفدهم ژانویه ۱۲۳۲ میلادی (چهارم بهمن ماه ۶۱۰ خورشیدی) می‌بود. در آن سال از عمر جهان، تنها ۱۰۸ سال باقی مانده بود.

«مسعودی» با ژرف‌نگری و تیزبینی و نگاه از زوایه‌ای ویژه، مساله‌ی کاستن از عمر جهان را دریافته بود:^{۲۸}

ایرانیان با اقوام دیگر درباره‌ی تاریخ اسکندری یک اختلاف بزرگ دارند و بسیاری مردم از این غافل مانده‌اند. زیرا به طوری که ما در ولایت فارس و کرمان و دیگر سرزمین عجمان دیده‌ایم، این یک راز دینی و شاهانی است و تقریباً هیچ کس به جز موبدان و هیربدان و اهل علم و درایت ندانند. در کتاب‌هایی که درباره‌ی اخبار ایرانیان تألیف کرده‌اند و دیگر کتب سرگذشت و تاریخ نیست. قضیه این است که زرادشت پسر پورثسب پسر اسپیمان در ایستا که به نظر ایرانیان کتاب آسمانی است گفته است که پس از سیصد سال ملکشان آشفته شود و دینشان بجایماند و چون هزاره تمام شود، دین و ملک با هم برود.

ما بین زرتشت و اسکندر در حدود سیصد سال بوده. زیرا زرتشت به طوری که از پیش ضمن خبر او در همین کتاب گفتیم، در ایام پادشاهی کی‌بشتاسب پسر کی‌لهراسب بوده است و اردشیر پسر بابک پانصد و ده و چند سال پس از اسکندر به پادشاهی رسید و ممالک پراکنده را فراهم کرد و متوجه شد که تا ختم هزار سال، در حدود دویست سال مانده است و خواست دوران ملک را دویست سال دیگر تمدید کند. زیرا بیم داشت، وقتی دویست سال پس از وی به سر رسد، مردم به اتکای خبری که پیمبرشان از زوال ملک داده، از یاری و دفاع آن خودداری کنند.

بدین جهت، از پانصد و ده و چند سالی که مابین او و اسکندر فاصله بود؛ یک‌ونیم آن را کم کرد و از ملوک الطوایف، کسانی را که در این مدت باقی



شاهی کرده بودند، یاد کرد و بقیه را از قلم بینداخت و در مملکت شایع کرد که استیلای او بر ملوک الطوایف و کشتن اردوان که از همه‌ی ایشان مهم‌تر بود و سپاه بیش‌تر داشت، به سال دویست و شصتم پس از اسکندر بوده است و تاریخ را بدین سان وانمود و میان مردم رواج گرفت. بدین جهت، میان ایرانیان و اقوام دیگر اختلاف افتاد و تاریخ سال‌های ملوک الطوایف نیز به همین جهت آشفته بود...

... تنسر موید اردشیر نیز که دعوت‌گر و مبشر ظهور وی بوده، در آخرنامه به ماجسنس فرمان‌روای جبال دماوند و ری طبرستان و دیلم و گیلان این مطلب را یاد کرده گوید: اگر نه این بود که دانسته‌ایم بر سر هزار سال بلیه نازل می‌شود، می‌گفتیم که شاهنشاه برای همیشه کار را سامان داده است. ولی دانسته‌ایم که بلیه‌ها بر سر هزار سال است...



پی‌نبشت‌ها

- ۱- شاه‌نامه فردوسی، به کوشش مهدی قریب و محمدعلی بهبودی- ج ۳- ر ۳۷۶- ب ب ۷۴- ۶۹
- ۲- همان- ر ۳۷۸- ب ب ۱۱۰- ۱۰۸
- ۳- کتاب هفتم‌دین کرد
- ۴- ساله‌ی زاد اسپرم
- ۵- مروج الذهب و ...- ج ۱- ر ۲۲۵
- ۶- شاه‌نامه‌ی فردوسی- به کوشش مهدی قریب و محمدعلی بهبودی- ج ۳- ر ۳۷۵- ب ب ۶۶- ۴۹
- ۷- همان- ب ۶۵
- ۸- تاریخ ایران باستان- اشکانیان- ر ۲۵۴۵
- ۹- همان- ر ۲۵۴۲
- ۱۰- التنبیه و الاشراف- رر ۹۰- ۸۹
- ۱۱- مروج الذهب و معادن الجواهر- ج ۱- ر ۲۲۹
- ۱۲- همان- رر ۲۳۰- ۲۲۹
- ۱۳- تاریخ الرسل و الملوك- رر ۹۶- ۹۵
- ۱۴- همان- ر ۹۷
- ۱۵- همان- ر ۹۹
- ۱۶- تاریخ یعقوبی- ر ۱۹۴
- ۱۷- آثارالباقیه- ر ۱۵۶
- ۱۸- همان
- ۱۹- تاریخ کامل- ر ۴۳۹
- ۲۰- البداء و التاریخ- مطهر بن طاهر مقدسی- جزو ثالث- مکتب لفقاه- الدینیہ- رر
- ۲۱- شاه‌نامه‌ی ثعالی- رر ۲۱۵- ۲۱۴



۲۲- همان- ر ۲۲۱

۲۳- رساله‌ی زاد اسپرم

۲۴- شاه‌نامه نوبخت یا پهلوی نامه- چاپ مجلس- چاپ اول ۱۳۰۷ [خورشیدی]

۲۵- دین‌های ایرانی- ر ۲۵۴-۲۵۳

۲۶- بهیژگ (در پهلوی بهیجک): ماه‌های ایران باستان دارای ۳۰ روز بود. یعنی سال دارای ۳۶۰ روز بود و از سال خورشیدی ۵ روز کم داشت. برای جبران این کار در پایان سال، ۵ روز بدان می‌افزودند. این کیسه را پنجه دزدیده (در عربی خمسه مسترقه) و بهیژک و در پهلوی بهیجک و پنجه و پنج ده گاه و اندر گاه نامیده‌اند.

۲۷- دین‌های ایرانی- ر ۲۵۳

۲۸- التنبیه و الاشراف- ر ۹۲-۹۱



کتاب‌نامه

أثار الباقیه - ابوریحان بیرونی - ترجمه اکبر داناسرشت - چاپ سوم - انتشارات امیر کبیر - تهران ۱۳۶۳

التنبیه والاشراف - ابوالحسن بن حسین مسعودی - ترجمه ابوالقاسم پاینده - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۹

اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان - دکتر جلیل دوست‌خواه - انتشارات مروارید - ۲ ج - چاپ پنجم - تهران ۱۳۷۹

اوستا - هاشم رضی - انتشارات بهجت - چاپ دوم - تهران ۱۳۸۰

انسان کامل - عزیزالدین نسفی - انتشارات طهوری - تهران ۱۳۸۴

ایران و ترکان در روزگار ساسانیان - دکتر عنایت‌اله رضا - انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ سوم - تهران ۱۳۸۳

امپراتوری صحرائشینان -

آب و هوای باستانی ایران -

بن دهش - خون‌بغ دادگی - گزارش مهرداد بهار - انتشارات توس - چاپ دوم - تهران، تابستان ۱۳۷۹



تاشقدرتان - مرز ایران و توران - نادره بدیعی ت ماهنامه‌ی در آستانه‌ی فردا (ویژه تاریخ، جامعه و فرهنگ) دوره‌ی جدید - سال ششم (۱۳۸۰) - شماره ۵۵

تاریخ اساطیری ایران - دکتر ژاله آموزگار - سازمان مطالعه و تدوین علوم انسانی دانشگاه‌ها ت تهران ۱۳۷۴

تاریخ بلعمی (ترجمه طبری) - ابوعلی محمد بن محمد - به تصحیح محمد تقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی - جلد اول - انتشارات وزارت فرهنگ - تهران ۱۳۴۱

تاریخ طبرستان - ابن اسفندیار - به تصحیح عباس اقبال - نشر کلاله خاور - تهران ۱۳۶۶

تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی - هاشم رضی - انتشارات بهجت - چاپ دوم - تهران ۱۳۷۱

تاریخ الرسل و الملوک (بخش ایران) - ابو جعفر بن جریر طبری - ترجمه سید محمد صادق نشات - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - شماره ۲۸۳ - تهران، بی تا

تاریخ ماد - ا.م. دیاکانف - ترجمه‌ی کریم کشاورز - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۵

حماسه سرایی در ایران - دکتر ذبیح‌الله صفا - انتشارات کبیر - چاپ هفتم - تهران ۱۳۸۴

خرده اوستا - نگارش و گردآوری رشید شه مردان - انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبی - بمبئی شهریور ماه ۳۰۸ ایزدگری باستانی

خرده اوستا - برگردان از دین دبیره - به کوشش رشید شه مردان - گزارش فارسی از دکتر حسین وحیدی - تهران - آبان ماه ۱۳۷۲ خورشیدی

خرده اوستا - گزارش ابراهیم پورداور - انتشارات انجمن زرتشتیان ایران بمبئی - بمبئی ۱۳۱۰

خرده اوستا (با ترجمه و تفسیر) - گردآورنده موبد اردشیر آذرگشسب - چاپ راستی - تهران، مهر ماه ۱۴۳۲

شاه‌نامه فردوسی - چاپ‌های گوناگون



شاه‌نامه‌ی ثعالبی -

داستان جم - دکتر محمد مقدم - ایران کرده‌ی شماره شش - چاپ دوم ت تهران - تهران -
مهر ماه ۱۳۶۳

درباره‌ی زبان آسی - محسن ابوالقاسمی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ، تابستان
۱۳۴۸

مروج الذهب - ولی بن حسین مسعودی - ترجمه ابوالقاسم پاینده - انتشارات علمی و
فرهنگی - ۲ جلد - تهران ۱۳۸۷

گات‌ها - سروده‌های نسوی زرتشت - دکتر حسین وحیدی - نشر آفتاب - چاپ دوم - تهران
۱۳۶۶

گاتا - سروده‌های زرتشت - عباس شوشتری (مهرین) - تهران ۱۳۸۰

گات‌ها - سروده‌های پیغمبر ایرانی سپیتمان زرتشت - انجمن زرتشتیان بمبی - ویرایش و
چاپ دوم - بمبی ۱۹۵۲ [۱۳۳۱]

گات‌ها یا سروده‌های آسمانی زرتشت - فیروز آذر - گشسب - تهران ۱۳۶۰

گات‌های زرتشت - به کوشش فرانک دوانلو - انتشارات نوید شیراز - تهران ۱۳۸۷

برگردان گات‌ها - رستم شهزادی - انتشارات فردوس - تهران ۱۳۷۷ چ

گفتاری درباره‌ی دین کرد - دکتر محمد جواد مشکور - تهران ۱۳۲۵

کتاب سوم دین کرد (درس‌نامه‌ی دین مزدایی) - آراستاری - آوانویسی -
یادداشت‌ها و ترجمه‌ی فریدون فضیلت - انتشارات فرهنگ دهخدا - تهران ۱۳۸۱

کتاب پنجم دین کرد - آوانویسی - ترجمه - تعلیقات - واژه‌ها - متن پهلوی ژاله آموزگار و
احمد تفضلی - انتشارات معین - تهران ۱۳۸۶

مکتب علمی ملت گرایی - هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - چاپ یکم -



نمونه‌ی نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران - آرتور کریستین ت ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار - انتشارات نشر نو - ۲ جلد - تهران ۱۳۶۳

واژه‌نامه‌ی بن‌دهش - مهرداد بهار - تهران ۱۳۴۵

و. ای. ابانیف - شرحی پیرامون واژه‌شناسی نام‌های خاص ایرانی - ترجمه عنایت الله رضا - مجله‌ی بررسی‌های تاریخی - سال ۱۲ شماره ۳

واژه‌نامه‌ی مینوی خرد - دکتر احمد تفضلی - انتشارات فرهنگ ایران - تهران ۱۳۴۸

ویس و رامین - فخرالدین اسعد گرگانی - تصحیح ماگالی تردوا و الکساندر گواخاریا - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران، زمستان ۱۳۴۹

مینوی خرد - ترجمه دکتر احمد تفضلی - انتشارات توس - چاپ چهارم - تهران ۱۳۸۵

یادگار زریران -

نشریه‌ها:

ایرگان یا ورگان - دکتر هوشنگ طالع ت ماهنامه‌ی خواندنی - شماره ۷۵ - فروردین - اردیبهشت ۱۳۹۲



اثوی - آبتین
امد بن ابی یعقوب اصفهانی ۱۷۷
اریامند ۵۱
اریات ۵۱
ارتاپلیت (اریافرن) ۵۱
اردشیر بابکان (پایگان) ۲۲، ۸۸، ۱۷۵،
۱۷۶، ۱۸۰

اریوبرزن ۵۱
ارشک (اشک) ۱۷، ۱۷۶، ۱۷۷
اردوان ۱۷۶، ۱۸۴
ارزاک ۱۸۰
ارزات فذری ۱۱۷
اروت نر (اروتدندر) ۱۱۶
ارجاسب ۵۰، ۵۷، ۴۶، ۶۵، ۶۶، ۶۷،
۱۰۸، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۲
اسدی توسی ۱۵۸
اسفندیار (اسپندیار) ۱۶، ۲۱، ۶۳، ۶۵،
۶۶، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۹،
۱۷۰، ۱۷۱
اسکندر (گجستک) ۷۱، ۸۱، ۸۴، ۸۵،
۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷

اسش ۶۸
استوت ارت ۲۶
اسمو - خونت
استرونس بذ ۱۸۰
اشودز نگهه ۱۰۲
اشت اورونت ۱۰۸
اشی ۱۲۳، ۱۲۴
اشی گفیه ۱۲۱
اغریث ۵۰، ۱۱۷، ۱۲۴،

آ

آبایف ۵۷
آبتین ۹۵، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۳
آتور خون بغ فرخ زادگان ۱۵۹
آتیلا ۵۲
آذرباد مهر اسپندان ۸۶
آرش ۵۹، ۱۰۵
آذر گشسب (موید اردشیر) ۱۳۵
آژی دهاک - ضحاک
آموزگار (ژاله) ۱۶۰
آناهیتا (اردوسیور آناهیتا) ۹۸ تا ۱۰۴

الف

ابوریحان بیرونی (بیرونی) ۴۱، ۶۰، ۸۵،

۸۸، ۱۷۷، ۱۷۸
ابن خلدون ۸۹
ابن اثیر ۱۷۰
ابو جعفر منصور دوانقی (منصور دوانیک
۱۶۴)
اپام نبات ۱۳۰
اپوش ۱۲۵
اترت ۹۵





بیرشک (استاد احمد) ۱۵، ۲۳

پ

پشنگ ۵۷

پشن ۱۰۳، ۱۳۳

پشوتنو (پشوتن) ۱۱۶

پولینیوس (پلی نیوس) ۸۲، ۸۳

پوروذاختی ۱۰۲

پیتاگورس ۸۴

پیران ویسه ۱۵۸

ت

تثریاونت ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۳۳

تثرت (اثرط) ۱۱۶

تطوس اسفانیوس ۱۷۶

تسر (موبد تنسر ۸۱۹، ۸۶، ۱۷۱، ۱۸۱)

توس ۱۰۱، ۱۶۴

توماسب ۱۱۷

تور ۵۵، ۵۶، ۵۷

توماسب ۱۱۷

تهماسب ۲۱

تهمورث ۱۶، ۱۷، ۴۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۶۵

ت

تثرتون - فریدون

ثعالی ۴۰، ۴۲

ج

جاماسب ۶۲، ۶۶، ۱۰۱، ۱۱۶

جم ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲

افراسیاب ۲۱، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۱۲۴، ۱۳۰،

۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۸، ۱۶۴

اقفور ۱۷۹

اک من ۱۲۹

اندروای ۱۱۹ تا ۱۲۲

انوشیروان ۱۸۳

انکساریا (تهمورث دین شاهی شاجی)

۱۶۳

انکساریا (بهرام گور تهمورث) ۱۶۳

اوروشتار ۶۸

اوشیت ارت (اوشیدر یا هوشیدر) ۱۱۶

اوشیت نم (اوشیدر ماه یا هوشیدر ماه

) ۱۱۶

اوروسار ۱۱۷

اوزو ۱۱۷

اورواخشید ۹۵، ۱۲۱

ایرج ۱۶، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷،

۶۰، ۶۱

اتوگفیه ۱۲۱

ب

بابک ۱۷۰

بستوری (نستور / بستور) ۱۱۶، ۱۵۱،

۱۵۲

بلاش (ولاش) ۸۵، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۹

بنونیست ۱۴۹، ۱۵۴

بوشاب ۱۱۰، ۱۱۱

بهروز (استاد ذبیح) ۱۵، ۱۷، ۲۳، ۲۴،

۲۶، ۲۷

بهار (استاد مهرداد) ۱۶۱، ۱۶۳

۴۷، ۹۵، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۴، ۱۶۵،

زرایانغ ۱۸۰

زوتهماسب ۱۶، ۱۷، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹

ح

حمزه اصفهانی ۱۷۰، ۱۷۷

حمدالله مستوفی ۶۴

خ

خسرو ۱۷۶

د

دارا ۱۶۱، ۴۴، ۴۷، ۱۶۹، ۱۷۰

داراب ۱۶، ۴۴، ۴۷، ۱۶۹

دارای چهار آزاد ۲۲

داریوش سوم ۱۷۰

داریوش (بزرگ) ۵۳، ۵۴

داروین چارلز ۱۴۷، ۱۴۸

درواسپ ۱۰۵ تا ۱۰۸

دقیقی ۱۴۹، ۱۵۳

ر

رستم ۵۷، ۸۵، ۱۵۷

رشن (اشون) ۱۱۲ تا ۱۱۵

ز

زاب ۲۱

زاداسپرم ۱۷۱، ۱۸۲

زیر (زیری دیری) ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸

س

ساسان ۱۷۶

سپنتودات - اسفندیار

سپیتور ۱۲۹

سپیت خرتو ۱۸۰

سربت ۶۸

سروت فذری ۱۱۷

سعد بن ابی وقاص ۸۹

سلم ۵۵، ۵۶، ۵۷

سیاوش (کی‌سیاوش، کوی سیاورش /

سیاوخش) ۶۰، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۶۴

۱۷۶،

سین ۶۸

سهراب ۵۴

ش

شاه اسماعیل ۷۱

شنو ۱۸۰

شوشتری (عباس / مهرین) ۹۳

شیده ۵۰

ص

صفا (استاد دکتر ذبیح الله) ۱۴۹، ۱۵۵،

۱۶۴



ض

ضحاک ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۴۴، ۷۰، ۹۵، ۹۹

۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۴،

ط

طبری ۴۱، ۱۷۷

ع

عبدالله بن المقفع ۱۵۶

عزیزالدین نسفی ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸

علی بن عبیده الریحانی ۱۵۸

عمر بن خطاب ۸۹

ف

فخرالدین اسد گیلانی ۵۹

فردوسی ۸۸، ۱۵۳، ۱۷۵

فرشوشتر ۶۲، ۶۸، ۱۱۶

فرین ۶۸

فریدون ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷

۵۰، ۵۵، ۵۷، ۸۵، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۸،

۱۲۱، ۱۲۳، ۱۶۴

فرورون (رمون) ۳۸

فضیلت (فریدون) ۱۶۰

فرن بغ دادگی ۱۶۳

ق

قریب (استاد عبدالکریم) ۳۸

قیاد ۲۱

ک

کارن ۸۵

کاوه (آهنگر) ۴۵، ۸۵

کریستین سن (آرتور) ۲۷

کرتیر (موبد) ۱۷۳

کرساسب - گرساسب

کی ایپوه ۱۳۲

کی پشن ۱۳۲

کی ارش ۱۳۲

کی اکسار (هو خستره) ۷۱

کی خسرو ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۴۴، ۴۶،

۴۹، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۶۳

کی قباد ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹،

۱۰۰، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۷۶

کی کاوومس (کاوس) ۱۷، ۲۱، ۴

۴۷، ۴۹، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۷۶



کی کوات = کی قباد ۱۱۷

کی گشاسب (گشتاسب) - گشتاسب

کی لهراسب - لهراسب

کی هوسروپ کی خسرو ۱۱۷

کوروش (بزرگ) ۵۳، ۱۷۳، ۱۷۲

کوارسمن = گرز ۱۱۶

کیومرث ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۱۱۶

۱۳۷، ۱۶۲

گ

گشتاسب ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۴۴، ۴۷، ۵۲،

۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۴

۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۶

۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۳

ل

لهراسب ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۶۳

۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۸۳

م

مارکوات ۵۱

ماری ۴

ماریانه ۴۲

مامون ۱۸۲

میدیوماه ۶۸

مسعدی ۴۲، ۵۵، ۸۲، ۸۵، ۱۴۴، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷

مئانه ۴، ۴۲

مشی ۴۱، ۴۲

مشکور (دکتر محمد جواد) ۱۶۰

مقدم (استاد دکتر محمد) ۲۷

منوچهر (منوش چهر / منوش چیر) ۱۶،

۱۷، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۶، ۵۸، ۱۴۴

منصور خلیفه ۶۴

مهر ۱۰۹ تا ۱۱۱

مهریانه ۴۲، ۴۷

مهری ۴۲، ۴۷

میدیوماه ۶۳

ن

نرسی ۱۷۶

نریمان ۹۹، ۱۲۹





هرمودوروس ۸۴

هرمز ۱۷۶

همای ۲۳، ۴۴، ۱۰۸، ۱۶۹

هنگ-هنروش ۶۸

هوشنگ ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۴۴، ۴۷، ۹۸،

۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۶۵

هوشیدر (اوشیدر) ۲۴

هورشید ماه ۲۴

هونیم (وهونیم) ۶۸

هوتوسا ۱۱۷، ۱۲۲

هوراسپ ۱۲۱

هووی ۱۱۷

ی

یاراسلاو ۵۵

یعقوب لیث ۱۵۳

یواشت ۱۱۶

ییسم (جم) ۱۱۶

نظامی گنجوی ۱۴۴

نوبخت (استاد حبیب الله) ۱۸۱

نوذر (نوذرشاه) ۱۶، ۱۷، ۴۶، ۴۹، ۶۰،

۸۵، ۱۰۲

و

واریزدکنا ۱۰۸

وس-ویش باگ ۶۸

وندرمیش ۱۰۴

ونگه. فذری ۱۱۷

وهستان ۱۵۲

ویدرفش (بیدرفش) ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳

وی ونگ هان (ویونگهون / ویونگ هان

(۹۴، ۹۵، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹

ویستورو ۱۰۲

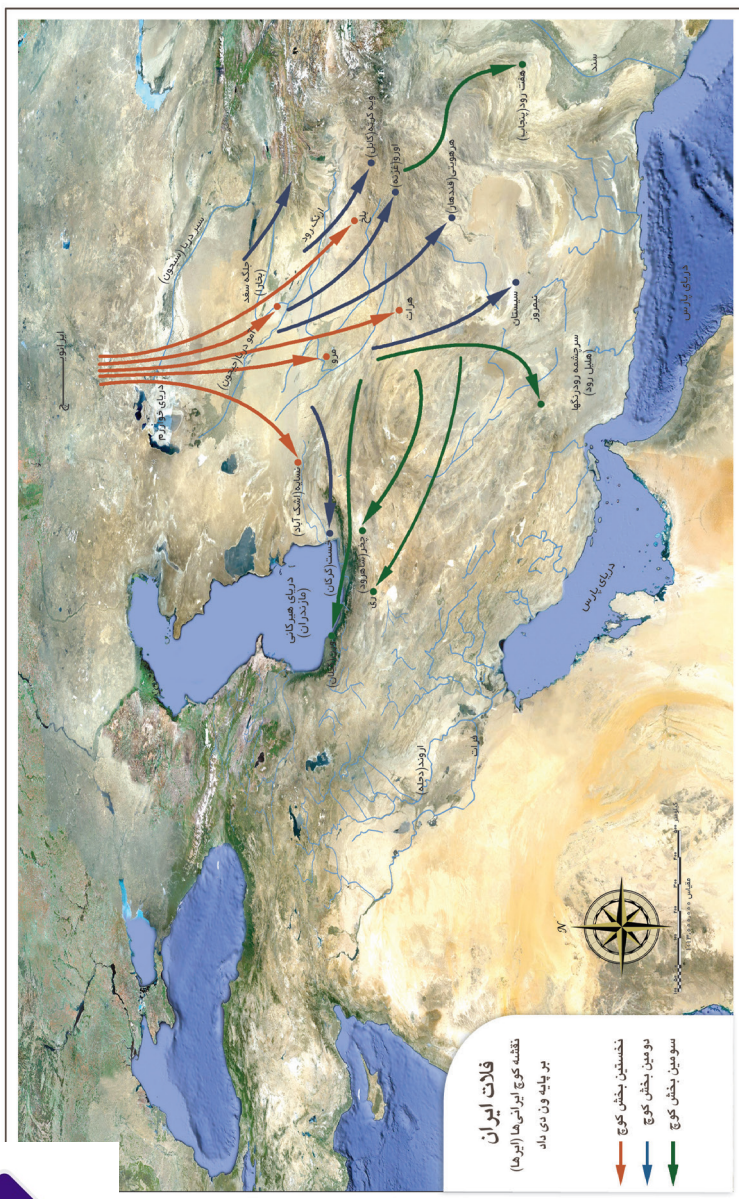
ویشتاسب-گشتاسب

وحیدی (استاد دکتر حسین) ۱۳۵

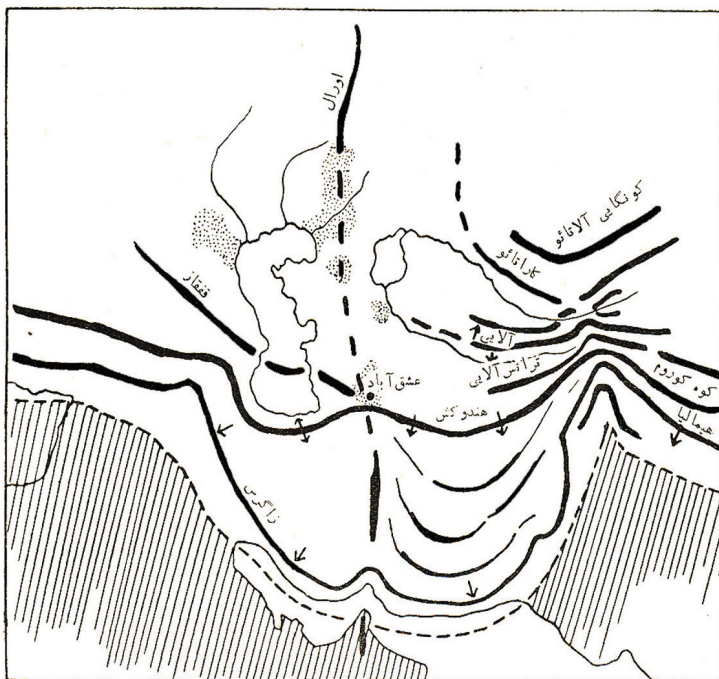
هـ

هرمیپوس (هرسی پوس) ۸۲، ۸۳

کوچ سه گانه ی ایرانی ها



محور اورال - ایران - ماداگاسکار



محور اورال و ایران و ماداگاسکار و مناطقی که در آنها مغناطیس زمین وضع طبیعی ندارد.
(محل‌های نقطه چین شده مناطقی هستند که در آنها مغناطیس زمین وضع غیر طبیعی دارد).



شاهنشاهی پیشدادیان (کیومرث)



بن نبشت های ایران کهن

۱۶۴



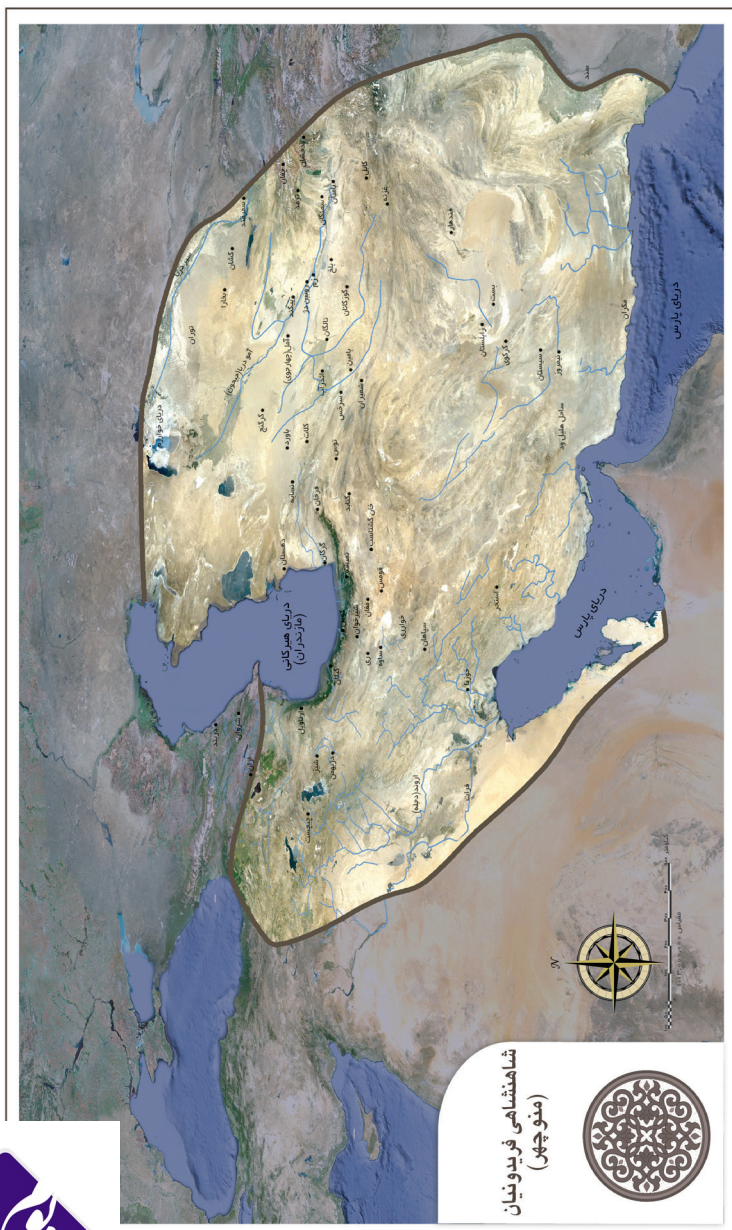
شاهنشاهی پیشدادیان (جمشید جم)



پادشاهی پیشدادیان
(جمشید جم)



شاهنشاهی فریدونیان (منوچهر)



شاهنشاهی کیانیان (کی کاووس)



شاهنشاهی لهراسبیان (گشتاسب)



شاهنشاهی لهراسبیان
(گشتاسب)





۲۶۹



بن‌نشته‌های ایران کهن



